نعم المولی و نعم النصیر

حسب الحکم ... مطبع ... المسمی بسلطان المطابع

سنه ۱۲۶۷

انشاء طاهر و

باهتمام ... مقبول الدوله بهادر مرزا محمد ... علیخان ...

در کارخانهٔ مشار علیه لباس طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوبی که صاحب عالی سلطان محمد بکار روم در تهنیت و تعزیت نوشته

انامل تقدیر محمدت قلم مشقات ... بر مقال تواند بود که مانند انفاس حمیده که بسبب تعاقب
دعا گویان و ... بیان میگردد و دوات اخلاق سلاطین والا مقام را بعد
اکرام منشر ... نظام ایام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملک
پرده ... نقاب خفا از جمال مخدرات ... اظهار مطلب خواهد گشود که تفریع مستحق تحفه
با دیگر ... سلطنت قباب ... آبای عظام می نشاند و رواج جهان ...
گلهای محمدی حدیقه نعت ... مهر ... از زبان بیان عندلیب خوش الحان
خامه ... استان ... که بر رشته ... یکتای ... گلدسته ... [redacted]
مختلفه گردیده ... تابان از چهره آرای ... معجزات باهرات کشید صلوات الله
علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل
طالب مظهر العجائب ... نایب امیر المؤمنین امام المتقین
یعسوب الدین ... ابی طالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین
بعد از طی طرق محمدت کبریا و ... بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر شاه
والا جاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال
و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی با هم شگفته و شدت
و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و مجرای حکمت بالغه
خالق ارض و سما برگ ریز هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریه سحابی شاهراه چمن را

سرمایه چند نامه نثار لیست گلهای آرزو می هشت را بقل شتاب در آتش است که جا بجهت
نثار گشایند و اقدام بشبول بهاری از قطره زدن آبله دارست که سر سلسله نشو و نمای نونهالا
افزایند و از ینجاست که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای
حسن وقوع احکام قضا بیتمایند از ناگواری مقدرات ذائقه مضائقه را مرارت آمود
نساخته بحلاوت نتائج شیرین کام شکر الهی می باشند لله الحمد و المنة که اگرچه از رهگذر وقوع
قضیه جان گزای سلطان خلد آشیان جنت مکان تخت تراکم غمام هموم صبح تعیش
دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر
سپهر برتری و والاتباری بر وسط السمای دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آرزو
گلشن شد هرچند شائسته شیوه دوستی و ولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از
اصغای . . . نامه تهنیه و ارتقای آن اختر برج بیمثالی بذروه والاقی و ترقی ذریعه یکتا د
و قیمه بهجت مشتمل تهنیت و تعزیت رسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما بسبب حسکیه سامعه افروز
صحرای [illegible] خلعت و جلال شده باشد درین وقت وسیله اتباع ملک موروثه از بادی متغلبه قبل
از ایام جلوس میمنت مانوس صادق الولا برادر نیک سلطنت ایران بسبب غدر بعضی از نمک بحرامان
بتصرف والی هندوستان در آمده بود و پیوسته نائره نزاع و پرخاش و همواره مشغول محاربه و تلاش
بوده و در سنه سابقه که [illegible] نموده و [illegible] و همان نامی مراجعت نموده بودند محابا
[illegible] در [illegible] فتنه آتش فروزی [illegible] گردیده بودند بعون عنایت حضرت جهان و بیروی
[illegible] ملک [illegible] رسید و محاربه [illegible] و ما النصر الا من عند الله
[illegible] جمعیت آن لشکر بحید و مرگردید و درین ایام که بیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلادت
[illegible] آن قوم [illegible] نموده از جانب مبادله و محاربه [illegible] هندوستان [illegible] چون
[illegible] توفیقات [illegible] هندوستان [illegible] از عالم صحبت و صداقت و استحکام
قواعد الاتحاد و موافقت لازم دید که اعلام این خطیر علاوه آن امر [illegible] رعایت ساخته معتمد
[illegible] والا جناب [illegible] نماید [illegible] فرستادن [illegible] از [illegible] فتوحات لازم بود و دیگر تحریر قبل [illegible]
[illegible] و بیان [illegible] حقیقت بمطالعه نسخه [illegible] است باقی [illegible] ملک [illegible] اقتضای [illegible]

بسمع ... محفل خلد شاکل گردیده باقی تخم ... و صداقت و مصافات

... قلب علی سلطان ... که حامل صحیفهٔ الوداد و ... باقی

گذارش ... بنقش نگار الواح ... گردیده ... نیش ... لوح

... صحیفهٔ ... ان ... و ... وصال را ... حصول ... سعود

... و ... را ... مصباح منور دارد والسلام

و جواب نامه سلطان داراشکوه و حینیکه اراده ایران داشته

... و ... دوستی ... سال ... دل و ... خجسته

... صحبت ... منسوب ... اسلوب

... قابه ... مجهول ...

... آمال را ... وصول ... حصول ... عنبر بو فیض ... حصول

... ابنا ... محفل خلد شاکل شگفتگی را

... رسیده رسیدن ان ... بجهم ... بحوالی

... دوستان ... خواه ... اشتیاق ... گردید **بیت**

... مکتوب ... دوستداران را که فیض صحبت یاران ...

منسوب یاران ... انچه از ... دوار زمان و شورش احوال و اوضاع

هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامه فصیح البیان شده بود

در ... جلوهٔ عیان نموده برخاطر خطیر والا که مرآت حقایق نمائی ... است

... کمه ... و احتجاب ... مراکز ...

... ناهنجار چرخ دوار ... موجب نقصان ... و بها

... اعراض ... جهره

... عنایت خالق ارض و سما دوستی دوستان

صادق ... مشرب عذب ترکل را غبار آلوده کلفت نگردانند

... چون اعلام ... طلوع ... پرتو انوار رایت های ... ها ... پراکندگی ایرانی
... عالم فروزی اختیار است شرحیکه در باب فرستادن عساکر
و تصرف ... بزبان خامهٔ اظهار جاری شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون
شوق ملاقات ... الانوار ... دیدن ... فرخنده آثار فوق الغایت است مناسب شیمه
وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که ... افروزی مجلس انس و دوستان ...
سنت ... در ... خود ... بعد از ... تهنیت ملاقات سعادت نشان ...
... آیات ... موقوع ... فرخنده ... خاطر
و ... بحصول ... در باب ... بعضی اسباب ... خاص متعلق ...
... اشرف ... ذوالفقار خان صادر شده ... در باب ... آورده
... بعد از ... خاطر ... صحت ... در باب ...
... سلطنت و جلادت ... نظر کیمیا ... جهت ... انجام اسباب
سلطنت و نگاهداری سررشتهٔ ... خدمت ... بالله ... این بزم
... و جدال است ... شده متعاقب ... این سعادت ... ضمیر انور ... صبح ضیا گستر ...
... حوادث ... خواهند بود ... حصول ... اقبال ... از
... طالع ... جواب نامهٔ خواندگار روم که مصحوب اسمعیل

قا فرستاده شد

گلدستهٔ بهارستان یگانگی والتیام و شمامهٔ
... متنخب مجموعهٔ دوستی ... همیشه بهار حدیقهٔ
... عنوان ... خامهٔ ... حضرت آسمان رفعت قضا
... سعادت جهانبانی ...
... سلطنت خاقانی ... غزوات و جهاد حافظ ...
... حقیقت ... چمن پیرای حدیقهٔ همیشه بهار دین ... عالم
فروز بوستان عدالت ... شکار غابات شهامت و بسالت ...
... خلق ... مطالب ... سلطان البحرین و خاقان البرین

ثانی سکندر و ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ بر و امتنان لازال کاسمه محمد ابو المظفر ساختی بسعادات انجمی و سماوی شحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون کرده ابواب بیت المعمور عنوان مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرآت جمال شاهد مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار و باده کشان محفل طاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بوده بوساطت زبان دان رموز وداد و ساقی رحیق یکتا دلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روایح مصادقت و موافقت نموده مشام محبتی را عنبرآگین و بزم دوستی و دلارا ارم تزیین گردانیده بگذارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روایح ازهار آن گلستان خلت و ملبنت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که مآل الصحیفه به اعجاز ... از علت کثرت تشبیب و فرط طریق دوری و صعوبت آن فج عمیق تدبیت ... از خدمت ... خورشید سیمای آسمان ساجد گشته و پسند خاطر دوستی ... آن بود که کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجایا با قرب ازمنهٔ استجابه کرده شود و اینکه مقرب الحضرت بهینا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این مطلب انجم لعنین یافت که مقید به یادی رحال و اثقال نشده با خفت وجوه که شاغل و مانع نگردد با امر مزبور قیام نماید و چون سررشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضهٔ اختیار و قدرت مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور ... والی هندوستان ... پرشور و شور و اختلاف در ... اولاد پادشاه مزبور بشیوع ... در ممالک بی کران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب می باشد بقدر آنچه غبار آن بمحک وقوع رسید مقرب الحضرت مزبور را توقف فرموده و درین ایام که شاهد اخبار پیرایهٔ صدق پوشیده شاه بنگی نزم اعلام

بهرسانیده عساکر نصرت توأمان بیاری و مددگاری سلطان مراد بخش باالقابه که از میرزادان
و معتقدان دودمان خلافت نشان است بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه
امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز ومدار و تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر
اعانت شاهزادهٔ مذکور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور الطغیان حاصل شد مقرب
بحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و اقبال از آفتاب عنایت ملک
متعال مستفیض و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مراد بخش

شمیم بهارستان
حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز اید فروغ الفاظ و معانی خلقت الصدق آبیاشی ده نشر
داشمات فرهنگ فروغ بخش دیدهٔ هفت اورنگ اعنی نامهٔ مودت ختامه در وقتیکه ابواب
فیوضات الهی بر چهرهٔ امانی و آمال باز و از بهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود و فیض ورود از ا
داشته بزم بهجتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیهٔ ناگزیر بادشاه غفران
پناه خلد آرامگاه زبان زد خامهٔ مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس
گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات
و مکونات را صلای عام از انتقال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیدهٔ تأمل ملاحظه کرده شود این
امور مکروه نما در کارخانهٔ حکمت بالغهٔ مصلحت سنج امور عین خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان
غنچه بدست نسایم بهاری چاک نگردد و دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود شکوفه را
اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برخاسته نمیگردد و از آمد و رفت انفاس گرامی پیدا
که وجود جسم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که بر رشتهٔ بی بقائی و بی ثباتی دوخته
شده متمزق میگردد و درین حال شیوهٔ بیداردلان دانش اندوزان است که در حین وقوع
... حوادث تن بقضای علیم و رضا السبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود نساخته
فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد و سپاس و ثنای جناب کبریا
گشایند اشعاریکه در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مددکرده شده بود و بعون عنایت
الهی و توجه همت والا منکشف آن گشته شاید مدعا عنقریب کسوت وقوع می پوشد
قبل از ورود والا رقیمهٔ مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان لشکر کردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند وسوای جماعت مزبور نیز قریب بسی هزار نفر جنود جان نثار

در انجا الفراز شده و چنانچه بر جمیع مطلع اند توقف در انمودن خود و والا رقیمه اعجاز لباس

اعزاز متناسبه فراین باطراف واکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل سالکه

منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی وحینیکه موکب مسعود

متوجه انصوب گردد حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خرسند

خواهند داشت که هیچ وجه من الوجوه خودداری نخواهد شد و ایلچی زباندانی نیز جهت تقدیم

مراسم تهنیت تعزیت تعیین فرموده‌ایم که علی اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از

یگانگی احوال اطلاع حاصل کرده حقیقت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید و متعاقب

... خواهد گردید و اراده موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم زنگ

حاسدان بچهره دوستی اقبال زدوده گشت و با طلاع مکتوب مکیه بوالی بیجاپور نوشته شده

ملاطفت‌نامه ... اقبال ... همایون ... حصن ... نوع ... تمام کواکب

درخشان در آسمان میباشد و چنانچه فرزند ... در ... و مناقب تمیدن ... سبب

واقعی ... آن ... بر ... و بربان برید و دران روش ... بجنبش ... بضبط ... محافل

... با وجود بعد مسافت و وقوع بیوست منطوی نظر فیض گستر خورشید اثر ...

ابتدا ... دقیقه‌شناس اکسیر خواص ... نموده همگی همت ... خاطر خطیر

آسمان رفعت با وجود اشتغال اشغال بیکران گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص ... سلطنت پناه

با ... عزت و مظاهرت و معاضدت ثبوت رقبه ... تعالی ...

... خلود و دوام ... و ... مروت ...

... سلطنت آن والا تبار و ... نگونساری ...

... حقیقت مناظر ... وکثرت و عدت ... ممالک حمات ایران ...

دریغ وقت که در تنگ سلطنت و داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده

... از ... امطار تعاقب حوادث کل ندیده است فرصت را که گوهری

گران بها است ... کیمیا است مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام ... اقدام در تحصیل

کام و جنس عزیز شهرت تام با فرمانروایان دکن مانند اوتار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و شهباز
رفیق و یکرنگ بودند اتحاد و یگانگی با شعار و دثار ساخته دست و همت را از دین واجب الادای
تلافی و تدارک سبکبار نساختند چون درین وقت سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسلهٔ دوستی قدیم
گردیده بودند فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت تجدید و تزیین
آن مبانی مشید با فزایش نسبتی مجدد روانهٔ آن حدود گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی
و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ایتلاف این منظور انظار عنایات کردگار
گردیده اند و حلاوت اثمار داری حدیقهٔ سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب والی الکل سلاطین
ازان شیرین گردیده بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیروی عنایات
جاعل الثقلین و السموات و بخشندهٔ مقاصد و مرادات عساکر بیشمار تیز ازین جانب در اطفای شرارهٔ
دولت انتشار خاکسار کار ابر بهار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهش عبارات
را مفتاح السنهٔ اقلام عنبرفام و اوقات رموز رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات
ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخائر را موقف ابلاغ و اعلام دراورند که استیاد کار
با یستی بودن نظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجوئی
تازه و به زینت نیکنامی بلند آوازه باد مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته
شد نیازه طرازه و مفت و مخالصت وانواع اغصان یگانگی و موافقت اعنی نامهٔ محبت آغاز مودت
انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرائس وداد و سوابق و مشید
مبانی معاضدت و یکتادلی لاحق است و چنینکه بادهٔ کامیابی و کامرانی بوساطت ساقی عنایت
بیچون در جام فزیبور شاهد مطلب روائی تمام بود و نشر روائح مطالب نموده سلسله جنبان دوستی
قدیمه اتحاد بخش گلهای بستان سرای خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف نقوش آن گلستان
حقائق نسیم اشتقاقات مزاج و مباح استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والای
همایون ساخت نه آنجا که زبان خامه جنبش دوستان محک عیار نقود دوستی می باشد مناسب
این معنی چنان نمود که درا وقاتیکه تمادی با دیپایی غبار فتنه و فساد نموده بدین و قاحت به واز مسار
دکین افعال زشت کشیده بودند زلال اسعاد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد انشان ...

کدورت و بسیر راستی و رعایت و حمایت عساکر نصرت آثار پرده پوشی رخسار آن ناخوش منظران
گردید اهبیت گردند بلکه نسبتی زند بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تأسیس اساس برج
و تشریف انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرأت کشیده و بساط جسارت نوردیده گردد
باری چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور است بمظاهرت الطاف بیکران صاحب
نیرو و قوی بازو باشند درین ایام که قوائم سریر سلطنت و فرمانفرمائی هندوستان از ...
و لباس دارائی و والی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت
حمیت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین
و خالق ماء و طین و اعجاز ولای عقده کشای حضرات سدره مرتبات ائمه معصومین زده به تیغ مکافات
دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار از نصب العین خاطر عداوت ذخایر ساخته
اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از غایله این طمطمن جو آسوده دارند که بعون عنایت الهی
آن نسبتیان دولت گردون مدار فیروزی شعار در تدمیر و نگونساری اعادی خدیعت شعار
آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بفعل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان
خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که بحکم ثمره ...
دارد آنکه درین وقت نامه همایون که چون آیت سلطنت مقتضای واجب الامتثالست باسم والی بیجاپور شرف
صدور یافت که با آن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته
رفع اعادی خدیعت نهاد و ... مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوط ... قدم متحد
القول و موافق الفعل باشد که بعد حصول این اتحاد و زمانیکه تسلط اعادی باتمام ... و تلافی ...
انجام رسد انشاء الله تعالی زینت گوناگون این بوستان علی مراتب ... خواهد گردید ...
... و ضمیر ... شئون ... میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بود
... سلاطین سلف ... تجدید ... گسترده ... انتظار ...
باسلوبی ... محمود ... در حضور ... که کیفیت ... اطلاع یافته برسانیدن ...
... کامی ... قرین مسرت گردانید چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت
ورود ... عالیجاه میباشد علی سریع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات

مرغوبات ضمیر والارا اعلام نمایید که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته سایه نشین عنایت حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند در جواب

مکتوب سلطان مرادبخش نوشته شده

نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت شید چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش گلهای التیام آغاز و انجام اعنی نامه فلان که بمیانجی نقش شناس شخص نجابت و سفارت و امین نقود نفیس پیغام دوستی و صداقت شایسته سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که مبشر فرخندگی الطاف حضرت ذو الجلال مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت جمال نموده ابواب هشت بهشت مطلب روائی بموافقت هفت اختر شش جهت بر روی زمان بساط سلطنت والاشکوه گشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موالفت بحجتی شیرین و لبستان سرای یکتا دلی رنگین و بزم حضور نمودار دامن گلچین گردید از آن حدیقه سرسبز بهار که نسخه منتخب خواب سراسر نگارست بدست دریافت والاگلچین ریاض مضامین بدید از گلهای بیگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنید شرحیکه در باب فرمان سپاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه ضمیر آسمان پیوند رخت قامت کشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بمقتضای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که بمجرد ورود امر بامور کرده تهیه انجام سفر نموده در سرعت امتثال فرمان و اطاعت گردد و در این باب سعادت انجام تجدید فحوای نامه صداقت ادراک این مرام شد نظر بفسحت و وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک سند و متعلقات و منتهی بودن مدرک اسباب چندین ساله سفر بطی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مهد و قواعد مقاطعه شرف صدور یافت که یک از افراد لشکر و آحاد این بحر فتنه از فکر ما محتاج جهاد مجیبا

... بطریق استعجال و انتظار ... تا دو چنان نماید که در حین [illegible] حاصل و در صدد و کابل
... [illegible] ... دست در یافتن عزت و استعداد و مدت ... و فرزند حوره و
... [illegible] ... تنگی معاش و فقدان اسباب معاش تعب کشند با وجود
... مبارزان ... چیا و هزاران ... چندین هزار راس اسب خانه زاد و تازی نژاد
... خاصه شریفه ... و ... و دار القرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع
این راه دور و دراز و طی تلال و ... و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی
عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باتمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل
مطالب نگردد ... عساکر نصرت ماثر بتاریخ فلان بپای بوس رخصت سرافراز گشته نصرت
مثال ... موکب مسعود روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل برای
سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق
و آذربایجان و قراباغ و شروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس
و کوه کیلویه ... و ... قول و ... و ... کرمان و خراسان ...
ممالک ... فیروزی شعار عزیمت نموده از راه دار القرار قندهار ... متوجه ...
... چهار ... کرسی ... قوی ... و ... حاصل در صدد و کابل بعون عنایت الهی ... خواهد بود
و فوجی ... آتش ... که مهره تفنگ ... را در رجم شیاطین ... خاصیت نجوم ...
... ظروف بروج ... افلاک فلک ... از راه بندر سورت روانه خدمت گردید و بعون
عنایت الهی و اقبال مصون از ... حصول مطالب آن ... تخت نگین و منظور انظار عنایت
خالق آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب ... آمد کار را از اطراف و جوانب گشاده است و اگر اندک ...
... و سپاه ... واقع شود چنانچه ... نگارش ... از راه ... آن ... عمیق زیادتی تاکید
... بعضی ... اسباب سفر در خور مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر ... و چون ...
کیفیت حال سعادت ... و ... بعضی ... بعد از ارسال حکمت و افادت پناه ... الیه ...
... حاصل ... یگانگی آنکه ... مقام ابلاغ و اعلان
در ... مکشوف ... بعد ... سپاه ... ممالک هندوستان

باردوی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم بد فرجام
انتقام خواهد کشید انچه رای جهان آرای در هر باب قرین صواب داند باسائر مرغوبات
خاطر والا علی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بیمن تائید برانجم ماٴمول شاهد مدعا بر حصول کوکب
مراد از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخش و کامرانی درخشان و ساطع باد نامه که به
پادشاه والا جاه اورنگ زیب نوشته شیخ جواهر زواهر ستایش بیش از
قیاس ولآلی متلألی ستایش لاتناهی اساس که کفه زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی
توان از تعقل آن فاتر باشد نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال
و کاخی منجره بدیع الآثار وجود از گلشن وسیع الفضای قدرتش او شاخیست دیده دقیقه شناس معرفت
فرتیش روزنیست بصحرای بی منتهای قدرتش کشاده و روشنی اذهان دانشمندان چون عینیست در
دقیقه فرقتش نهاده و درآن اثنا از جامه خانه خلعتش لباس اتحاد یافته خلعتیست شایسته بر
دوش تمکین این میکده عرفان بفروغ مهر معرفتش باده ایست مدام در جوش و زبان شیرین
سخنان شکرستان شکرطرازی از خوان نوالش لذت شهدیست بکام اندیشه و نگاه مستان آن گاهی باده ا
بدعا سپیده **قطعه** ستند از عنب بی خاکیان ✤ چار حد بانچه کن مکان ✤ ذیح ام ابن بلغ
برادرنگ و بوی بالکس تماسیست شب و روز او چه نقود درود نامعدود و صدت صلوات نامحدود
هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین احمدی ثمر شجر گلشن ایجاد نتیجه صغرای و کبرای مبادی
سعادت آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت ملائکه
نقرین سحر خیز لیلة القدر رکعت نماز آدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب آسمان قبع الارکان
رسالت و پیغمبری سواگردن تاج نبوت سفر محبت اثر لیلة الاسرا پیشوای صفوف رواة معراج سبحان
قطعه مصطفی باد ... آفتاب جهان ... حکمت ...
... آن ... ست او جالست ✤ از عالم چو لعل از کان
ثنای بی منتهای ... حدیث صحیح من کنت مولاه ... آن ...
... حکایتی **امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین**
یعسوب الدین اسدالله الغالب مظهر العجائب و الغرائب مفرق الکتائب

نی انکه بنده ان جمیر دسبت شه دو مانه و وقت کریم و لبیت به صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین الی یوم الدین بعد حمد ... کبریا و لبسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا
بر مرآت ضمیر قدسی تجلیه اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت
عطارد فطنت زینت تخت و ساده و جاده جلال سکندر آرایک فرخندگی و اقبال صیقل مرآت جهان
دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افگنی و
دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو سالکان صراط مستقیم و صول نظر یافته
مقربان پیشگاه قبول ... بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد
نشان جهانبانی سیراب منهل عذب ... آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب
ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ بحر شجاعت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام
السلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالت والجلالة والرفعة والعزة والامتنال سلطان
اورنگ زیب مطلع میگرداند که درین وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خالق
انس و جان و ... ملکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب
... اقبال گشاده است بیباکی مخبران صدق آئین مژده جلوس
... شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و
... سلطنت موروثی گورگانی و وساده لازم السعادت و جهانبانی
... مضمون مسمای تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ
تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بمقتضای آیه وافی هدایه اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع
پوشیده سامعه افروز گشته حسرت برحسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر برگردون ظهیر
دولت متمکن باشند از انجا که مبانی ائتلاف و التیام فیمابین برگزیدگان این دو سلسله والا
مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی منزلت می بود که آن زیبنده اورنگ اقبال و
چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار امور جهانبانی در کار باشد بمقام
اعلام در آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایت الهی مقدور

ودوام حالت خجسته ودستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد زبان نزد خامه

اظهار خواهند نمود **بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد** نسیم گلشن خلت

وسوالفت وشمیم بهارستان صداقت ومودت که نخلهای مشام اتحاد ویگانگی وگردانستان گلستانهای

منافرت وبیگانگی است اعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان نوسا زبدة الاماثل والاقران

قولم حاجی در ساعتی با صفاوت سعادات شحون ومن زمانی بانسام کثرت مقرون که ابواب مدکار وجه تحت بید اکثاد

واسباب حصول کام ونیل مرام آماده بود نشر روایح بهجتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرادل محزون

وخاطر همایون وچون از مضمون آن گلشن شیونظام استشمام نتایج صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای

رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر فردوس منظا که شکوفه دو زبده الاشیاء مومی الیه الاجراز سعادت مجالست مجلس

اقدس کرده رخصت انصراف حاصل نموده بنابر تمهید اساس طراز حمید وطبع آسمان بنیه تحقیق چگونگی حال سعادت

اشتمال آن مرکز دائره جاه وجلال یکی از بار یافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب متعاقب زبدة

الاشیاء مومی الیه روانه بزم حضور سرور خواهد گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج

وهاج دوستان را دیگر باره مبتهج ومسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر والا ومرغوبات خاطر خطیر علی

ابقاء مرو علام واعلان ورآورده گذرکار گذاران دولت ابد مدت دوران عدت الباحضنر پرداختن

آن مامور گردند همواره مایه کامروائی از باده الطاف الهی لامال وکوکب بخت عادی قرین وبال ونکال باد

درجواب نامه عبد العزیز خان نوشته شد نامه بهارستان

صداقت وموده وزراحتیم مباعیش صدق وصفا شراع قلوب بیدارشناسان مراتب اتحاد وعینک ودونما

شناهدان یکتادلی وودادی اعنی نامه والا ومکتوب عالی متعالی والاشان عبد العزیز خان که مصحوب نایبدان

کشور سفارت ونیر بن کلامی حاجی جامی مشتمل بر تمهید مبانی دوستی رسالت یافته بود در ساعتی مسعود زمانی

محمود که اسباب جمعیت خاطر آماده وابواب اطمینان بروی دل صدق منزل گشاده بود دماغ الفت را عنبر

رنج مودت عنبرآگین ومشک نمود ورگرد امید وباعث انتظار نخل خوش ثمر دوستی جاوید شد تنزیکه

وبشکفتگی محمود رسالت منصور مصور بصورت کابل وفتح مواکبه نصرت الله المسجد العراق ایم

مقرر آن نوید درتفرقه نظامه موافقت اردیده بود صورت نگار مرآت اطلاع شده نقش جاه صلت

رسالطین دنیشان که بهمین نمره دوحه امکان ورشک فرمای سحاب نیسان ندعمو وآن یافته دوستانی

توافق گفتار و کردار خصوصاً در بسته گردن حرفی که از بهجت مودت و دوستی خیزد و شمه نام نیک باشد بقول حمید
مینماید و شاید آنهمین قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان بسیاحی تر و دین صحیح البیان ایلچیه
عیان پوشیده بود و بمصادفت نفعیه حیث المعمور قلب محبت اساس نیل شکوک و شبهات صورت گشته
چون ظاهر است که نخل ثمر را از یکسالی برمند تفصی خاصیت برومندی هم میرسد انشاء الله تعالی
هر وقت که این تخم محبت آبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد
بود آنچه در باب آشنایی با دشمنان که بیگانه هم آشنایی نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود
بر آن ممتاز اقلیم حقیقت شناس پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موهمی الیه
وارد ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر ایشان که بر ذمت همت ایشان فرض عین و عین فرض
می باشد آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده
ها بیکه در خاطر داشتند بنابر خاطر آن والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بود بعطف عنان عزیمت
ایشان وادی نموده مسالک طریق مصافات آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت
پناه مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود و منظور نظر صداقت اثر گشت مطلب نامه
موهمی الیه مشتمل مراتب دوستی آن والا مکان شمرده روانه آن حدود گردانیدیم با آنکه مدام متعلقان
الیه بعد از نهضت نگرید ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استشمام روایح عدم رضای
آن والاجاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند مرخص ساختن
ایل و ایماقات که سامعه افروز شرح آن محبت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و رسیدن
اعیان و سرخیلان آن جماعت بتقبیل سده الاسنا بمراعات شیوه مهمان نوازی که سرشته طبیعت
کریمان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون
ترک وطن مالوف خود نموده جا بنشیمن واگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت ما باشند اگر اراده توطن آن حدود
داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر ایشان باشد نه غلبه ایشان بشود روانه گردند اگر جمعی
از آن گروه روانه آن حدود شده باشد خبر آنچه پیرایه صدق گفتار پوشید وجهی ندارد
و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف و التیام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود محض
کفر و کفر محض است پیوسته با علام صحت ذات ستوده صفات مسرت افزای خاطر دوستان گردیده

فاتح ابواب یگانگی گرتا انقراض زمان میان سلسله‌ای آن از تفرق اختلال مصون خواهد بود دیا تا شد آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب مرام از افق حصول درخشان باد

صلحنامه که نزد عبد العزیز خان فرستاده آمده موافق آن قلمی نمایند

محمدت بیرون از قیاس مؤلف القلوبی را سزاست که از ابتدا امر دو حرف کن یگانگان اضداد اربعه را باهم در مقام توافق در رشته از خانه صنع لباس یگانگی پوشید و به تریاق اکبر صلح و صلاح امزجه این خودبینان را که از زهر جانگزای وحشت مسموم بود باصلاح آورده در ارابستگی شور شهود خجسته و جود باقصی الغایت کوشید و رشته متین شرع مبین علت غائی بر وجود انسان و ماحصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین سید الخافقین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اوراق پریشانی اعتقادات و آرای فرق مختلفه انسانی را شیرازه اتحاد بست و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان ملت متین را درهم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذی شان را که جزری رضاجوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جان داروی مزاج فاسد ایام گردانید شهد روح افزا مذاق خواص لذت شناسان موائد احسان را حلاوت راحت و راحت رسانید **نظم**

مرا او را سد سروری بر جهان

چه که آراست از عدل باغ جهان

عزتی عدل پرور حکیم علیم

که روشن کند شمع گل از نسیم

بسی بین شاه لاله در چمن

همه که ز شعله در بر و سر زند از منش

چنان شد جهان بی ثمل

که آتش کند در او لعل له

الحمد والثناء ومنه الابتداء والیه الانتهاء وبیده زمة الاشیاء والصلوة والسلام علی محمد رسوله مادامت الارض والسماء وعلی آله واصحابه الذین هم شموس الضحی وبدور الدجی

وبعد بر ضمیر مدققان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش جریده اوراق جهان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه وسیع اساس کارکنان پیچیده کار بنا بر الفت و اتحاد نهاده اند با بن مشاح ابواب نجاح و فلاح بر روی اهالی و امام عالم و عالمیان گشاده و چنین مقرر و فرموده اند که در کارخانه رنگ و تو گونا گون که هر سال از راه دور عدم به عالم

آمدوشد مهیا نمود و بار اقامت در کمال نشرح بال شکفته روی در صحن گلستان مبکینا باید از نتایج
حسن ائتلاف و التیام [illegible] اتفاق [illegible] آب باعث [illegible] گردیده هرگاه نایید [illegible] وجز ولی الله
شعور [illegible] ارباب حقیقت صفت تمثال نشین بزم هستی اندمج تبیین آثار عظیمه و امور غریبه
گردیده است که توافق و توفیق اساطین سلاطین که صدرنشینان [illegible] بیان اقلیم
مهد [illegible] اند [illegible] آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود [illegible] مرحمت انتها و فرخنده فرجام که در
پادشاهی کرستان بوجود و امور [illegible] مقتضای امور غزلو و فحوای صدق انتمای
فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم [illegible] همت مصروف و معطوف بران میدارم که پیوسته
[illegible] مصافات و صداقت [illegible] اتفاق [illegible] عراو [illegible] باهم در شغله
استیناس باشند [illegible] و اطمینان [illegible] شاهد اخبار و مشوق پروجه است و بدین آیینه جهان
نما تماشا نماید عمده الامائل و الاقران [illegible] انطرز [illegible] رموز صداقت و مصالحت
[illegible] این مرام و تشیید مبانی ائتلاف و التیام [illegible] و با [illegible] اعلی
حضرت والا [illegible] مطالب [illegible] باعث رفاه حال [illegible]
[illegible] الاشان [illegible] سلطانی [illegible]
نسبت به آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق
در رضاجوی حضرت خالق قبول این خیر اتم دنیت اهم نموده امارت پناه مهدی خان سلطان [illegible]
[illegible] این بیت الامان همایان که بمعماری عدالت سلاطین [illegible] سر رفعت با [illegible]
کیوان افراشته روانه ساخته [illegible] و حقیقه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون
تواند بود شاهزادگان و ناایقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت
و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند تا بدین مدعا [illegible] حصول بوشید و این [illegible] نگاشته
[illegible] وق و رسوخ [illegible] که تا انقراض ازمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین [illegible]
[illegible] باشند تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]

... ملک ... فت و اسباب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده مراحم رعایا را به

... لی ... راه دشمنی رو نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود را معاف ندارند

و این صحیفه را منشور الادب و دستور العمل انسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کس که در نقض عهود

پیمان نماید ... ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت الهی

باشند و ثواب این خیر مستقر ... آثار این در گزیده حضرت پروردگار و ملاذ

و ملجای صغار و کبار ما دام اللیل و النهار واصل ... فمن بدله بعد ما سمعه فانما

اثمه علی الذین یبدلونه و الصلوة و السلام علی محمد

و آله ظاهرا و باطنا

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

سا ... دوستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانه الطاف بی پایان الهی سرشار و سمند

تحصیل کام و کلیت وصول عیش مدام آب فتار و صرصر شعار با دلعید از طی وادی فسیح الفضای

اظهار دوستی ... که ضمیر خورشید ضیای مهر ضیا نجی تحریر خامه نقش پذیری نامه علم حضوری از

جزئیات آن دارند بلوح ابلاغ می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که

تعارف منها ائتلف و ما تناکر

منها اختلف ... اند و نظرات مشید و مستحکم بوده و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات

خصوصا اوان انشاط و زمان انبساط خاطر دوستی و خاطر خواهان آن میباشد که از مستلذاتی که برای

... دوستان گرمی ... بهره حاصل آید و در حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده

دوری ... مجلع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی ...

میگردند ... نعمت صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد

... کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک

کله ... ارسال ... دوستان ... خود ... وقت کرده بیفزوناند

... [illegible]

... [illegible]

سرود و تاریخ و مطالعه نسابتین مشحونه بازاهیر و ترشیح تحصیل خوشدلی نمود این چراغ
خورشید ضیا شمع دماغ می افروخت مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی و چند قرابه
باده شیرازی که هنگامه صید افگنی را از آن آیین و بزم عیش و خوشدلی را از یاقوت رنگین آن
تزیین است در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریافت نیز درین
معنی با این دوست یگانگی دوست سهیم باشند چه فرستادن باده تلخ آمیزه های
خوشگوار در ذائقه اهلیت ناگوار و تیزه می نمود از هر قسم مزه که لازم می دانست چند و فرستاده
شد امید که پیوسته هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند

نامه که بوالی ملک روس نوشته

تجویز سپاس بیکران و نقود درود بی پایان نثار
جناب و ثنای توانید بود که با آب روان حکم جاری ریاحین غرائب آیین اصناف انسان و
انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف و نیستی بحت شگفانیده باغ وسیع
الفضای وسیع الارجای امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده نقاش قدرت بالغة التقدیر
هزاران هزار صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز ایار است بر لوح
هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از درج زخار حکمت بغواصی قدرت بر آورده
چراغ راه سالکان طریق خدائی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت
را انجاشنی معرفت انگشت شهد چشانید و صلوات بی منتهای سید و سرور انبیا
و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصره ابصار
و چراغ خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد است باد
و بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت بر رای مهر ضیای صداقت انتمای
پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب
ایلچیان محبت متضمن مبانی مصادقت و موالفت که ابا عن جد فیما بین سلاطین فریقین و
برگزیدگان این دو دولت محکم بار استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی
مطلوب که خاطر دوستی ذخائر از تنظیم و تنسیق مهام ملک و دین و دولت فراغت حاصل نموده و در ها
حصول امانی و آمال مفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده دشمنان و اعادی تمامی حصاری و معاندان

انجامی متواری بودند ورایات نصرت آیات بمبشرات خط خجسته عنوان زرین
ال دهشت رسیده چون مشعر بدوستی قدیم و محتوی بر سؤالات جدید بود باعث
باقی بوداد دیرینیاد شد و آنچه در باب ایلچیان کاروان بوساطت ارکان دولت
محروسه بدیع رجا ... حصول مقرون گردید و چون ایلچیان زلور
... موفور المسرت ... از بزم حضور و محفل پرنور مهجور شده بودند جهت اعلام
... خاندان قلی سلطان را به رسم ایلچی گری روانهٔ آن صوب صواب فرمودیم
... این معنی را با اعلام چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخائر موفور
مبانی یکتا دلی کردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد

نامه به عبدالعزیز خان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته

تا اساس سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت
... ثمار اشجار میباشد بنای سلسلهٔ چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود
سلطنت بنیاد عبدالعزیز خان استوار داساس این دولت و الابد خاتم اقبال آن خسرو
... بیابان که مکاتیب دوستان را
عنوان بدان آراستگی میدارد بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان
... وجود دانش و جان بر آب و آن عمر گذرانان گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع لطایف ...
ستون استخوان برافراشته و پیوسته این بنای رفیع اساس اثر تردد انفاس در تزلزل و این خیمه گردون تا
... حوادث در اختلال میباشد اگر با فکر ... اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات
انسانی از صدمهٔ تیار موج این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا مرسلین و ...
سلاطین با تمکین غریق بحر نیستی نگردیده و فردی از افراد این کارش ناگوار را بر نمی کشید چون
این منزل دلنشین جای توقف و شایستهٔ تصرف نیست ... ارباب هوش آن تواند بود که از ...
این دکان بر زیب منزل ... خود را ... تحفه آن متاع بیابان ... جهت ...
است ... نقد ... با احسان ... قناعت ... فوت مطلوب
... منقلب ... اسیری ... فیضی

بیت نه درشته نفس پاره پاره علوم ست * چه گردد هستی تا پایدار عنوان بست [illegible]

معلمی لطف یزدانی شمع گهر اوراق ایام را خوانده و غنا ..

تمیز افشانده اند اگران خوابی دیده نیا بر دل یابی

مدار یقین تنها ست که آن سرگروه ارباب ریاضت

محمد خان که در حقیقت [illegible] و جب لادای حیات ابدی من تحصیلان کیا و ایام [illegible] هر خورشید فروغ غنش بیف را از ترکیب عنصری بر آورده اند آیینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر گرامی [illegible] آن [illegible] ست از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را به خوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون در هنگامی [illegible] ملک تقار اکارکنان قضا عطف عنان از دار غرور به سرای سرور نموده [illegible] آن [illegible] نقل مدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده [illegible] و قیام به تقدیم و دعا با مقتضای [illegible] اولیا و [illegible] می باشد لهذا به دست همت لازم نمود که تخصی را [illegible] ..

دستوریان سلطنت شاه فرمودند و آن [illegible] اورنگ سلطنت [illegible] تحقیق و تصدیق و تبیین میلان خاطر [illegible] آن [illegible] ملک [illegible] لهذا زبدة الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نمودیم که [illegible] آفتاب ضیای اقتضا نماید [illegible] فرمائیم که [illegible] دولت و اقبال آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار پادشاه هندوستان نوشته

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور

جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لآلی متلالی محمدت لاتتناهی اساس که در مقیاس [illegible] خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه رجحان آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که [illegible] گردان [illegible] از جامه خانه تالیف و ترکیب لباس ایجاد و التیام پوشانیده گنجور اسرار و خازن رموز اشارت گردانید و اوراق پریشان وجود انسان را که صحایف [illegible] حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام شیرازه [illegible] عدالت

عافیت رسانید و سالکان ظلمت کدهٔ امکان را که گمشدگان تیه حیرت‌اند به یاری ضیای آن

چهرهٔ بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و تا حق تعالی فرمان روایان جهان را

از عیوب اطلاع نموده ... بعضی از سلاطین فرشته‌نهاد را بشارت فرمود ان الله یأمر

... سلطان ... و اذا تولی سعی فی الارض

لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد و شمول رحمت بی‌غایت دور گردانید

... چمن ... از هر یک لباس امتیاز جداگانه پوشانید ... نسیم بهاری در ساحت گلستان ... جداگانه

... گل و لالهٔ ... گرمی ... تشنه‌لبان چمن از زلال حکمت بالغه بمضمون الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا

... نسبان فروخت **ابیات** ساخته لطف بی ... جداگانه ... نگاه ...

... این باغ ... رنگ و بو ... یک گل ... نقش ... گردیده ... تب ...

... وصف ... ز چه تا ... تب ... یک گل خود ... بکورق از دفتر اوراق ...

... گلشن ... آگاهی ...

... علیکم اذ کنتم اعداء

فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا ... و ... **بیت** محمد کاز ال ... ابد ... بار ...

... نقش ... آن اولاد اطهار و صحابهٔ ... مادام اللیل و النهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا ...

محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی شکر جداگانه ... آن از

عهدهٔ شکرگزاری و سپاسداری آن احسان ... متعذر نماید چنانچه شکر عطای نعمت ...

... و اتفاق و نوازش ... صوری ... تقریر ... از قیاس ... عظمی ...

... مقصود ... که با وجود اشتغال ... جهانبانی و توفیر ... ملکرانی ... احوال ... رعیت ...

ساکنین ... ممالک ... تفقد و نوازش ملاحظه بوده و ... آن گروه که ...

... رعایت و مرحمت ... سایه ... الهی ...

سازند ... کارکنان بارگاه کبریا ... اقلیم ... در قبضهٔ کفایت و درایت این محتاج ...

... گذاشته ... و منت ... مشغول ... ساز ...

... ملک خراسان ... صورت انجام نیافته بود در ... ایام ...

آغاز قدح خنده و جام شوق زیارت آستانه مقدسه مسوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال
به قصد احراز این سعادت در حرکت آمده که هم دیده شوق
نور و ضیا بیفزاید و هم غنچه آمال سالکان آن دیار را از
بنا بر قرب جوار و تاسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آباء
حق شناس واجب و لازم بود که استعلام احوال آن معلی ارائک سلطنت عظمی و مجالس سریر دارا
کبری نموده در تشیید مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس
که محض اعتقاد و تاسی به سنت سنیه سلاطین سلف و رابطه دوستی آبای خلف از منفرضات و محتمات بود بنا بر
تجلی ذات ستوده صفات آن پادشاه والا تبار به زیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز
خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن محیی مراسم صاحبقرانی که
محمود همگنان و محسود خاطرها جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر
محال ترکستان است که با آنکه

جامده بنا بر رعایت سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از عقب سعی به هیچ
همت والا برخاسته آن ملک وسیع را به سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران و الامثال
شاه قلی بیگ ولد مقصود بیگ ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارت است روانه جهت
والا محفل معلی فرمودیم که بندگی از مراتب دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق مواطنست به
زبانی گزارش دهد و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند
خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجب مغایرت و
تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و به همه جهت طریق مباینت و بیگانگی مسدود
ست و در بر ... همت والا ... و رسیدن این معنی که استرضای خالق خلایق در ضمن
آن مندرج است مصروف و معطوف ... حال ... رعایا و برایاست مطمح
نظر حقیقت اساس بوده مناسب چنان مینماید که شطری از مخزونات خاطر در معرض اظهار و اعلان
در آید ... تا طره مطلع ... قدسیت واضح و لایح خواهد بود که همواره همت ...

بهشت المعمور دوستی و ولا مقصور بوده باشد و دیعه و درین همت بلند و نیت

نهانت بوشیده در تاکید و تشیید این مبانی الهی بجهت التقای ذکر جمیل گوش

فرزندی نموده حراست قندهار را باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش

شیخ الفضلای دوستی جاوید که برورد هور و انصاف بخاصیام از تطرق خلل

آمد و بوشیده پنهان کنند که معماری رای رزین انجم و عدالت آئین

تشیید و تنقیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان

روزگار ما درین ... و مورد دعای ... خواهند بود

قندهار به پادشاه مزبور نوشته نامه که بعد فتح قلعه

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آن از بحور افکار

دانه و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود شاباش و آفرینش ستاند شایسته آن تواند بود

که کرسی بلند پایه سخن را بدان جواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان ایران مسند والا

نشانند و اختر بخت بهار رکیاد دلی را مشک آئین ساختن آن سر برگزیده نظیر از نسیم نسیم اعلان

و اظهار براطراف بیضه دوستی و ولا افشانند که از شمیم جان افزای آن احسن دماغ نکهت شناسان

الفتکه اگرچه بحسب ظاهر

فاصت همت عدیم البدل حجابست وادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این

بوستان بر بهره قلوب دوستان گشاده و اسباب غائبانه که بسفارت نامه و زبان آن خامه

وصل میگرد د آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مآرب برین

بوستان هجران در زبان بعد از انصباغ نقوش مودت و ولا بمرآت ضمیر خورشید ضیا که از منشآت

تلقین بستنی و سینه بسینه بلوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی این و ارتقای

برج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس منیر خفایت ساس مرکوز بود

... شوق ... تا استانه مقدسه منوره ... تسعه ...

و نتیجه روشن سازد بنا بکثرت متشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی ... علیها الف الف سلام

غطی و عطیه کبری محروم ... درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی آن حدود

... جبهه فرصت ناصل گردید مناسب چنان نمود که رقیمه همت و الامیت

... را از راه آن ...

دین واجب الاداء آزاد و ساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نزد السبب بعضی بر یافت

از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت

کامله باشد کرده شود و درحین ورود این دیار بجهت رعایت قرب وجوار و ارتباط و التیام آبای

آن والا تبار را لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک

سلسلهٔ ارتباط گردد چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت

والفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و ستوده میانه که گذرگاه سیلاب حوادث

ست باهم مضایقه نخواهد بود دران تذکره یکجهتی و یکتادلی استعاری بخواهش قندهار شده بود

مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره ستوده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول

بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا با خاصان و ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون

بعد از ورود لویهٔ دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نزهت آباد اتحاد این دو دولت

محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده تصدیع فاسد بینکه جدائی

در میان این صدق نیشتن بصداقه ملت و آن عم بزرگوار والا تبار ست در حجب فرمائی مخفی گردیده

و معارضه با این دوست صادق

فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب آن گروه خذلان مشتاق نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور رسید

پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را که از آسمان دائرهٔ احاطه در آورده بمفاتیح جلادت در کشایش ابواب

مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بمقالید

سنان اقفال درهای آن قلاع گردون توامان را از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار

بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره مسالک ادب و آداب

بوده از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول نموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات

بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم و رجا واثق و یقین حاصل ست که چون از منتهی

از غایت اتحاد و نهایت ارتباط محبت وقوع با قیه غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد که ولایت

قندهار و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون غرض اصلی

ابلاغ تکاپوی جانبین این التیام و ائتلاف ابد توامان بود شاه وردی بیگ را روانهٔ خدمت والا

فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید چون همیشه
سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد

در جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته

مرآت بی غبار چهرهٔ مصافات و عینک ورنمای شاهد ملاقات و کلید در دوستی و صداقت سحاب نیسان یکتادلی و مودت اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان وقتیکه دوستیرگان حصول آمال و آرایش هر صفت کمال و حجال اقبال و گلزار فراغبال انجمن فروز مجلس طراز بودند فروغ ورود بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالفتح خان والی اورگنج پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود که چون هم سردی صرصر غریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیدهٔ قرون و ادوار ویرا در روالا آن بلندقدر رفیع مقدار گردیده هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تصنیع عقار و ضیاع سکان آن ممالک کوشیده جمعی از ستیبان و دودمان ولایت نشان تنادیب او مامور گردیده نظیر القاب جلوه عیان نمود بر آئینهٔ ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور ... ابد توامان انتظام داشت ... ورو... آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریخیکه بمرقات عنایات کارکنان این دولت براوج حکومت ازلی ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکوخدمتی ساعی و سلوک طریق رضاجوئی را مراتب اهمیت و دریش مروت ... از شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشد بدون صدور جریمهٔ مخطور از قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظیم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بی موجبی مکرر در قصد نهب و یغما و ضرر و جفای ساکنین آن دیار درآمده یکی از بندگان درگاه خدیو پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را از ارتکاب اینهم امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصلست که بعد از ورود نهی منهی دیگر پا از دایرهٔ خود درای بیرون نگذاشته مقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت خاطر را از ارادهای جهان خواهد نمود و احتیاج تعیین توره باری

گروه ترکمان نخواهد بود ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان [illegible] صفا

[illegible] امن بعد [illegible] قسم حرکات ز مستار الیه صادر نخواهد شد تا هنگامی که در [illegible] این [illegible]

تجار آن ملک [illegible] بیان فصیح مقتضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود دیده [illegible] که در صدد [illegible]

و منع جلب نفع بنگوده در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان تو [illegible]

[illegible] امداد [illegible] سودی در دیده و الا جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است

[illegible] داد و [illegible] در باب عدم تعیین جمعی بجهت تخصیص این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع

مواشی و [illegible] و اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مأمورین [illegible]

[illegible] اطاعت پیچیده بر خلاف فرموده آن قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این

امر نموده عمل بمضمون آیه کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نمایند بدراز دستی

عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت و الانتسابات این دولت محکم بنا در تقصیر ایادی

ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان استدعای [illegible]

فرستاده و الی هندوستان [illegible] که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده

[illegible] سی عهود دوستی

[illegible] خواهد بود که جزو اخیر علت نامه [illegible] و ملک و الاقرار قندهار سلوک آن [illegible] روزگار بدکردار اسباب [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] تجدید و [illegible] آن منظور انظار التفات کردگار بود که بعد از

وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشان و الا مکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض

دلگشای [illegible] قدوم [illegible] گلستان جنان ساختند چه نقصان آن عالی الشان

[illegible] بدین وسیله تغییان [illegible] آن ملک متنزهة الارباع سرشته آمد و شد

[illegible] فیمابین [illegible] و [illegible] قائم است تا غایت [illegible] آن گمکرده راه [illegible]

[illegible] دوست [illegible] کوتاه بین کردیانی [illegible] بانسبت با آن دودمان والا

[illegible] اقتدار [illegible] کرده بود [illegible] نگاشته

[illegible] باب [illegible] فروغ فعلی [illegible] که مانند آتش [illegible]

[illegible] و بعیدی می نماید که [illegible] دوستی

با وجود . لی چنان دیگر بارهٔ عاف وطبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ
المؤمن من جحر واحد مرتین فریفتهٔ لاف وگزاف تواند شد
اموال مرحوم بندگی گوش پلنگتوش کر زبان خامه بلسانحال آن گویا شده بود صعوبه ملازمان
آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشذ منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون مقتضی
ادای حقوق حضرت یزدان وخدمات بیکران ایرآنت موارثت اولاد ایشانست یقین که
اموال مذکوره کما فرض الله بورثهٔ مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام وسمند حصول
مرام خوش عنان ودر مضمار بی انتهائی عمر دوام در جولان باد **نامه که با بو الغازی**
خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته کوکب مطالب ونجم
مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع ولامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد ووفاق
مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق می گرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب وخواقین
کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع وعلل تفرقهٔ خاطر والا مرفوع است همواره استعلام
حکه نگار احوال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی ونشاط
باشد ومد تی بود که از کماهی احوال
داو ضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از میروی عنایات
حضرت واهب العطیات استیا حیا نیانی تنظم وغنچهای حدایق کامجوئی وکامیابی از نسیم نسیم الطاف
الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام وحصول این کام بدین تذکرهٔ موالات سلسله جنبان مصادقت
ومصافات شد وخیانچه در پیش وداد دوائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر ست همگی همت
معموری امور اخرویه ایشان نیز در آینهٔ ضمیر منیر جلوه گر وچون بمسامع ارباب مکان مرادفات
جاه وجلال رسید که آن سلالهٔ سلسلهٔ چنگیز خانی بکرات در صدد نهب ویغمای سکان دیار
ماوراء النهر بی آنکه از سکان ووالی وارباب واهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت
صادر شده باشد در آمدند بدون صدور محظور احداث شورش وفتور باعث ناخوشنودی
رب غفور وباز خواست ومواخذهٔ یوم النشور می گردد وبه مقتضای ظلیت حضرت حضرت
که مومن ومشرک در درگاه خداوندگاری آن حضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس

در نظر والای قدرشناس پله ترشادی دارد و مشهد اعلی شد که والی والاقدر آن ولایت سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم شود که به اظهار امری که در حقیقت خیراندیشی آن عالی جاه در ضمن آن مستجع (؟) و رفاه حال جانبین و رحمت آن سند محبت مساعدت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مشتی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال شر و منتج اثری دیگر در پیقین حاصل است که بعد از تحقق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بر این دوستی آن عالیجاه مرضیة السجایاست مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند بود همواره مسند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب نگین باد و در

جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته شد

گلزار دوستی و موالفت و بوستان موالفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبدالعزیز خان از سیلاب ارچشمه سار مودت و وداد دیر ورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان نظام و هر غنچه شاهد مطلب روائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتادلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سبز آن بهار دوستی از نو مبتهج و سرسبز گردانید چنانچه در کیش موافقت و نظر دقت جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان دانش و ضمیر قیافان بینش می باشد همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت با مصافات اتم به وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت بمدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته

از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان مهد البدر احال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتئم است ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت و بسالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند بلندپایه چنگیزی خلف طرازنده تخت رفیع الارکان قاآنی عبدالعزیز خان از نشئت و توفیق مصون و گلهای

کامجوئی آن سلطان عظیم الشان از نسیم ملالت و اختلاف اضداد محروس و مامون باد بعد
از بسط انبساط اظهار یکجهتی دلی و مودت بمرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز آفرینش و تماشائیان لوح دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطالب کلی بلاد
معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت غرس نهال یگانگی و الفت
آن است که کافه جمهور و ساکنان ثغور در ان بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث
استظلال نموده از اثمار آن دوحه اطمینان لذت یاب و کام ستان باشند و از ان روز که
بنا ر بود و سخنان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان جانبین نسیج مسالمت و مودت
و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان
بلند مکان بعضی امور که منافی و مناقض صداقت باشد بظهور رسیده نواب همایون ما
نظر بر رعایت این امر مهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه مقرون بعفو و اغماض نموده
عساکر نصرت مآثر با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سائر
بلاد رخصت تلافی و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلیخان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیه
دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حد مراعات
دوستی بیرون نهاده اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و
آگاهی آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه
اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بیسرو پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه
موی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه درآمده من بعد
ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سامی
الالقاب از این معنی مطلع بوده بفرمان آن گروه دون حساب آن کتاب متقاعد نشود و یا تغافل
بفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند لشکر نصرت اثر تدارک و تلافی که بطریق درزو چه خواهد
نخواهد بود و مامور گردد و آنوقت الامکان جلی الشان این معنی را منافی دوستی و
یگانگی نداشته موکد مودت و مشید بنای استوار یکجهتی دلی شناسند.

باقی حالات موجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود **نامهٔ که به**

عبدالعزیز خان نوشته شده حین پیرایی گلشن ائتلاف و

محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل نگار

جهت و یگانگی اعنی نامهٔ مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامهٔ عبدالعزیز خان که رشک فزای نقوش

بدیعهٔ مانی و ریاض خلوت دوستان را ثانی آئین ارتنگ است مصحوب عمدة الاماثل و زبدة

الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصهٔ دقیقه یابی و فصیح بیانی چین تموری حاجی میر آخور

در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فرودین

صلای عام بسایگان لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود

چه کتابهای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی

شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که رهنمائی گمگروه رای سالکان طریق نکال بوده

سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود از بکیه رقم زدهٔ قلم موالات شده

بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا و ابراج سلطنت آن ... ستوده بود باعث

ابتهاج لاتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند

ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب

وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل زبانزد

خامهٔ صادق البیان شده بود تعیین شخص تصدیق و اذعانست که تخم برومندی سخن سلاطین که مظهر نطق

کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب لقای عهود سبز و ریان خواهد گردید ملائم شیوهٔ

اتحاد و مناسب شیمهٔ وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و ترقیات

بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار و اثمار

حصول مقاصد به تمنا خوشبا باد **نامهٔ که به ابوالغازی خان والی اورگنج نوشته شده** نامهٔ دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازی خان که مشتمل بر فتح

مبین و نکو نساری کفرهٔ فجرهٔ قلماق بیدین رقم زدهٔ خامهٔ موالات ختامه شده بود در ساعتی

مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام بازو دست اقبال بر سار نگار

آمال دراز بود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون مبنی از خذلان اعدای آن
دولت مرصوصة البنا مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخائر گردید
بنابر شیوهٔ مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا نسبت
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بران مصروفست که آن سلاله سلسله چنگیزخانی را
تسلط و فیروزی و قاصدان آن دولت والا را ذلت و تیره روزی نصیب باد چون شایسته شیوه
اتحاد و ملائم شیمهٔ کریمهٔ وداد آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا زال کواکب اقبال بر افق کمال باد **نامه که به**
قطب شاه والی دکن نوشته شد اغصان شجرهٔ ریاض
الفت و وداد و ثمرهٔ فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفهٔ مودت طراز و مفاوضهٔ صداقت انجام
که صحت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و عظمت دستگاه شهامت و بسالت استناد
عالی جاه نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایة الملک الاله انتما للسلطنة والجلالة
والعدالة والشوکة والابهة والحشمة والعز والامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر
اطوار عهد قدیم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا
و شاهد کامیابی و مطلب یابی در خرگاه بزم دولت روزافزون بدلکش ترین صورت جلوه نما بود
نشر نسیم الفت و تحیتی نموده انبساط بخش خاطر مهر آئین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از
مشهدات عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود در روابط و التیام گردانید آنچه از سواد
احوال فرخنده مآل مهد عهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع ردیه الاقناع
او پیرایهٔ ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکدهٔ ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوه
ظهور نمود و مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در
هنگامیکه آن گروه بد عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان درآمده بودند بیشتر
پرده از رخسار قول و تزویر پندار خودسری واستند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمهٔ
مراتب دولت خواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته تیز روی استمداد و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت لوای فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبه که بغض و عداوت

شیعیان آل طها پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخش سید ندی تا از معاضدت

و موافقت منسوبان دودمان والا بر عالیان ظهور یافته دست جرات و پای جسارت معاندان کشیده

و بریده میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بمیامن

الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و و ثیقت بامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره

مرتبات ائمه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت و

فیروزی قرین با شاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت

دودمان گورگانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سیلاب حوادث

دهر انقلاب زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان

می نماید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب بشارات اتفاق آمیز آن مشید قواعد

دانی نگارش یافته بر سم و آیینکه آبای عظام والا مقام عمل مینمودند بشیوه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی

و اتفاق تجدید و توفیق سلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان بکمال بی حرفی ها حاصل و راه خیال

تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل نام فیروزی اعادی بدفرجام کوشیده

شعبه بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و مساحت اقبال ضیا و صفا بخشند و از آنجاکه شمائل اخلاص و

اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش بوجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین

... باستظهار ... سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب

... شایسته اهتمام ... در پاراییط معاونت منصه ظهور رسید درین وقت بجهت تشیید مبانی

الفت ... محمد مقیم ... بخدمت اخلاص ... روانه آن صوب ... کرده ایم که در خلوت سرای حضور

... کماینبغی ... بعد ... چگونگی حالات مکنونات خاطر که حواله باعتماد ... گفتاری

... آن عالی منزلت خاطر مهر آیین ... انبساط گرداند مشار الیه

... بدریافت ... احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده ... و

... نشاط ... الیه ... خواهد بود که بعون عنایات الهی کارگزاران

... نشیمن ... آل ... با ... شکفته و خندان ... ریاض کامرانی همیشه سبز

بیان باد **نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد** تا گلهای عنبرشمیم
حدائق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رائحه بخش
مشام دوستان ثناخسار بخت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه
[illegible] دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار
خلاصه خاندان خواقین [illegible] سریر سلطنت و جهانبانی [illegible] اورنگ [illegible] کامرانی
مختص بعواطف الملک الاله ادام الله اقباله و [illegible] گلشن سلطنت و فرماندهی [illegible]
شکفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال [illegible] عنایات الهی طراوت
پذیر باد بعد [illegible] طریق اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش می یابد که بر اوراق [illegible]
و [illegible] و صفحات لیالی و ایام [illegible] مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان
[illegible] سلاطین سابقه [illegible] از طریق [illegible] و کمال حسن عقیدت و
[illegible] عقده گشای خاندان ولایت [illegible] همواره دست توسل و اعتصام
[illegible] دولت و اقبال ابدی الاتصال [illegible] حقیقت موجب
[illegible] و علو شان ملجا امیدگاه اعاظم سلاطین والامکان است استوار ساخته [illegible] حمایت و
رعایت اولیای دولت ابدقرین در گلشن سلطنت و فرماندهی [illegible]
این آستان خلافت مکان مطلب [illegible] صداقت و موافقت [illegible]
[illegible] عالم قدس [illegible] خلوص عقیدت [illegible]
اسباب آمیزش و التیام [illegible]
وفاق [illegible] یکجهتی و حسن اتفاق [illegible] مسلوک [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
عقیدت اندیش [illegible]
[illegible]
[illegible]

گردنهای مدید به نیروی موافقت و معاضدت این دودمان معلی دست جرأت از دامان احوال
خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا اتفاق
افتاده به نهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم بادهٔ بدعهدی و دلیری ساخت اکنون
که فرمانفرمای ممالک دکن پرده کشای سوانح آن حدود و شرح بود و بوسائل سائل مرغوبه تجدید اساس
روابط قدیم گردیده از آنجا که خاطر مهر آئین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی
اسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت
محمود آن زبدهٔ اخلاص کیشان بنده زادهٔ قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصهٔ شریفه را روانهٔ
آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن
توجهات باطن فیاض آنجناب بتحقیق و دلگشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی الاسرع
بحال مراجعت نموده بمژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر
فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون قضیهٔ ناگزیر سلطان مبرور مغفور بسمع اشرف
همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم می نمود لهذا مشارالیه
را به ادای مراسم الداد مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیهٔ ملال
آمیز روداده بصیقال ادای تهنیت مسندآرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد
از آنجاکه جنس شوی گران مایهٔ حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمیز
زوال و فنا چشیدنی است بدیهی است که آن آگاه دل خبر شناس از حدوث این واقعهٔ عام که فرد فرد افراد را از آن
گریزی نیست دل را غم و اندوه آشنا ساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در این وقت که بنای
دولت دودمان گورکانی از سلالهٔ تکلیفات اعمال قرین اختلال و قوایم سریر جهانداری و فرماندهی آن طایفه
از دست بنیاد نشستن بی ثباتی و زوال است مقتضی ناموس سلطنت و جهانداری و شایستهٔ حمیت سلطنت
[illegible] بنیان چنان مینماید که بر سم و آئین آبا عظام سلطنت پناه مشارالیه متفق و هم باز و بمیمن برکات موافقت
[illegible] صاحب [illegible] و وجوه جهات ایام تلافی و انتقام باقی اسباب مطالبات این دودمان الاغیاث در توانا
حسب الامر آماده [illegible] رضا نامه [illegible] مطمئن [illegible] باشند و در تحصیل نامه [illegible] خصم بدفرجام
زنگ کدورت از آئینهٔ [illegible] آورده نوعی نماید که آهنگ قانون الفت و [illegible] سامعه افروز جهانیان

گشته بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را کمال رعب و هراس حاصل و راه خیال تسلط
و استیلا چون ابواب اقتدار مسدود و دعوی باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه
مواد محبت و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی و مطلب روائی مطالب
لازم الاظهار را با مرغوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه انها و اعلام پوشیده که کارکنان درگاه
سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند درین سواد بوالا جاه مشار الیه نیز سفارشات مشفقانه
رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را بزیور حسن قبول خواهند ساخت
همواره مقام دولت و مقر سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد
نامه که بعبد العزیز خان نوشته تماشائیان بستان سرای اسرار نهان و سیاحان
خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده گشتان میکده راز و لذت شناسان رسائل حقیقت و مجاز
اند و گلشن نشاء عنصری و بوستان عالم هیولانی گلبرگ رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از
موالفت و مصادقت نشان نداده اند و کرده ی که بوی بهار اشتیاق بمشام قدردانی رسیده
همواره از نشئه باده بی خمار سرشار و بانهایت مستی مانند عندلیب از دقائق سررشته محبت خبردار
می باشد لهذا آنکه خاطر محبت ذخائر و ضمیر صداقت مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این
گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایه
می گردد درین ایام محبت آغاز و خجسته فرجام که به پیروی عنایت بغایت مستجمع انس و جان و
الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده
و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از مشایخ میمن احتیاط روانه بزم قدسی انبساط نموده
همواره شاهد مطلب در آغوش کام و باده مطالب در جام باد **نامه که بعبد العزیز**
خان نوشته پیوسته سایه سلطنت و اقبال و پایه جهانبانی و اجلال از باده مطالب
روائی آمال بوده نشایاب کامرانی جاوید باشد بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با حراز
ملاقات ارجمند بر لوح ابلاغ صحیفه اظهار می نگارد که چون استفسار چگونگی از حال سعادت
اشتمال دوستان بر ذمت همت آشنایان فطرت فرض و ادای آن مانند و ادای حمد فرض سنت
درین وقت که فلانی روانه شده بود تحفه که در نظر همت والا در بار جز سلامت حال و خوشوقتی آنوالا

تا به رقع مقصد نیست لازم دانست که بارسال این تذکره دعوی محرک سلسلهٔ یکجهتی گردیده استعلام چگونگی
ذات عرصهٔ حسنهٔ السجیات نماید و مدیری از شراب لعلی که قفل دلها را کلید یاقوت و روح را اکسیر و جان را
قوت است چراغ راه یگانگی نموده بعد از زمزمهٔ نغمه ای ازین صاف میکدهٔ یگانگی با اظهار شادکامی مزاج مبتهج
گردیده بی خمار مخموران محفل دوربست دماغ آشنائی را نشاء بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت **نامه**
که بسلطان مراد بخش نوشته تازه گلگ بهارستان دوستی و موجات ثمر شجر
بوستان حسن ملاقات بلبل دستان طرز صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صدای اعنی مکتوب
والای نامهٔ معلی در وقتیکه شواهد مرام دوستی کام در جلوتسرای حصول و حجال قرب وصول از زیب صفت تمامی
آراسته پیرایهٔ بحر مژدهٔ ذات شریف در کار ند آشتند مانند بهار بچمن و شمع با انجمن فیض ورود ارزانی داشته تا نشئه
روایح خلت و چاشنی حلاوت و رابطهٔ اخوت الحان یکتا دلی و محبت وادای سخنان دلاویز صداقت مشام
دوستی و ذائقهٔ یکجهتی و سامعهٔ گوش بر آوازی راعنبر آمود و شکرآگند و مجمع سرود گردانید آوازه تا خسار دوستی
نتیج اشمار ید ... لب ... آمد و غنچهٔ مراد محبت منزل که از آتش ... نو بهار یگانگی ست شگفتن آغاز
نهاده و حامل صحیفهٔ وداد و قسیمه اتحاد با آیینکه شیوه پاسداران کنوز ... باشند در حریم عزت که از غبار
وجود اغیار معرا و از غش ناعرمان مخدرات راز مصفا بود و دائع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله
بزبان سخن طرازان قابل امانت داری جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف عرض رسانید و بدستور
حامل سخنان مودت ... ترجمه ... و اتحاد گذارش دهد **نامه که**
بابو الغازی خان نوشته روایح بوستان حسن عقیدت و اخلاص و شمایم
بهارستان یکجهتی و اختصاص عنی نامهٔ محبت نشان صداقت عنوان ابو الغازی خان در
... که ... و ... مراد ... مباهج عنایات ... بر چهرهٔ امانی و آمال گشوده
... ... فتوح نموده ... و نظر دقیقه شناس ... مطرح
... ... زبان ... بر ... نهاد
... ... شاء الله تعالی ... ابواب ...
... ... دربارگاه ... ...
... ...

بعضی بخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد نموده انچه السلطنت و
شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخائر رسد بنویسند یا با او بگویند پیوسته خاطر دریا
مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود
دانسته مطالب و مآربی که داشته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد **فتحنامهٔ قلعهٔ قندهار** چون سلطان الملک
ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ فسیح الفضای شهود و بینش پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر
مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصهٔ الماء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد
ضیا و معدن این گوهر عالم آرا است بمقتضای آیهٔ کریمه وَ اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُون [illegible] آسمانی و جنود
مسعود [illegible] مظاهرت و معاضدت می فرماید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و
خلافت که [illegible] حدیقهٔ همیشه بهار ایران بآب تیغ درخشان [illegible] و [illegible] اشجار
فتوحات عظمی قبل [illegible] شگفتن از [illegible] اعلام نصرت [illegible] ومرحبا [illegible] چون میوه
[illegible] رسید [illegible] جلوه کمیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بر [illegible] شمع [illegible] [illegible] سوخته [illegible]
خصومت شعار مانند [illegible] اشرار مکنونات خاطر خود فروخته [illegible] این حال و مغوی [illegible] نقال که
[illegible] ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آن است که والی
[illegible] نواب همایون ما [illegible] قلعهٔ قندهار را [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] تلافی [illegible]
[illegible] و سعد الله خان [illegible] فیلان کوه بنیان
[illegible] مقصود [illegible] مراجعت نموده [illegible]
[illegible] سعد الله خان [illegible] فیلان کوه [illegible]
[illegible] تعیین نموده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

ایکام دشوار و ناتمام می نمود بحقیقت این مدا انتباه نیابر آنکه بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار
باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد می شد بصر حکم نافذ این بحر بیکران در جوش و
این دریای بیپایان در خروش نمانده بود و بعد از آنکه متیقن گردید که شقه دماغی سوی تدبیر مرضی نیست
و این سقمونیاهای سوانح علاج پذیر دوالی هندوستان لامحاله بمقتضای تحمل کفای تجالت خود را سیر
خواهد نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه سالار سرکردگی فتنان بیک برای اهتمام
عنایت الوهیت پیشوائی قبال بزوال شاهنشاه جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شده سپه سالار
تبریز با امرا و سایر عساکر عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و چخور سعد و از الکاء قلمرو علیشکر و فارس و کوه کیلویه و
کرمان و سایر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال بیزا مقر دولت و مستقر
خلافت در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طوایف عرض ممالک محروسه بیکران هر یک از عساکر در
قطری از اقطار آن میباشند و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند دران باب اهتمام کرده
شود میسر نیست تقادید و تنگه عساکر جمع نمایند بسبب تعلق در درون شیشه حبر دانهم اختن نقب بوش لشکر شوان
خطر سعی نموده او تار خان و سایر متحفظان با افغانی نیز داد جلادت و مردانگی داده و بسیاری از آن قوم
گمنام را آوار ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از متعاقب توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلوع صبح
عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشند بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال
بمجموع احمدی حدیث نبوی علیه السلام نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت وبال و نکال گشته با نهایت
پریشانی و کمال پشیمانی مسالک بیراهی در پیش گرفتند چون بمضمون فتح قرین اشرف مطلع گردند لشکرانه امر
فتح مبین بسجدات شکر تقدیم رسانند

نامه فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته

آنکه سلطنت پناه فلان بنوازشات خسروانه عز و نیاز و شرف افتخار یافته
بداند که در بسط خوان وجود صحیفه کائنات تماشائیان ... همت کرده اخشیجان ظاهر است که چراغی
که از دست حضرت عزت جل شانه بر فروخته باشد از باد عیر افشاندن پروانه طینتان که از تیغ
فروغ این چراغ اندازه های ناشنیده نگه نخستین پیه دین و روغن دل حاسدان گرند تیغ
با مدات صافی دولتی که مشغل حکمت بالغه جناب کبریا نگردانی آن نموده هر کس معارضه نماید
از برهنه راه نادانی با خواستن در مقام نهاده باشد مبین این مقال آنکه بعد

بعد از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود
نیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود بتکلیف
خشک مغزی و پریشان دماغی که در دلیست بیداد دیگر باره بوس این معنی نموده دارا شکوه
ولیعهد خود را که از سائر اولاد بمزید عزّ آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز داشت با خزاین تمام و عدّه
ما لا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده بمآل کار عدم
و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالت حیران در نظر نگیتران خرب و عیب
نمود که بمفاد من جرّب المجرّب حلّت به الندامة از مرحله پشیمانی گردیده و
دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف
و ولایات معموره سکنی دارند شده بود این معنی را امر عظیم شمرده در بردن نقب و ترتیب سیبه و سایر لوازم
قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل
مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قیتان
بیک و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم منقلا
بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدایره احاطه در آورده و سد طرق
و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سپاه گران که بحر بیست
پر جوش روانه شده اگرچه بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار برقرار اختیار نموده
با ستعد بمقتضی تیغ درخشان جگرهای وجود آن ظلمت سرشتان گردیده و رایات نصرت
نظام نیز با ملیه و لیه طیار حرکت مد آن تیره و بحال مرآل بوده بال محال تا رسیدن لشکر
خصم افکن عدو مال تشمیر و توالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیخته نده
ز انتقاد فرمان بکار ... قلعه نشان و ستیزان قلعه فسیح البنیان منیع الارکان
هر روزه و بر بهیه اشتیاب نمیه جمعی ابتری عقد از آن معاقبتان ... و یا ... عم مسکر در شد
و ما مدت مشغول کرد عساکر دولت ما نزد اطراف و اکناف و ولایات ممالک محروسه که بجمعیت بیکران
و در با جمعیت بی حد و پایان معیت نمایند آن قوم پریشان کرد از مشغول بکار بیهوده بعیدا
اعداء نزدیک شده لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام از جوش نموده از طلوع فتح با زمان ...

شمع بزم فلک چهارم برکلی بسیط السماء نایره جدال وقتال اشتعال داشت تا آنکه قریب به بیست هزار
نفر از ان مدبران طعمه تعابین تعب و افاعی تفنگ وتشنگان تیغهای آبدار بجر کردار گردیدند با کامی
وخجلت وعار ازننگ ونام بار دبار بربطهای رسوائی بستهٔ لشوه بخت ورسم سابق آوارگی
ودشت فرار گشتند ونظر علیخان وقتان بیگ وجمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول
نموده جمعی کثیر از ان بیعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار وستان اژدر شعار نمودند و زنجیر فیل بست
آورده آن قوم تغالب حدیعت را آوارهٔ صحاری فرار وادبار نمودند لله الحمد والمنة که مجدداً فتحی
چنین مبین قرین حال ولیای دولت ودین گردید نوای کوس بلندی قدر والا مسامع ساکنان
صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقیمه اشرف مطلع گردد بمژده این فتح مبین سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید **فتحنامه**
استیصال چغتا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه ومرحمت بی نهایت خسروانه
مشتوق وامیدوار ومستظهر ومستمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را
رام نواب همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب ومآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته
شاهد مقصود در آغوش حصول ووصول مقاصد ثمر بیشش حدیقه مامولست از آغاز ابتسام
صبح دولت واهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و
دماغ جهانیان از شمائم آن مشکین ست همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمام موفقات
الهی تازه وصحیفه عندلیب فتوحات جاویدیات از مضمون بلاغت مشحون **وما
النصر الا من عند الله** بلند آوازه است ومعاندان این دولت والا مانند معارضان
ذات صافی بشعل فنا و عدام خود گرفتار و از مکاید خود متصل در آزار اند درین وقت که مقالید
... وفت ... غازیان ظفر نشان بفحوای ان ینصرکم الله فلا غالب لکم ... **من عباده**
... ابواب ... ملک و ... القرار قندهار و بست وزمین دا ور وتوابع وسایر حصون وقلاع
آنجا ... در ... ساحت باقلاع سدید شداد ... مساحت ومساوات ... رفعت
... سمت ... بات جاه وجلال گردید والی هندوستان که پایه تخت
... خبر ... اندیشه ماتم ومتحیر گشته بخیال محال وتصور ...

نازم تنگلطرخان جمیع مهیا شده اورنگ زیب ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدۀ تمام و ترقی مالاکلام بقصد تسخیر دار القرار مزبور روانه گردیده چون رحلین ورود و الویه دولت در علامه نصرت مدار السلطنت مزبور حکم با انتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود بطرفی مقرر فرموده ساخته بیکی از بیلاقات که موقف جمعیت مردم ایشان تواند بود رفته تسخیر دواب و آراستگی اسباب شتنال نمایند با همین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب در تنگ جمع آمده باطنه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره استقلال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصرۀ قلعه مزبور قیام نماید و در ایام محاصره که مدت ولایت آخره چهار ماه امتداد داشت در بریدن جر و نقب و سیبه و ریختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده دل بهدمی نمودند و اما بالنت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را با آتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و از لهیب توپهای صاعقه بار و دود شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین، در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول خواب اندیشه میگردانیدند تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بیکی قورچی باشی و فولاد آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و دود حاقم نابیدن بر کرۀ زمین میسر نمیگردید و خرد خرده بین از ملاحظۀ آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود

مثنوی

گرفته باقبال صاحبقران * زمین سپاه آسمان پاسبان * ز آن لشکر و نیزه و تیر و دبه جهان مینا بر از تیر بود * بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمد مقرر فرمودیم که مسبب آخور باشی و نظر علیخان سرگرده جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعی از ستان صهبای نخوت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال و اسباب رعایا و فقرا دست درازی نموده باشند بتقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر نمایند و مقرب

انحافخان مشار الیه و نظر علیخان مع معدودی از غازیان ظفر توامان تقرر نموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرشک با شجاع خان والی قلیچخان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر تاخت زمین داور رفته با غنائم بسیار رجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف در دست ندیده سالک طریق هزیمت گردید و میر آخور باشی و نظر علیخان مانند گلگون خورشید ان شعله گیر پیوسته از دنبال خان با وجود آن مشار الیه قلیچ خان را تا اردوی ملعنت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چندی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار عالم را به بارود و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر قدرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکهنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که به جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه و مجادله و مقاتله جنود مسعود معین نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران مرد افگن به رزم بیجا بر و مثل شاهدان رعنا چهره مبین مید و دست جرأت از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم تیره روز حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از طارم فلکی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ که از صدمه شاهین تیز چنگال بال بشکنند و بال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب شدند و اورنگ زیب از ملاحظه آن حال عقاب اندیشه اش از آشیانه عافیت و سلامت افتاده مخلصی بجز از شیوه مستوره هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و خاسر بست تواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید و چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد سجدات شکر تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانند

رقمیکه بدولت خان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات

بروج چرخ اخضر را رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در دولت این حصار استوار آویخته
مفتاح ابواب مغلقهٔ این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فتح و قضا
وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش در خیبر باده بکلید
انا مدینة العلم کامل خیر البشر دیده وران دوربین را به صدق یقین شاهدیست روشن و بر فتح
قفل آن غتاب از باب وضع مقر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین مدعا دلیلیست برهان الحمد
والمنه که این مفتاح جهانگشائی از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون
ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بآبیاری سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال
و تبسم نسیم جاه جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما باز دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی
ما بر عالم دراز است و با وجود دیر دلی سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت
والا و نیت معلای ما بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروف است که مو ضعیف ضعفی و تغلب
مراکب مواکب مسعود و جنود نامحدود دو نشده بخست نجات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب
غفلت ارباب انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا
و بیگانه گشائیم که هر کسی که بر راه نمائی دیدهٔ بیدار خود را باین مأمن جهانبانان رساند از انقیاد دم خلل و تعذر
خواری و ذلیل مطعون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم
ماند اسیر سرپنجهٔ استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد در یوم النشور که عدالت پیشگان را زمان نیست
و سرور و ظلم اندوزان را ظلمت شب دیجور است و امان اعمال غبار آلود وبال و نکال شایشد لهذا در هنگامیکه
ابواب دولت و اعلام فتح و نصرت بدین صوب حرکت می آید تیره روزان نسبت را که کوکب اقبال شان ظلمات از
جبل مرکب محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازوی شوکت و چیرهٔ دستی تیغ
و قدرت آگاهی فرمودیم و آن گروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی
و قفل زبان عجز اندوزی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول
ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم
آن بنیان و افنا و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان مأمور فرمودیم و نتیجه
حاصل حکم والا و فرمان معلا کرکی از محصورین و مقهورین است منشورها تقرر نمیابد ابواب خصا

[illegible] بقا از سیوف درخشان سپاه ظفر پناه جوانب و دست تسلط لشکر قیامت اثر بر اقوام
[illegible] بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از بن سیل بی امان ویران و کاخ حیات
[illegible] آن فوج ظفر بیسان شد چون اخبار و انذار شیوه این دو [illegible] والا و سلسله
[illegible] اسلاف عالی ارکان [illegible] نهضت بهجت [illegible] و فرض عین [illegible] آن ایالت
[illegible] کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال قاهره آگا [illegible] گرگوش
هوش باستماع [illegible] اذعان کشوده قبل از آنکه کار [illegible] عساکر منصوره
[illegible] غالبین تعرض [illegible] قلعه و حصار نماید از در اطاعت
[illegible] آن ایالت پناه را با فسر انجاح
[illegible] آستان خلافت مکان
[illegible] عادت جاوید [illegible] داشته باشند تفویض حکومت علی از محال ممالک
[illegible] آن حدود [illegible] ایران و هند و ستان نوا ند بود
[illegible] این عزم صواب باشد
[illegible] در نظر کارآگاهان [illegible]
[illegible] روشن ظاهر و روشن است که فرمایش [illegible] تلاش را گذشته شدن [illegible]
[illegible] مقتول شاهدان چین و تاتار و در [illegible] دشمن را [illegible]
[illegible] آن بر خیال [illegible]
[illegible] صدا دا [illegible] متعدد است و معدود [illegible]
[illegible] چون نسبت قطره بدریا و ذره
[illegible] مبارک ایران در زمان نواب خاقان عنوان [illegible]
[illegible] رومیان که کثرت لشکر و عدت [illegible] جهانبانان
[illegible] توده خاک را که مسافت آن [illegible]
[illegible] ثبات و قدرت [illegible] منصوره که با صدمات امواج بحار و
[illegible] ولایت مساوقت [illegible] ثبات و بارای قرار [illegible]

و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی و خمپاره براندازی جرأت
[illegible] غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف سر و صد فرمان اند و صدمات
[illegible] [illegible] دها صولت اژدر مهابت که زمین را از انفصادم ایشان خلل در ارکان
و بروج [illegible] [illegible] بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده و آفتاب
آمال از افق [illegible] [illegible] اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین [illegible] اطاعت و عصیان
وقوع و سود و نقصان آن را ملاحظه نموده به روشنائی شمع خرد خود را به [illegible] عافیت
خواهند رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا نخم عجز و استغاثه بی ثمر و تغیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود رقیمه که

بنفی سلطان از حکام روم نوشته شده آنکه چون بفحوای

صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت پادشاهان والاشان و سلاطین
عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان
و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان
رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده زنگ تفرقه از خاطر مستمندین
و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سرانجام اسباب انتعاش قیام
نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت دولت نمایان شقی یان بسیرت و رلباس آمیت
[illegible] ل شیعه گزیده قیام نمایند و اند ختهٔ ستوده را بانقد حیات از تجار خریده
رشتهٔ [illegible] خاهیت سکان هر دیاری را بند لهذا بر ذمت همت طرفین بر ذمهٔ پادشاهی
جانبین که حدیقه پیرایان آمال خلائق و چمن آرایان رضای خالق [illegible] واجب و لازم
که [illegible] خودرائی و خودسری خار بیگانه مردم آزار [illegible] [illegible] [illegible]
کشد تازه آمد و شد خیر اندیشان آن خار بن افکنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد
مبین این مدعا و ماحصل این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام لایق
متصله بولایات ممالک محروسه ما پا از منهاج مستقیم حسن [illegible] [illegible] [illegible] نسبت برعایا
و مترددین و منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از آنها [illegible] صفقا

گرو پدرم سد سکندری مصالحه ... و هیچ طرفین سعی مینمایند فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان بجهة
اموال ایشان ... ایشان را هباءً منثورا نموده وبدین گونه
ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عداوت و
منسوبان این دولت محکم بنا بر رسالت ... صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک بر نیامده
متعرض احوال ایشان نگردند و اگر چنانچه آن مفسدان تنبیه نیافته مکرر ارتکاب این امر نمایند مظنه
آنست که موذی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار
خواهد بود مناسب شیمه خیراندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آن گروه مخذول را تنبیهات عظیمه
و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رهگذر بعید
آن مخاذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان ثعالب خدیعت انجام
این امر در مدت متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی
اگر منسوبان این دولت والا آن طائفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوعی دیگر نخواهند
فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته شده

از روزی که دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپه آرای هستی و بود بیچابکدستی
صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه
رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر
بیشمار را بسمه بنشانی ممتاز و هر فوجی از سجیه بیکران این فوج العلامتی سرافراز ساخته شقه لوای
عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سیاه شب تجلی را بنگارهای کواکب ثابت
و سیار مزین ساخت طوائف ... پیادگان ... هر فوج را لباسی جداگانه در بر
و پیرایه مخصوص رونق افزای حسن منظر است چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل
از مقتضیات میباشد لهذا بمقتضای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ
جنت نشانست مقرر فرمودیم که هر یک از کلبه بیگیان و امرای عظام الشان ظاهر و علامتی باهره
که میدان درگاه ... مقابله اعدا که مراد از فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار
مآرب است از هم ممتاز باشند بنا بر آن شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمی که سطر آیات مبینات

... ... پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم رسیله

امیر محمد ... را در سیما پنجلزی هند نوشته مرزا معصوم

... توجهات شاهانه و الوف نوازشات پادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز

قبابات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از بند و طلوع نیر

عالمتاب صاحبقرانی چراغ ابد فروغ ابد دولت والا را از پرتو

فروغ ... زوخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار با آتش ...

امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی بی میانجی مانعی بر

روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با تمام

مطالب و مآرب دراز میباشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر و شکار

عواقب مازندران بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران ... امکان ...

انهار و الوان ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار ... غنان ... و ... گشته فضای

... بهار ... سرادقات آسمان کرد ... و خیمه ... ان خورشید ...

... چون از آثار تحکیکه آن واقف مراسم بندگی از خدمت والا درگاه معلی ... داشته

عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آن حدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه

فلان ... گاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر ... نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر

متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت بزود

رخصت انصراف حاصل نموده روانه می شده باشد فبها والا اخبار صحت مزاج حقایق

سامی و ... کامی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل ... ثبت نموده به

پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن بپادشاه والا جاه مومی الیه ظاهر نماید

حسب الامر علی ... فیل ماده ... خوش جلو ... فیلبانان ... سر ... ملتمس ...

و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده

بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد ... میرزا محمد باقر ... عالی

الدوله چون قابلیت ... و حصول ... طلب ... و ... نموده ...

عنایت خاصیست که پرتو مهر سپهر بمقتضای آن گل را در رگ شاخ [illegible] اصل بدیع
را در صلب کان نگین عنایه و همین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تا
اعتبار بر بستر میگذارد و منقاد حل و حفظ امور بکف کفایت و قبضه درایتش می سازد و نقد قابلیت
و بهشت عدن است که در کرهٔ قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین ممکنات
که مطلع از تتق پیرایه وجود در انتظارش نشسته در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی شایستگی مادهٔ قابل
تاریست بی پود و خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان سودای است بی سود اگر آئینه قابلیت نباشد
صورت تمنواطی جلوهٔ ظهور نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب
حجاب از چهرهٔ ظهور نمی گشاید سیم و زر از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر است و
نیک [illegible] از رهین صفای طینت رتبه تقدم به پیش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب
همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای النّاس
مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ بعضی از بندگان را بعلت
قابلیت مواد و حصول استعداد به رتبهٔ والای قرب سرفراز می سازد و پایهٔ قدرش را از اکفا و امثال
می افرازد و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلان است که از تاریکچه منظور
نظر [illegible] بلطف فیوضات بیکران گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقتضای حسن خدمت و اظهار
کاردانی و کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بکاوش
اندیشهٔ آن خادم پیشه از معدن خفا و خفایه به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا
و نقرهٔ ملک ایران است که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار ثانی عنقا و تالی
وجه کیمیا می بود و صورت وقوع آن در آئینهٔ احتمال نیز بدشواری چهره مینمود در عهد وزارت و ایام
کفایت وزارت پناه مومی الیه مسمی بجای اسم آشکار و این معما ظاهر گردید و بعون ظهور این
امر غریب از عهد در روم تا دهنهٔ فرنگ رسید و بازای این خدمت شگالی و درست خیالی
مومی الیه را مجدداً منظور انظار احسان و الطاف بی پایان فرمودیم رقمیکه درباب
طلب مولانا محمد حسن کاشی نوشته شده مولانا محمد حسن بعنایت
بیکران خسروانه مستمال العوده بداند که چون پاسداری شکر جزئی بازای انعام منعم و وجوب تمهید در خور

... هر چیزی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات

... وجهت واضع این تتمه است از دست دوام چرخ گردان

... روشن است که سرکردم این ... زد کردم در باید است که گذشته

این جهت و ... تراید بر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای گوهر گران بهای

مذهب حق ائمه اثنا ... ن روائی انواع لیشه که عمده عطایا و زبده مزایا بخشایش عطیات

اختصاص یافته باشند و غایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض و محتم

است وچنانچه این فرقه والا وطبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشند به وقفات

رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و

عین فرض است که معاضدت حارسان ثغور شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند و نشد الحمد والمنه

در نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان ابتدای سنان جاه و جلال

پیوسته بمعاونت و تایید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین سلوک مسالک یقین منظور

نظر همایت اثر میباشد و درین وقت که تقویت این مرام و استحصال انجام بر سوق ایام برجحان اراد

مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای دین واجبی بشهادت

عدول مومنین است قیام نماید که چون بمضمون واجب الاذعان الطاعه حاصل نماید از روی ابتدار

روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استرضای فرمانروای صورت

ومعنی است عمده عبادات و خلاصه طاعات داند رقمیکه جهت خلعت محمد

بیگ اعتماد الدوله نوشته شد بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش

از آستگان بزم شهود که فلک از لباس اطلس دربر و خورشید را تاج فروغ بر سر است بمقتضای

حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت

صفات کمال و آیینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا

آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان صور انفس و آفاق که چشم بصیرتشان از کحل الجواهر دانش روشنست گردد

فراخور مرتبه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این نکاپوی آرام این جست وجو شده

وخورشید در لعل و دراستکه لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشاند و ابر مدرار بهار برا

پای تزرو [illegible] نقطه [illegible] آلبد است که عبارت شان اختصاص انجاز
رساند و ظهور [illegible] حصول نیدعی در باد شاهان ذلیشان خسروان نامدار که ظل حضرت پروردگار و آفتاب
فلک [illegible] عنایات اند سایر افراد کائنات [illegible] توانند بود لهذا رای جهان آرای خسروانه اختصاص امری لازم و سایه را
شایع [illegible] ذات [illegible] جهت تخم و چنانچه قابلیت مواد رسالی استعداد و تعطیل عنایات مبادی فیاض بیاید
شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروانه ایشان بگردد لهذا بنابر ظهور اخلاص
و بندگی و حسن نیت و اختصاص کاردانی عالیجاه محمد بیگ [illegible] دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه و تشرف
از اعطای شاهانه بنا [illegible] و خسته حال مشار الیه فرموده از ابتدای فلان ئیل سالهٔ موازی پنج دست از اثواب
پوشیده و قواب همایون که در ایام نظارت بیوتات سرکار [illegible] به [illegible] بانعام مشار الیه شفقت
و مرحمت فرمودیم بدستور [illegible] نظارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این
عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده آن را از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان
بیوتات ساله واصل ساخته در عهده شناسند **رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع**
منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و نامداری
یعنی پادشاهان جمجاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان در رفعت اوج
فلک والا [illegible] و ماه [illegible] کمال شان در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد
بندان فلک [illegible] مجسطی کشایان [illegible] خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان پیدا
و خیاسنجه آفتاب جهانتاب [illegible] مکاسن رکمام بوستانی و زانچه شناسان طالع
وقت [illegible] سلطانی را با ثواب خلعت و پیرایه [illegible] سکینة الفواتح انگشت نمای شاخسار و صاحب
اعتبار [illegible] اشتهار [illegible] می‌سازد بر ذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است
که [illegible] حال [illegible] کرده باختلاف [illegible] اخلاص و بندگی در اسطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب
[illegible] و نواب همایون ما موده باشند نتیجه مدار درین وقت بنابر شفقت شاهانه درباره
[illegible] محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب پوشیده روز تحویل بافادت پناه مذکور از ابتدا
فلان [illegible] **رقم بعضی از غال طبیبی** چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معادن
ابدان [illegible] و [illegible] انواع حیوان و عروق [illegible] اصناف اوراق و اعضا

... معرفت شناخت او ماهیت رهت و راهنمائیست بکیم و کاستانه روزیکه بخش
... دولت و عرق دارائی و سلطنت با نال حسن تدبیر فرخ آب همایون ما داده و بنای صلاح
مزاج ... برابر نوشدار و صبح عدالت نهاده و پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر عنایت
که جمعیکه ... و حسن خدمات را علاوه و سبق بندگی آبا و اجداد منوده باشند مشمول
عوارف شاهانه و بعواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

دیباچه رقم تشخص چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا و جامع السعادتین اولی و اخری است پیوسته در بحر زخار تفکر و دریابی بی انتهای تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب ودود است میباشد و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط به آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشند تعیین فرمائیم که ... سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند هذا ... تعیین فرمودیم

دیباچه رقمی چون آب و هوای ریاض دولت والا ... بهار سلطنت عظمی مقتضی آنست که دوحه قدوسی خدمت و ... و نهال بندگی مثمر سازگیست بوده غارسان را بکام مطلب از اثمار آن شیرین و حدیقه طرازان را بزم طرب از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمودیم

دیباچه رقمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده
بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نفوس حکمت این ... اشتیاق پوشیده نیست که شناسائی طرازندگی قامتی همواره بیرایه اندامی کار ... و پیشه ... نیست چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست ... خصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است بچنین دریافت پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت ... ودرست کردار خاص ... والای شهریاران رفیع مقدار میباشد
الحمد والمنه که از بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع ...

اساس مصاحبه اولی پیوسته این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ایشان
بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون همین تشریف یافتگان را
با مرور زمان و انصراف دوران بر آن دسترس مساس نسبت است نیل و ذکر
جمیل است لهذا درین وقت تا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله
محمد بیگ با القابه لباس القاب عالی جاه موما الیه را که چسپان قامت قابلیت او
مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان دیوان اعظام
و احکام و فرامین و مناشیر و عنایات آنها را مثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصون
دانند.

دیباچه رقمی میرزای وحید الزمانی

چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب
تشنگان حصول مآرب سبیل و برای نبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون چاشنی
مندیات کفیل گشت و پیوسته زلال آمال اخلاص مندان از ین منبع معین در نشو و نما
و وفور و اختصاص آن از شرب این زلال کوثر مثال از زمین پیدا و آسمان سامی باشد امید
رشحی از ین بحر بی پایان و قطره از باران این سحاب صرف مزرعه امید فلان گردید
از تاریخ فلان

دیباچه رقمی

حکیم علی الاطلاق و دانای الولات با حقاق
که انسان بیت ... در مشیمه مشیمی رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور
نظر در بیضه بینی قفس پستیک قوت آسمان پرواز نمود در حرکتش تازی گردانید
و وجود آنچه ... اجزای حواس ظاهر و باطن انواع تجلیات را از اعتدال مزاج تیر از ...
انتهای ... همچنین اوراق پریشان افراد انسان را در رشته عدالت با دستان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشیده و درین کارگاه قدرت نگارخانه حکمت مانند
او نادیکه بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب ... ساخته است ... الالهی دارا
و مالک ... رشته اسباب سلاطین ذوی الشان فرا احتیاج ... صورت التیام و ادراکه ...
... تشویه و ... نموده تن ... گر نسبت فیض با جزای اعضای فرق و قدم یکسان
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل معطل

نت و روب الفاس کی فراش دولت سرای سلطان دل ست دست از کار کشید معاملات
دوا تیجاست که فرمان روایان اقلیم صورت که راه بد قایق معنی برده اند
همواره در ... بمهام صادق نهاد و اخلاص بنیاد ان درست عقیدگی کوشش میفرمایند
و لله الحمد که انوار ... استعداد ی ارتفاع پایه سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت
اثر افتست که هر یک ... نور قابلیت موار بحسب استعداد آفتاب آسمان و سحاب
نیسان ... منفضات الله ... مدافلان ها بنور احسان سر بلند ساخته **دیباچه**
زیبی آنکه خسروان دلبستان و رمز خوانان لوح امکان که در دبستان و علم آدم الاسماء
کلها بمنصب خلیفگی سرفراز اند بفحوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه
ازین کتاب سماوی رموز استار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را وحی میدانند چه خوانا
این دفتر حکمت ... علم با مور ضروری حضوری و هر آیینه حضور معلومات در هیچ تحقیق ضروری
می باشد ... نمت ... سمت ... تعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای کالبد با ...
نسبت معلوم هست که احسان ... و انعام پادشاهان نظر بکار کنان و بندگان نیز بجا می باشد و از
اعتدال خارج که تا هیچ ... ست ظاهر میگردد که ریاست عامه به نیروی ضعیف نواز
تمام بگیرد و از تردد الفاس که در خواب و بیداری بر طبق ... بیقراری ... ستاران ...
خدمت ملوک معلوم و اجنبش نبض که سطر خوانای این صحیفه قدرتست پیوستگی دست ...
... دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور للآداب الی سلوک ... بامر ... میداواز اعتنای
سلطان قلوب به تردد الفاس ... احوال خدمت گذاران بمرآیای ضمایر خسروان هویدا
و لله الحمد و المنة که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای هنگام رسا ... عظمت
و اجلال ... همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان ... درگاه آسمان
... عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و
بهره مند گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه در باره فلان **دیباچه رقمیکه جهت**
وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت ... صفوف وجود ...
بقیام بندگی و سجود اذعان ... ملک ... اشتغال نموده از طوع ... بندگی طوق اطاعت برگردن

عنایت نهایت معدلت عادل مطلق بران بجو جریان یافته که امور لو متکثره انسان را بر شته

حمایت پادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد وبسته یعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق

است ... گردانید لهذا بر ذمت همت پادشاهان ... الاقتدار که سایه آن ذات و پرتو خورشید

... صفات اند ... که بجهت مراعات امینی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را

که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین نمایند که مهام رعایا به نیروی

کاردانی ایشان منتظم و بتدابیر جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار ... وکاردانی از جبهات

احوال فلان ... و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده

دیباچه رقمی چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام

از اخلاط اربعه طبقات ... اعتضار نسبه معالید و جوارح کائنات ترکیب فرموده جوهر پادشاهان

رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط

مزاجی ابدان است مقرر داشته که میانجی ... ان ... اوضاع عالم امکان را

منتظم و شامل وجوه مکونات ملتئم باشد ... حرارت ... اطباء ... بدن ...

بیماران ... بساط قرب سلطان ... بیشتر ... عنایت ... جمعی از ارباب ... که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت

... بمعیت مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند

... گردون که پاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس

واجب و لازم و فرض و متحتم است **دیباچه رقمی** فلان بداند که چون ...

... از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما شکر حق خاص ... باشند

... بدان ... بمهده شکرگزاری برامدن ... بیاسند چنانچه شکر ...

... ... بمجامد حضرت ... رطب اللسان بوده با ...

... مجامد ... حمد و ... جبین عبودیت ...

... و مساکین ... درهم و دینار در دامان

خود ... عطیه عظمی نعمت والای سلطنت و جهانبانی

و بادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک داری و ضعفان
و فقرا و رعایا خبردار بوده و در کمال تیقظ و بیداری الطلب حضرت باری تعالی نمایند
چون همه رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بمو اسطاء تمدن و محالیکه در اقاصی بلاد
ممالک محروسه باشد بعرض مقدس رسانیده از خوان عدالت استلذاذ توانند نمود لهذا
بنابر سهولیت وقوع این امر اهم مقرر فرمودیم

رقیمه جهت اجرای آب و سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته

دهقان کشت زار وجود کائنات و غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه اش خضر
و نهال [illegible] بشمار نگنجد شکر و سپاس پروردگاری را که از اجرای عیون خورشید و ماه که با
نگین [illegible] و خزان حدائق سپید و سیاه سیت چراغی در راه تفکر اهل بینش فروخته جهان را
[illegible] آبادی سوخته که باحیای اراضی موات که بکار می حجت
[illegible] که تنقیه المعجزه [illegible] مقدس موسی است بهم چراغ تحصیل رزق
[illegible] اخروی [illegible] که صیاح غذا افراد انسان
[illegible] قدام [illegible] عدالت سلاطین
[illegible] اشتغال بشیوه [illegible] اقلیم وجود [illegible] حیاتی از آفات طبیعیه
[illegible] وقوع امنیت است و چنانچه شتغلان این شغل جلیل و در ابقای آن جمیل
[illegible] حتمی ثابت [illegible] پادشاهان عالیشان نیز واجب
[illegible] بلاقی این [illegible] تخصیص مملوکیکه حسن خدمت
[illegible]

رقیمه جهت وزارت مرحوم میرزا محمد بیگ نوشته

[illegible] کلمتی خافقه [illegible]
صاحب [illegible] ان فی ذلک لایات لاولی النهی [illegible] شب [illegible]
مه افتاب [illegible] فرمان
منصب [illegible] لا یغنی [illegible]
[illegible]

والاو محلی شیت تعلیا مصروف و معطوف بر آنست که جمعی از خیر اندیشان کاردان و یکجهتان اخلاص نوامان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را بپیرایه دانش و کمال و حلی فضل و افضال زیبن و محلی ساخته باشند از امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق این مقال صورت حال فلان که دوحه خاطرش در گلزار هستیه بها سیادت و نجابت باثمار علوم عقلیه و نقلیه شیر و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی پیراسته لهذا از ابتدای فلان **رقیمه میرجمله نوشته اند** میرجمله خانه دل اخلاص منزل را بپرتو ضیای آفتاب بدی الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السماء نهایه و ترقی نشر فروغ مینماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف پادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابدمدت مایه برمیدارد گلشن دانسته بداند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه بندگی و یکجهتی مشحون که درین وقت بارسال آن خود را در سلک باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر کیمیا اثر منسلک گردانیده بود بنظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن اخلاص قرین بندگی آئین منصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انتظار دریافت والا و ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستغنی بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی دثار را که در فرق ناصیه اتنا عشریه **بجبهه محیط ایشان بقلت گشایش منوره باوقائیها** بمراسم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای کالامور مرهونة باوقاتها مستظهر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صداقت آئین سلسله علیه قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین بر عالمیان مبرهن و هر کس مستغنی از شرح و بیانست اراده خاطر والا و مطمع همت معلا متعلق بدان میباشد که صیت این اتحاد بوقوع ائتلافی تازه بلندآوازه گشته از اثمار این پیوند دوستی غرت اوراق سعادت اندوز کام طلب و آمال منسوبان این سلسله جلیله شیرین گردد و تبلیغ این مدعا در عهده تقریر میرزا مقیم کتابدار شده بود و مقرب الحضرت موما الیه تا حین صدور این فرمان جلیل الشان و اجب الاذعان معروض نداشته که بتقدیم آن قیام نموده باشد و چون آن سیادت پناه شایسته آن است که از استان فلک بنیان بر جوع خدمات بین الاقران سرفراز گردد میباید که شاهد فرمان الیفاق منقرب الحضرت مذبور در محفل اظهار نماید اعلان پیرایه نمره و بیان او شیده اگر چه بنا بر والا فی

معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که دران
باب فرمائیم بندگان ومنسوبان این دولت ابدمدت دوران عادت بتقدیم رسانند
خاطر العنایت بعنایات شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات وبندگی خود را
بحیثیت بمنصه ظهور رسانند ومطالب ومدعیات خود را بموقف عرض رسانند که بدرجه
قبول وحصول محلی گردد

رقمیکه به بوداق سلطان آقاسی ایام ایلچیگری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان العنایت
بعنایت شاهانه ومرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر وسرافراز وممتاز بوده بداند که عریضه که در
مصحوب رفعت وعوالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه وآستان خلایق امیدگاه
مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه والا جاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده
بود در هنگامیکه گلهای کامجوئی وکامرانی در بوستان بی‌خزان صاحبقرانی بریزش سحاب عنایت سبحانی
شکفته وگرد وغبار عوائق وموانع عیش وعشرت بنسائم الطاف الهی رفته وولات
اطراف ودر دربار جاه وجلال عرش آستان وسلاطین با تمکین در محفل بهشت مشاکل با تمدید باغ
نجدمت در ان بوده بنظر کیمیا اثر رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص پارچه
جامه لاهوری بوی نوبهار دار الخلد بزم ارم نشان سرسبزی را تازگی دارد گردید عنایت
شاهانه درباره آن غلام زاده خلاع فاخره پوشیده مصحوب رفعت ومعالی پناه
سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه
والاجاه کامیاب مالک رقاب بنا بر مراعات یکجهتی ویگانگی مقرر فرموده اند که بتعاقب ارسال
برگ سبز پان بوستان یادآوری شگفته وخندان باشد این معنی موجب اهتزاز
از اهتزاز بستان سرای خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد ابواب سعادت
ویگانگی بالکلیه مفتوح است آنچه از اثمار حلاوت آثار مختصه این دیار مرغوب خاطر والای آن پادشاه
جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که بندگان درگاه
گردون بارگاه ارسال آن مامور گردند در عریضه علیحده اظهار میلان خاطر خورشید ماثر اعلیحضرت پادشاه
گردون بارگاه ارسال عمدة الاشال والاقران [illegible] شده بود

بوضوح می‌نماید که در حینیکه جان نثارخان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده از جملهٔ
مطالبی که بعرض آن مامور شده استدعای رخصت جمعی از مردم ایندیار بود و چون در آن وقت
تراکم غبار نفاق مانع وحصول شاهد مسئول محفل اجابت قبول بود و پیرایهٔ حصول نپوشیده در ینوقت بحمدالله
تعالی آن غبار از رهگذر خاطر رفته وگلهای بهجت بر شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران مومی الیه
را مرخص فرموده ارقام مطاعهٔ لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی
الاحترام ممالک محروسه شرف نفاذ یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال و
فراغبال با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه
وانعامات خسروانه شد چون [illegible] بحکم انما الله [illegible] بزم [illegible] و از محفل خلق [illegible]
گشته [illegible] لطف ازلی و عنایات لم یزلی فتوحات بی پایان قرین اولیای دولت قاهره شده و
[illegible] [illegible] [illegible] زلال خبر مسرت اثر میباشد لهذا عنایات [illegible] [illegible] از بسیار
آن [illegible] تفصیل [illegible] اجمال [illegible] سلطنت و جلالت [illegible] [illegible] [illegible]
خلافت [illegible] عالیجاه عمدة الولاة النجباء [illegible] نظام [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جمیع اعیان گرجستان و کاخت [illegible] [illegible] دولت [illegible]
[illegible] فردوس مکان علیین آشیان با وجود [illegible] قدرت قاهره [illegible] [illegible]
[illegible] فردوس جایگاه که سلاطین اطراف [illegible] [illegible] [illegible]
سلاطین [illegible] [illegible] بمظاهرت [illegible] شکر [illegible] [illegible] سپاه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد
[illegible] پناه [illegible] [illegible] بمحاربات عظیمه [illegible] [illegible] وقوع یافته [illegible] فساد و نافرمانی
منقطع [illegible] شده بود [illegible] [illegible] و جهان آرائی خواقین رضوان مکان خلد آشیان
[illegible] [illegible] ممالک [illegible] [illegible] واقع [illegible] [illegible] دولت و زمان خلافت نواب همایون ما
از [illegible] [illegible] منکوب مخذول گشته با [illegible] [illegible] [illegible] استعانت سلاطین روم و
[illegible] [illegible] [illegible] در ینوقت [illegible] [illegible] [illegible] غارتگر گشته [illegible] خاکساری
[illegible] [illegible] آستان [illegible] [illegible] نموده [illegible] [illegible] آستان [illegible] وابسته بام شام

احراز سعادت بندگی می نماید میباید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت
ذات ستوده صفات کامل التجیات اعلی حضرت پادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و آن
مذیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده در حین عود تم
اشرف جهت انصراف حاصل نموده روانه شود و بتوجهات شاهانه مشتمل باشد **دیباچه رقمی آنکه**
از روز نیکه ... دیوان کن مکان ... امور ادوار و از مان منشور فرمانفرمای نواب همایون اعلی بطغرای
... موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و غایت کامیابی و کامجوئی را که جمع آن ...
... مخرج العیش مداومت باسم ما پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معدلت آیت
که جمعی از بندگان را که قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکو خدمتی مطرز باشد از اکفا
و امثال آن برگزیده بین الاقران و الاشباه بارتجاع مناصب بلندپایه بلندی ارزانی داریم
مشمول اتصال ... حوال محبس ملل اقلامت لهذا از ابتدای فلان **رقمی که جهت میرسوم**
نو و نوشته چون ... طینت غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاضعت است که
... و شیفتگان دران خاک مراد برشحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند
میگردد ... عنایت بیغایات شاهانه شامل حال ... و کامل ... آمال کمترین غلامان آستان ولایت
نشان محمد طاهر ... بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در**
باب ... آقاسی گری یوواق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر
همایون و علامات درست اندیشی خاطر اجابت مقرون است که بجهت انتظام اعاظم امور
و انتساق کارهای ضرور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده آباعن جد در آستان ملک پاسبان
درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین نمائیم لهذا اشعه ... شفقت
شاهانه و ... عنایت بلانهایت ... تا ... حال ... فلانی ... فرموده از
ابتدای فلان **دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی علی بیگ نوشته**
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان فعال لما یشاء منشور جهانگشائی نواب
همایون ما را بطغرای ... السلطان ... ارزنده موشح و مزین ساخته کافه انام را
مستحقان نعمت رحمت اند ... عدالت شاهانه پرداخته پیوسته کنون خاطر خیر و مرکز ضمیر

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار برچیده باشد تمشیت آیین این امر اهم و سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیست که بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق این مقال صورت احوال فلانست که از تأکید اکتساب صلاحیت انجام خدمت مذبور از وجنات کار دانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت بادشاهانه شامل حال و کافل مآل آن رفعت و اقبال پناه مرتب فرموده از ابتدای فلان

دیباچه رقمی در صدارت میرزا مهدی بیک

چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق این مقال صورت احوال

دیباچه رقم جمعدار علی بیک

لشکر آرای سپاه دیار ستهود حافظ ثغور کشور وجود که حاصل آن عمارت ساکنان ممالک حسینی بمعنی مخاطب عظیم از دست انداز و تاراج گران فنا مصون و محروس است از روزیکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایا که ممالک محروسه فارغ البال و مرفه الحال بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این امر و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشد در هر قطعه از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند چون مصداق این مقال صورت احوال فلانست

دیباچه رقمی

ای کسیکه در دبستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم و احسان ما در چمن فضل ... دیانت توقف ... حیدی که کام ... اثمار الوان مرام ... مهیا باشد از چوب خشک ... خوش نشینان این حدیقه عنوان را ... هر ورق را آئینه تماشای حسن بهار می بینند و هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم ... مطلب از شاخسار مامول می چینند ... سعادتمند

اکه زاده و پرورده این گلستان باشد اسباب حصول تاجه نجابت حاصل است لهذا بنابر قدمت

قاعده و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمی گمبیر میرزا

صدر الدین محمد مستوفی الممالک نوشته

اند و زیرکه مستوفی دیوان قضا تُؤتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ و فرمانفرمای انام را در مفرده خلود دفتر

دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ابواب ما جمع نموده پیروش احوال کافه برایا را اجوان افضال

... مرحمه پیوسته مرکوز خاطر و الاو مطمح ضمیر علا آنست که جمعی از کار شناسان که بر ...

... ی خدمت قلمی محلی بوده خدمت ایشان باعث حد بصفه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز

و سرافراز فرمائیم لهذا **دیباچه رقمی** ناظم العقیده رفیعه منشع شد او نظور آمال برایا و عباد الذروز یکه

زبشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب

همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا معروف و معطوف بر آنست که بمفحوای

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ رعایت و مراقبت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین و

طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال والاقران ممتاز و سرافراز

فرمائیم **دیباچه رقمی جمشید خان قولر آقاسی** ظلیت حضرت آفریدگار و

سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سر رشته مهام با ملان و شیرازه امور بندگان سبب

تعیین جمعی از یکجهتان عبودیت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم

بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی

و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه

بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده درین وقت بنابر حسن خدمات

... گی فلان **دیباچه رقمی باغولور خان ایشیک آقاسی** چون از ...

سحاب معظم عالمگیر سلطنت و الاگوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشایی و جهاندا

فروزان و تابان است از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته

صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا

سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از

چوب خشک اشمار کام چیده اند و در ظل ظلیل بفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا بنا بر حسن خدمات پسندیده و فدویگری آبا و اجداد فلان

دیباچه رقمی بزمان سلطان عالم بحرین

از رفعت بگوهر آبدار خلافت و بختیاری و در آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بغایتش و رشحه سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فرمانروائی نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطلع ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشند در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا

دیباچه رقمی

چون ذات کامل الصفات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بفحوای صدق انتمای هو مرج البحرین یلتقیان از سائر سلاطین دیشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای آنکه گوهر قابلیت خانه زادان اصناف خلوص نیت و صفای طویت از الفنون اشفاقات و صنوف نوازشات شایسته آن میگرداند که فص خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک محروسه تواند نمود و صورت استقلال از آئینه احوال فلان جلوه نمود و پیدائی بود دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زادی بود و جبین جهد فیوض ضیا انوار عنایات گردید بمرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا

دیباچه رقمی در نظارت بقعه نجف

از بدو وضع سریر سلطنت و دوران عدلت که ناظر کارخانه امکان منظور جهانت و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت ربحان گلشن صحیح الفضای ایران را که خیر البقاع اقتدار دارد بحل آفتابی تا نیچه لوای اقبال نواب همایون ما بهار و ضیا کرامت فرموده همواره همت والا جمگی همت معلی مصروف و معطوف بر آنست که مساکن اهل هند و منازل سالکان خدا آگاه بمیمن معماری عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد لهذا

دیباچه رقمی در صدارت میرزا ابو صالح صدر ممالک

صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و رهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی المأوی ذرات کائنات بفروغ آفتاب جمالش مکشوف و مشهور و ان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گرد و انند بر ابلق گوهرمثال آیات بابهر اینما قرآنی

ارض موات قلوب دل مردگان ادیان مختلفه را بمحوای آیهٔ انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده و از هر آیتی ینبوع حکمی و چشمهٔ معرفتی بحدائق قلوب باب

بت و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت غصان بالمقتضای حدیث

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و انانجا که نواب کامیاب همایون ما نور آن آفتاب و پرتو آن چراغ اندو امر و زحراست و حفاظت مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب فروزی مینماید به نواب همایون ما تعلق دارد و همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح آفتاب ضمیر ملکوتی اقتباس است که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت شعار که نهال وجودشان از آن دوحه و الا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پروری نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان و دین و دولت بمدت بمحک امتحان رسیده باشد بجهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی بحلی اوقات شعور و اند و وقت به پرداخت امور و تعطیل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق این مقال صورت حال افلاطون زمانی میرزا محمد محسن طبیب خاصهٔ شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه دانا باستحقاق که هر برگی را صدف گوهر شفایی و هر شاخی را شاخ قافلهٔ شفایی ساخته پرده های دیده بینایان را جهت بالکی چشم شب تطهیر نموده و ابهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بحکمت کامله مجمع علوم شامله اعتدال مزاج عالمگیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده این نوع گرامی را از سایر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جان بخش و نفخت فیه من روحی نواختهٔ این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تألیف از رشته حکمت عملی سلاطین ذیشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده و از نسبت که خوانین بیقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانهٔ این موهبت عظمی پیوسته بهشت ربی عنایات کامل سواء مزاج احتیاج کافه انام مینماید و در حفظ صحت اعتقاد و اخلاص نشان بدل جهد مینماید بحمد الله والمنة که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت تفسل ...

خواص صبح سلطنت تریاق اگر عنایت ازاله سموم هموم از قلوب خواص و عوام مینمایند و ازین قانون حکمت پیوسته ملاحظه نسخه الساعة الطاف و احسان میفرمایند لهذا

دیباچه رقعه در جلوس ثانی

فلان بتوجهات شاهانه سرفراز گشته بدانند چون سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین جم آیین السلف علیه آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت و الا و اتکا بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت بعد و رفیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوانست لباس نام نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند این معنی در خاطر والا و ضمیر آسمان سا مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج حمل تحویل نموده ابواب شگفتگی و انبساط بر خلوت نشینان الکنان و الکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و همدرین قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق بروز و ظهور گذارند جلوه وقوع نموده پیرایه نام نامی بطراز سلیمانی سطر گردید و روش منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا بعهده اهتمام فلان شد

دیباچه رقعه مطلع بر طرز عبد الرحمن فارسی نوشته

اصطرلاب دیده بینا که بتسبیح عنکبوتی عطوف اشتغال شباک نظاره آسمان پرواز نسیر آن دوام راه گیر ارتفاع نیرین ست از غوغای صدای ذکر خفی صور نمای این کاخ صور نگار که بنوای سبوح قدوس در رقص اند در ثقبه تواری حیرت خزیده و مردمک جهان نور ربش که در میدان مسابقت عرش تاز می باشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام و دماغ که بدانهست تو ام زادن افکار نگارش بلکه بود ار زادن مریم مضمون که قابل تحریر صفحه ن صحیفه ثناگستری تواند بود سنزدن والسن لسن که اعتقاد مثقال و تشهیر پرواز قفس زادگان عالی البال بود چون عضاده اصطرلاب الکن و بی سخن ست فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان سپهر ورز و خورشید و ماه عقل و خرد را در شبستان جهل مرکب منور کرم شب افروز عقل بلند مقام را بر فراز کرسی خیال این دراز دستی بپنجه اقتدار چیدن گلهای ثناگستاخانه سخن گتاب باشد کوتاه و بی قوت و مردم دیده مقیاس آسمان بجای اندیشه چون شقبه لبنه محصور خواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت سرش اعظم را در مقام فرد تبی علت دات الجنب از پهلو نشستی ذات الکرسی حاصل و مالکیان آسمان آشیان و حاجبه را انجم بلند پروازی

صدای رعد طنطنهٔ عظمت و جلال حی لایزال فاسد و باطل ست جوزا را گوهر شبچراغ کبریائی

خردکان بازیچهٔ بی اعتباری و هدر را از شرم احتجاب ابکار پردهٔ غیبش جبین شرم

عرق ریز رسوائی و ناخوش عذاری جمال دل قوی خیال که قماش بازی انداز نمایش گولباب

بیبان بشت چون حائل رأس الغول باسر گردانی همجاوه و مغز خرد که پرگار و در فن دقیقه یابی

بر زبانیدگان قصب السبق مسلم الثبوتی سوار است در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون

دستانه میگساران تنگ حوصله کلاوه است خورشید که سبز رنگیش را از شب کلاه اطلس گلدوز

فلک تنگ و بر جامه زربفت فراخ دامن فروغش لیطانه بسطح ظاهر کرهٔ خاک بد قماش تنگست و ربع

مسکون را دیدهٔ تیز چشمی استغنا و قبضهٔ تصرف اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمارباز

باختهٔ می بیند و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود سرشت بدامن افشانی بی نیازی از بازیچهٔ مروت

خواهش نمی چیند در مجلس بار و دربار عرض نیاز و گفتار سحر انگیز جبین نورانی بر خاک مذلت مالد حرف

برلب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد قهقهه خنده صبح که در حقیقت

صدای سفید مهرهٔ آن است
چون ناله درای بینهٔ اگسترده از لب بر نمی آید

وکف الخضیب انجم ... مورد وقوع تحسین سحر یمنه دزدی معنی رنگین باخود گردن

از دست نمی گشاید شیر گردون از شرم زیر چون کلب عوا بغوشه در ته پر و دو پیکرکان کواعب

انجم را که بالانشینان بزم برزی اند همیره دستی حسن معشوق ازل چون مجمره سر در زیر دارد

بر گاه زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشواری مهمت سگالی و صعوبت راه حصول رخصت

ضعیف نالی دست و دل از کار رفته و تنور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در چنان منزل

قاصر بیان که در حجرهٔ مدرسهٔ تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قفل ابجد نوآموزیم هنوز بر زبان

و درس ناروائی طبع حرد نم روانست اگر سی که عقدهٔ گوهر سخن میدارد و نه نردبان سطر که اقدام

چه چنین خامه آن را استیشار دیگونه بر آسمان ثنای خالق انس و جان بر آیم و بجنبا اینکه عروس سخن

را شنج و زرد و تبیح و حناس و گلگونهٔ استعاره تو انم آراست در دبستان خود ستائی مصرع حوا

نمائیم طرق خود شناسی و آداب دانی انکه آب این دریای ژرف باغواه وابستهٔ الوان دوات

عجوب قلم نه بیایم و درین شط بی انتها گوهر شناسی نرسیده و مسودهٔ شبابهٔ مختصر تمام و تعلیل نعت

خاتم رسل و تصدق کل و اہل بیت اطہار آنسرور مختار خصوصا امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل
الناکثین و قامع الکافرین صلواة الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقدام عذر
لنگ و اعتاب نسپریم و بعد بر ضمیر منیر رصد بندان فلک دانش مجسطی کشایان موز سنین مخفی مستور
نماند که صور ریحان مجلس آراسته عبد الرحمان را درست و کشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرای محکم
بنای امکان و قصر مربع اساس اخشیجان بنا بر او عان پسندیدگان لوبد مشکل بندان و خلق تمام میاید
آب زندگانی اخبار از چاه هسار عدم بدلوش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گرهی که از کر بد چشم
به بین بکار می افتد بناخن شیرش که آویزه این مشکل است میگشاید بشت سپند کواکب بدان
مجمریست و قع اصابت عین الکمال نشیه و بعنان ارمی ممسک الاعنه اش توسن او چون اسب
چوبین عنان بکام هیکس میدهد و بتنیش بدسبان گنج مطالب کلب شب بدهد و ارش جارس آمار سبب
کشیدن دامن وصل نگران بهاد کف کفر میزانش نهاده بسنبله اش بدهقان این کشتزار خرمن خرمن
حاصل داده طالع مردمان را از تو تاثیر نفس و تا دا حاصل با استمداد تاثیرات این موثرات ننگ
یاس از چهره آئینه مراد زائل ساخته لهذا با وجود قصور تاع از نیل اوج این بقاع در سنگلاخ ابهام
والهام جهتا در سبلان آوار و طلب توفیق از محال میل نها مینماید که نشاطگی نهر در پا منیکه دخواه نید
مستطلب نشد بناید نباخن بیان گره از طره مشکلات نشاهد ابهمه عا کشاید و هو میسر کل مامول
و مزین کل مطلوب بنیة الحسنی دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته شده
الحمد لله الذي جعل للخط في كل خطر حظا وافرا
جمیع حمد ثابت ست بری خدا آنکه گردانید برای خط در هر زمین بهرهٔ بسیار
وخلقه في الاوطان الكراريس والصحف مجاورا ومسافرا
و آفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط و صحائف برابر مقیم و مسافر کننده
وصيره منظور العيون الاعيان حين ما كان ناظرا وعيب
گردانید پسندیده برای چشمهای سروران وقتیکه شد بیننده الخط و بر گرد
عباب تيار مثلاطما وزاخرا واوجب له من ديوان العطايا
در های موج الخط را در حالیکه طپانچه زن لبالب است و واجب برای الخط از دفتری جود و بخشش

مُولَجًا وَمَرْسُومًا وَأُنْبِتَ وُرُودُ مَوَارِدِ بَسَاتِینِهِ مَذُوقًا وَمَشْمُومًا

مشاهره در روز رینه و پاینده گلهای چمن های باغهای آن مزه دار و بو دار

إِذَا تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ وَبَلَغَ فِي تَكْلِيمِهِ غَايَةَ الْقُصْوٰى وَإِذَا سَكَتَ

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد

صَمَتَ وَمَنْ صَمَتَ نَجَا حَرَكَاتُ مُحَرِّكَاتِهِ مِنِ اهْتِزَازِ الْعِشْقِ

خاموش شد و هر که خموشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مَخْفِيَّةٌ مِنْ عُيُونِ الْأَغْيَارِ وَالْمَعْنَى الْعُرْيَانُ فِي لِبَاسِ اسْتِتَارِ

پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های

الْكُحْلِيَّةِ مَحْجُوبٌ مِنْ رُؤْيَةِ ذَوِي الْأَبْصَارِ حَبَّذَا مِنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ الْخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموش که خاموش کرد بلغای خطیبان از زبان خود

نَاطِقًا وَتَبَارَكَ اللهُ مِنْ نَاطِقٍ أَعْجَزَ بِسَيْرِهِ مُجَلِّيَ مَنْ كَانَ فِي مِضْمَارِ الْبَيَانِ

درحالیکه گویاست وزهی که عاجز کرد بسیر خود اسب دست ... مقید آنکس که بود در میدان بیان

سَابِقًا عَلَّمَهُ اللهُ بِالتَّحَكُّمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًا لِلْإِيجَادِ مَا لَا يَعْلَمُهُ

پیشی کننده آموخت اورا خدا بقلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا

الْأَفَاضِلُ وَرُسِمَ لَهُ مِنَ الْبَيَانِ مَا قَصُرَ عَنْ نَيْلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت

الْأَوَاخِرِ وَالْأَوَائِلِ صَارَ بَرِيدَ الْأَخْدَانِ وَمَخْزَنًا لِرُمُوزَاتِ الْقُرْآنِ

متأخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید

يَسْجُدُ لَهُ أَنْظَارُ الْأَبِيَّةِ الْجَامِحَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ الْمَعَانِي الطَّامِحَةِ

وسجده میکنند برای آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آید برای او وحشیان معانی سرکش

سبحان الله به سلسل ابر نیسان یعنی در غلطان را و رحلقه صحبت جوهر جبینان این

و دونه گلهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان ادرصدقه چشم دیده وران این نگ بوسکه

صورت زر در سکه خانه اعتبار راز و تمام و لآلی کلام سماوی را از مرصع کاری حسن نظام ست و

دار الضرب نقاوه فرمان تن طلعین مضرب پتک وسندان سپرده در الفاظ الف ظروادای کلمه شهادت
سبحت روی پای شات فشرده کاهی وردو ولتسرای فرمان شاهان کرد جهان کردیده وزما
دخرایه بسیر شکسته حاجتمندان خریده بمرد گوی غزلیات نوغزالان زار ونزار وپا شکسته وبیم قطعات
قطعهای جربزه دولتمندان بر سند تلمیح فروتنی وتعلیق علاقه خودنمائی درست نشسته ظرفه
لامش را جابر سر لعبتان فرنگست ومرغوله نونش چون ماهی ذوالنون جا درمیان دریای زنگ
سواد کشور علم وشهرستان دانائی با دمعمور ورازهای نهان وآشکارا در پرده تهٔ تمای او مستورست
در بوستان بحران فرقان غنچه اش درلباس ریحان بوی اعجاز فروخته ودر تعلیم ابجد وتدریس الف
با افلاطون وارسطو را حکمت مبدأ ومعاد آموخته درهنگام زادن از مادر چون مسیح فصیح سخن سر اگردیده
ولوبه های معانی نزاکت ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیده درباغ ادب صاحب منصب هزاری
غنیش بعد از احدی الف نشسته ودر محفل شاهیش چون ششین وباد ارنده وتا دارنده بهم پیوسته نتیجه اشکال
اربعه امهات اسطقسات را که از ضروب منتجه بترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده ومجروف ست
وبتشکانه نبحی موسوم ست چون دایه مهربان در آغوش کشیده ودر خلوت یگانگی واتحاد که جدائی
پیوسته محرمانه بردر چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه برمسطرست ثانی اثنین الفاظ کردیع چون
میوهای ترش وشیرین مزه وثمر معانی مکروه ومرغوبش قره دیدهٔ بینائی را چشم بند بجراحت
دلدار لشجند ونقاط فوقانی حروف منقوطه اش چون گره برگوشه ابروی خوبان دلخواه وخاطر
پسند هم درصورت لیلی ومجنون جلوهٔ ظهور تماوهم در پردهٔ ستر لیل ظلمانی درورسی نغمه سرای
دلهای لبسته را چون قفل ابجد از وکلید کشاده وابیات بیدروتیدش مخازن جواهر مراد
عجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب وعجم ومهملاتش چون لات ومنات مسجود مردمان دیدهٔ
بنی آدم اگر دال دلالتش لیشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرانی را صعود برمصاعد
ادراک آن میسر نبودی واگر دندانه سینش کلید کشا دکشتی کلید وار زبان گویندگان راه گفتگو بروی
آشنا وبیگانه نکشودی پیوندشان چون عهد دست اندیشیان سرشته برهمی نبسته ونقش امواج ورونق شتاب
چهل سکه بر زر بهر کز بیخانه نشسته کاهی چون کاکل دلبران سر مشق کشیدن مدآه وزمانی بر بیاض چهره
بتان توبه نامه گناه کتبه مکتوبات بر لوح قرانی سی لولیاش نصرت تلاش سی فتحه

مقارن و سیاه سیاه پوش عباسی لوی معرکه ائتلافده بربرینه ناصر و معاون

نزدیک است و سیاه سیاه پوشش عباسی او در معرکه الفت نزدیک یک همدیگر است دیگر

عیون عینالی میدان مسابقی طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار ایله

چشمهای حروف عین الخط در میدان سبقت بزرین پیچیدن و سیر کردن دلها مانند الف هزاران زیر نقطه [illegible]

باقلمش و احیاد جیادی تنگ اوساط اقحاذی میم استیاز بزله واغلمش

با استقرار و اطمینان دیده شده و گردنهای ایشان الخط که [illegible] باشند در میدان [illegible]

مراکب طویل الاعناق الفاقی سیاه حروف ایچره اعلام فتح سلاطین گبی بلند

و ایشان از ازدن الفهای الخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سر بلند

و حلقه دوائری عرض سطور طولنده ظرف طریف حروف اوزره کمند حلقه زره مانند

و حلقه دایره های الخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوق [illegible] حروف مانند کمند با حلقه

نامه ای گوزل ایچون بر نیایشمش تا آخر کار الکی منظور تمیش و تصمیم عاقبت

های هدیت آن چشم گشاده بطرف دیده تا آخر کار رسیده و پسند گردد و ضبط عاقبت

بخیر الدولتی مهروار حصول و قبول ختمته تیمش تخمیس تیمیش عالم ستانی

بخیر شده [illegible] حصول و قبول باتمه رسیده [illegible] لشکر [illegible]

وعزم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدوب جهات ثمانیه گبی سکز بلوک الوب ابجد

بسیار فوج شاهی الخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت جهت هشت شهر گذشته ابجد را

سردار ایدوب اعداد لا تناهی لشکرینک تحت تصرفنه گتورمش و مضامین فرامین

سردار کرده عدد نامتناهی لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمون های فرمانهای

والای فرقانی بیگه گولده ایکین دوراد ینک شاننه ایمش پیره تیورش قواعد ضوابط

بلند قرائی را که در آسمان بوده است آنها با آسمان فرود آمده زمین را رسانیده الخط

پیوسته منتظم و منضبط و قلوب احادی افرادی بربر لرینه متعلق و مربوط اسرمه سلیمانی

یکیک افراد داوکب یک همه را

شدن چشم سواد روشن و آب نهانی ظلماتیدن حدیقه نقای خضر سبز پوش معانی گلشن

ازبهر [illegible] خوردن واز آب حیات آبسیمی باغ [illegible] فصاحت بیان به است

دوده مدامی عزلت اعمار گبی مقصود میرد جوان دوده امری دلر بالقده مخمچشم نرگس چشمه بتان

قوشیلق چنینک رعایت ایدت محتاج سرایی و دلالان خانه لری برادلان حریف اگبی

تو جیا قلا شوب جامه در جو در پیشنده بیر گوکلکده باشلر وسماع مستمعانده آوغو شماق

ابل گیری کرده شده درپس جامه پیچیده بر یک پیرهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان

چاقشده استماع نوچه سنداین داخل الوپ کنده وزلرن شمار سیاهنه قاتشلر

از راه شنیدن داخل شده بسیار روز و در شمار سیاه آمیخته اند ای آن دوات را

تشدیدی که خر طلسم گبی حامل بارگران غنه و در سیاهی بنی گبی که مرکبی گرو

آن تشدید که مانند خر طلسم پر دارنده بارگران غنه سر و دست مانند این آن سیاه مرکب آن در رشته

سقوطده متقطع اولمش اوله از غالرته یا غلمشلر و شباع مدت ایله قمرات

افتادن بلاک شده باشد با پشتها بسته اما بادمر از سر مدات

مصافنده الفات واحیه علملر یا قلمشلر مواید غذای روحانی سی مداتدن

در مصاف قرارت الفهای تیزه پای خویش آمده اند خوانهای طعام روحانی الخ از مدات

چکلمش ظروف دوائری صف صف خوان سطورده دوطلمش عین قپان چشم صادی

کشیده شده و ظرف های دایره ها الخ قطار قطار در خوان سطر آراسته چشم شوخ چشم صاد الخ

دلر بالقده پرنیاز و و قلوب صاد نهلرن چشم بصیرتنده قدره البق طر بقنده

در دلربائی پرنیاز است و بادلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدر دانی همزاد ای در قدر دانی

همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی

... صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد که سواد خالص خطها شده

سیاه پوش لر حکایتی تنگ تعبیری کورولنو خواب پریشانی اول حکایت

سیه پوشان حکایت آنرا معبری بیندای صاحب سواد و این خواب پریشان الخ الحکایات

مجهول الحکایه ... اللهم نواحی حمدك اوسع من ان

... و انتهای آن ... کلام ... ای ... حمد ...

تسلك بسوط اقدام القلم وتكون بلساننا الكالت

... تا ... سخن ... زبان ... کند

مُحصِیًا لبعضٍ من تلکَ النِّعَمِ اعفُ عنّا وارحَم علینا من

احاطه کننده برای بعض و اندک ازین نعمتها ببخش از ما گناه و رحم کن بر من باز

الاتیانِ بعثرٍ من اعثارِ هذا الشّانِ وصلِّ علی نبیّک

آمدن بلغزشی از لغزشهای این کار و درود و بر نبی تو باد

هادی الانسِ والجانِّ وعلی آلِه واصحابِه الّذین ولاءهم للعباد

که رهنمای انسان و پریان است و بر اولاد او و یاران او آنانکه دوستی آنها برای بندگان است

خطُّ الامانِ خصوصًا علی اخیه وابنِ عمّه وقاضی دینه وضیاء

خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و اداکننده قرض آنحضرت و روشنی

عینه امیرِ المؤمنین وامامِ المتّقین ویعسوبِ الدّین

چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزگاران و رئیس دین

علیه الصّلوة والسّلام اکنون معروض رای رزین ضمیر منیر بیانیان

بران درود و سلام

میگرداند که از چهار صفه وجودات اربعه که عبارت از وجود نفسی ذهنی لفظی خطی بوده باشد صفه وجود خطی را صورت دوام کتابه غرفه و رواق و حکایت بقا و ثبات در و دیوار طاق است پس اگر حال گذشتگان را بعد ازانکه استخوان شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث لیل و نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضای **فرد** باین قفا آمده در پیش رفتگان گذشت این قافله چون صبح پس و پیش ندارد نیش آهنگ طایفه دیگر اند ریخته خطی نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن برق بروز و گذار و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده بتازه روئی تا گلزارهای بهاری بنظر بینندگان در می آرد و از درّ و صدف زبان تا حضیض نهال بستان گوناگون سخنان را چون اسکار جز که موج موج و جوق جوق مناسب مذاق تماشائی هر کس میدارد خوانه الجمله بر نزاد اولی آنچه سراپا نگار که عقل او بدیدنش حیران سازد و کلام معجز نظام جناب مقدس کبریاست که موج احسان آن دریای بی‌پایان چون گوهرهای غلطان

ازانجمله یکبر نزاد

تعالی جناب مقدس کبریاست که موجهٔ احسان آن دریای بیپایان چون گوهرهای غلطانش بجیب ودامان استحقاق بینوایان گوی امکان ریخته لیس ستایاران این بوستان وبلبلان این گلستان را گاهی از رسم وراه او صرفاً ونا چاره وصرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم وبر کار است ولهذا الرقم حروف جهت اخوان روحانی ویاران روحانی در تنقیح وتشخیص آن بذل جهد نمود

دیباچه اگر علم صرف نوشته اند

بسم الله وبالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را ثنا وستایش درخورست که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف ونونست مقرنس افلاک ومربع خاک ومسدس جهات وروشن ثوابت وسیارات را ساخته و قبب توبرتو … را بید نگاری عمد واسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن … کرده وفکر بش خواب از دیدهٔ بیداران سر درگریبان الفاظ وکلمات پرده دربزم لطفش عدم زادگان اسم وافعال بعضی ستایش نواز وبعضی رباعی خوان وکلام وکلمات در بزمگاه افواه ومحافل اندیشه وخیال باصول خمسش در رقص وجولات حرف مدغم درین محفل انبساط بحرف … کوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال بدوام در آغوش همبستر نزیده ومعانی نگین برقامت الفاظ … تا بحیات زلف شاهد منظوم ومنثور گردیده الف که باستقامت علم وانگشت نماست در … همزنوی سکون وحرکت را از زنار رسائی راحله سعی دل پر از خون است اعتلال را … حاصل اعتلال در تگاپوی طلب معلوم ونبودن در مقام ادای لم ولا ای گفتگو محکوم ومجزوم حروف … در بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر وطائفهٔ راز لال همس وخاموشی چون گل در تحیر است مهموست را طنطنهٔ لا تجهر وازبان در سرمهٔ مد او خوابانیده ومستعلیات را … تعلیا بر خاک مذلت نشانیده عین را از تیره روی بینائی چشمهٔ امید بربسته از صدا وال زبان در قرآن ونون چون ماهی برخشک افتاده در شباک خیاشیم طپان است این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات است هر چند بر مرکب بادجولان زبان جلوه شرار ودرخش است لیکن در محفل خطوط بی آنکه بسبب انفاق سرمایه نقصانی رسد نقش درست بخشش است سبحان الله چه بوالعجب شیوه گاهی که گاهی از غایت ایلاف لباس یکدیگر میپوشند وگاهی با فنای وجود

یوش را التمای غیرمکسوشنید موزوناتش بانهایت بیلاقتگی در قید تقطیع و بآمال میرزا
سر در هوائی در بند ترجیع اند لفاظ امثال شان مجد لیست که فرمان شان بحشم
مبدلی وجمال شان برتبۂ که دیدۂ بصیرت ربدلیست دلهارا از موقوفات
بما ن وظیفۂ استفاده مهیا وزبان را از خامۂ خانہ شان شادروان ممد وتهنیت سخنوری
بریاست آمیزش شدید ه ورخوه حروفش چون سکنجبیه صفرائی جهل مرکب شکسته و
لب لذات امالۂ اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن
شاهدان معانی وموطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانی نسبت گاهی از حراثی
معمورت آبادی شگرف پذیرا ندو زمانی از بحر کشتی قوت وشدت گیرند کار گزارانند کار دستار
برو مانده‌ای از پیشیان تاگزیرست وگدایان درگاه حق را وسیلۂ اظهار ما فی الضمیر حرفی
ز انبار کاروان سخن ودر هر جا هریکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن ست هم شاهد زیبا
نداراست وهم گلگونه چشاره هم صدر نشین حجال ضمیرست وهم پرده کشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمۂ کان بینش چندین بحر بیکران جوشیده واین چه کرامتست که جهانی را خلعت
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همین در کار گردش دائرۂ آسمان حیرانست
بلکه در دریافت سر نقطۂ سویدای زمین نیز سرگردانست اگر مستغرقان دریای عطای نهتای
در صد دادای محمدت در ایند دامان را کاسۂ دریوزۂ عطیۂ مجدد نموده باشند وزبان سوال تقاضا
ازه که بقدرت سکالش حمدست کشوده ازین احسان بیپایان چه توان گفت که با نهایت
یدائی وکمال سویدائی که شب خفارا در پرتو خورشید ظهورش یارای پرافشانی نیست بنور
معجزات انبیا ورسل چراغ هدایت افروخته وطریق سلوک مسالک نجاح و فلاح باحاد
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشباح بشر وهمین
آیت ام الکتاب قضا وقدر اعنی رسول ثقلین ونتیجه صغرا وکبرای نشاتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدس ومشار الیه محرمان خلوت انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال نا
اعجاز کاملش شکست در کار انداخته وپردۂ خلاف ملل وادیان را بقوت بازوی دین متین
بکلی سوانداخته صلی الله علیه وآله وسلم خصوصاً علی ابن عمه کاشف غمه ومروج دینه وقاضی دینه ومنو

سیّدنا اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب راس الاعاظم سر الله الاکرم وبرهان الاسلام
وآله الطیبین والطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد
الطاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشا قواعد رسوم بلکه بنای هر علمی بآن مشیّد
و در یافت خبایای عرفانی بابواب آن مؤید است لذا پیشینیان که اهتمام شان و رهام آن شبا
و جیاد عزم شان در سیاق بحث و تفحّص بوده معادن ابنیه را شگافته و گوهرهای انهار
معنی را یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار تفرقه و تشویش
پرداخته اند لیکن محصلان این عمده را بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف
غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت اند یار محلها و مقامها
و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و حجرات مناهج ارتقای شوامخ این وحوا
و بدر تجبت این متاع گرامی کم خریدار است چون درین وقت بعضی از خلان
و اصحاب ایمان را که حسن اعتقاد باین غریب و پایه دانش بوده داعی دریافت بران داشت
که دوشیزگان این فن را که در ستار نقاب عربی از دیده اکثری پنهان اند بحلّی و حلل ناز
فارسی آراید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول
باکمال تعشّع بال و تشتت حال از سحاب الابدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذیحجة الحرام سنه هجری
پیرایه تمام پوشید چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطائی و تحرف یابند در اصلاح آن کوشند و ذیل
اغماض بران پوشند **دیباچه رساله که بزبان سلطان در آداب تعلیم**
جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز بان بستگان طوطی و بلبل است
از روائح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس سال از چاشنی حمد ثنای او در شور است
و وقت است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت چه باده ارغوانی نباشد و چنانکه اختلاف
ظروف زرین و سیمین و سفالین او لسانی نشا باده در رنگین و خلی نیست تبیین لغات گوناگون را در
ادای حمد حضرت بیچون بلیه نکته فوجه تست نشا بیسبتی زی بلفظ پارسی بار بله صنعان سولست در
پارسی العبارت بخشانیده انس و جان طالب ال سام مطلبی که و رخلوتکده عرض حال عارف میر آید
بایست سر داده و فاخته است در لباس من الصندبار وصف اظهار می رو سرکشیدن ارباب حیدیوست

وترانهٔ مرغ شب آهنگ زمزمهٔ یاد و سیّار جدول زبان عارف سبزهٔ حق میرویده و طایر ...
سر حق میگوید و درویش ژولیده مو که زبانش معترف ستائش ست به تکلیف احتیاج
شانه بزبان می آرد و بهدهد تجرد شعار بجز موی سر شانه نمی دارد و زباندانان یار و انش
... و پروردهٔ شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای قرآن من تمی محک عیار
این دعوی و البته اخلاص همین معنی ست و از اینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جهاد
در جوش و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشد ناله زار که شیرازهٔ حلقهٔ
صوفیان صاحب حال تواند بود از دائرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار که رنگینی صد چمن
گل تواند شد از طرف پیمانه دل عندلیب ... سحر خیزان گواهند که شعلهٔ شوقی که از دل بلبل با
... مقرئی تسبیح زاهدان برگزیده آن نگردیده و صیت اسلام تسلیم خاموشان پاربسته
زبانی بگوش نکته سنجان بستان عرفان رسیده از بیقرار در مقام سکالش حمد ایزدی ...
نامد که از دیوار ... که ... کان ارباب نطق از کنایه خارج ادائی ... و بساط سخن را
بحجه ... آرا ... زبان ... خاموش ست ... شنود همای
اوج سعادت ... از ان و الاترست که صید دام حروف و صوت سخن ...
شود و پروازگاه عقاب التخیال از ان بالاترست که شاهین چشم بستهٔ اذهان بنی نوع انسان
باند ازان ... زبان طوطی مقال ... ادمی ... مقام زخم دندان ندامت سینه باز می سازد
و طایر شوق که شعله پروازی مثل ست از دهشت این مطلب پر می اندازد و اگر ... که نگهبانی
پر ... کدام ... ست سر از آشیان طوق کر ... بیان بر نیاری و اگر ... فشانی بال
طاوس ... نگین ... قدر ... اعتبار است جواهر ثمین عبارات را ... حرف ... معلم
ملکت ... زباندانی ... رشته ... انگیزی انا افصح ... مانده کلام ... و ... لا احصی نکته
پیراست ... بگوییم ... سبل ... حرفانه المعموره عجز و تسلیم راهنماست ... کدام ... پوم ...
بجوی کامیابی محمدی نعت سید بشر عندلیب ... طلقه نوا ... هوای ... این ... پرفشانی نغمه
پرواز گردد ... صیدگاه امکان که ... طلبش جبریل امین باشد جوار ... معلم از
اوج آسمان ... بنیاد این تیره خاکدان می آرد و حصول مطالب جهان ... نکار ... زبون

وصید لا غیر بیشمار و جمیع انسان شکار شیطان را بدست معجز نما از جان شیرین سیر نموده و باز
مردم خوار حرص و آز و درگاه تعلیمش چشم بخواهش نگشوده و مرغ دلهای کافران نا صیاد دین
ایمان ناشائید بدان داغ فتیله خورانده و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بلبلی بی نیرو و دست عدل احسان
مانند نشیمن آهنین مرغان قوی بازو دست قزل قوش باده بنمک شریعتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حابل و حیش در مرغزار
تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالا دست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر
کرار است یلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
نهایت رموز چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز نمی غنود حبذا شاهبازیکه چشم از ما
سوای دوخته و طریق اطاعت و فرمان برداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام
بر نیامده و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال همت نگشاده صلوة الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین
و بعد بر ضمیر ضیا دران معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که بال از طلعن براوج آسمان
طیران وارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بیپایان
بر نیارد و جویای گوهر شبچراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش پیش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه ساز ذوق می بیند که آب گوهر بیند
دریای عنایت حضرت مولوی را بای نقل بر رشته سطور کتاب سبته و طائر تخلیق بر شاخ لرزان
لم والاشکم نشسته است وگرنه در چمن هر کاری لاله رنگارنگ صنع بیچون در یکدیگر شگفته و در
معدن هر شکل گوهرهای گران بهای معرفت نهفته است و جواهر گران عرفان کالست که تیشه لعل
از طمان بدان نرسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده
[illegible] نکرده و هر دوستان از گلهای گلاب کشیده چه متمتع تواند یافت و بیوی کدام
[illegible] لتوانم شناخت که سر انگبین فشرده مردم [illegible] ستهدار حقه
[illegible] اطوار عجم درازست یکی از تنهائی سلسله حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه

بسر وقت آن رسید و جویندهٔ صیرفی رموز بروانی آن نقد جی ندیده شغل میر نگاری وجواسح
دارسیت که اگر بنظر حقیقت بین وبین شود سیاه چشمانش راکلاه ادهمی برسر دوزد وچشمانش
در شمه نرگس شهلا درنظر است بخوردن غذای خام ازمنت طبخ آتش فارغ نشسته وبتعلیم توکل
بچشم از هرچه درنظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجهٔ بیخوابی دهد روز شان ذرهبای
سیر ترو بیذیرائی فرمان مطیع تراند از آزادگی چون سر و بلبس زمستانی وتابستانی شان بی تفاوت
وکشت زار بتجرد وقناعت شان بی آفت ست بوز که کل دام صیادان درخاک نشسته
رشک نقش ونگار اوست باآنکه بی نیازی وتندخوئی شش هست درمکتب تعلیم همه تن چشم حیا
ودرمیان شکار همعنان باد صباست درعرصگاه سیاه شعور بانسان که خلاصهٔ جهان است
ردیف ودر بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است وچون ابنای نوع در اخذ این
جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته وبطریق سائر علوم دران باب بکتب ورسائل پرداخته اند وتکلیف
تعارف زبان که بنشته ی از کارگزاران این امر جلیل ترکان می باشند بدانچه از یک دیگر بتعلیم
گرفته باشند اکتفا
بف وتدوین ننموده اند با وجود غموض وکمال شرافت این
علم را دفتری تا غایت بغیر از فرو زبان مشتعلان آن نبوده وتصنیفی که مناط اعتماد تواند بود
از مستبعان کتب نشنوده ام در عروس این شغل گرامی به پیرایهٔ وقت فلان هرجهت تمامی دارد
بر سراچهٔ ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیباچ
دران را شرح این اسم ولوح طلسم تواند بود وچون بنده را نسبت ارتباط بآن جناب
حاصل وباعتقاد شریف شان این غریب دیار بکمال نگارش چنین منشور الآوانی
را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان
والاشان بلندمکان را بممارست وتجربه معلوم شده باشد درسلک بیان کشد بمضمون المامور معذور
بسیج اینکار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان هوشیار آنکه اگر بر
خطای وقوف یابند بی محابا تمایند وباز اعتراض ببین صفحه نیفتند وباصلاح
آن پردازند والله الموفق والمستعان

تاریخنگر وقائع حال خاقان صاحبقران وسلاطین صفویه نوشته

محمدت سگال از کلمات رنگین کسوت طاوسی وریه کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال
فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را صیقل قدرت جلای آئینه گیتی نمای داده که شاهد ضیاء
تسلیم رمزات الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی درهم پیچیده فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای گوزرق کشیده
که بیک نگاه شوخ چشمان از اوج زرنگذر و کواکب سیارش ریگ روان با دیه جاه و جلال و صحائف
لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان و زهی فر ❊ تعالی
شانه الله اکبر ❊ زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه درین دام افشانده چمن پیرای لطفش یاقوت را از
آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت مشعلی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده چو آب
بلبلان را از دیده بیدار شوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه و
آب بیداری و خواب را درهم آمیخته دست قدرتش لن تر برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت
کیش هر نیش بکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بر هم دریده **مثنوی**
ساخته از لطف پی خاکیان ❊ چار حد پنجه کن فکان ❊ دیده ام پیدا ز رنگ و بو ❊
یک گل رعناست شب روزها و ❊ چون قدمش بست بمحمل ز راه ❊ اول از و مانده
بصر سنگها ❊ یکورق از دفتر او روزگار ❊ یک گل خود روست ز باغش بهار ❊ قدرتش آورده
بتن بی تعب ❊ یوسف روز از چه تاریک شب ❊ کوه چو سر بر خط فرمان نهاد ❊ از رگ
کانش گهر لعل داد ❊ گل بر فراز منبر شاخ از نسیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده مهر آسمان
مانند طلبکاران ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی
مردم نموده حیرت را عینک رهنمای بیدار دلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را
توانند دید و ازین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان کالبد
انسان را ستون استخوان و طناب نفس بر افراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب
و پیش چهره جهان آرا برداشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکست
نشین پیالی مانده و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و در خیال اگر خامه قاصر

بیان بازبان چومن درمعرض تشریح سگالی نداید عیوب پوشیده خود را بانگشت بمردم نموده باشد
ونرنگار عیب پوشی ما ازین آئینه نقش تمامتر تصقیل سعی نزدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت
نمای اشیاست از انفاس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز مین روشنتر ود **بیت**
ای حسرت صفات تو بند زبان ما انگشت حیرت است زبان در دهان ما با شوق
دل چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را آب کرده بازم بسرگشتگی تکلف این آرزو
میسازد **بیت** در زبانم وصف او چون بوی در برگ گل است میتوان از من شنیدن
نام جانان بی سخن زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده
قسمت دور و نزدیک از مائده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه
طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرائب اسرار و بدائع آثار گردانیده و از پایه مذلت
خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان این غبار بسوده را
از رگ ابر رحمت بشیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس او را یکدیگر سویت
آن طفل جاهل را که هست ورسیده قدرت او بود ازخطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و ترتیب
خلافت عظمی از عناصر اربعه ور روی پوشیده زلال نبوت و رسالت که از منبع حکمت الهی
بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان
این زلال حیوان و گلزار وجود انسان بدیار غریب الازمان بنی هاشم رسید شعب مختلفه اش
در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب عبد المطلبی سر برآورده و از ین حوض
سرشار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین و ادراک ما
صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد و مفتاح ابواب
مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالادستی خمیر مایه سرشت
وجود و بلندی و پستی آفتاب جود و دش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین مطلع شریعت مقدسه
اش سرچشمه نهار منبوعه اصول و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب بیکر
برسر دار نجوم درخشان مرصع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتاران تنگنای حوادث ابو سعت
آباد خلق خوش دلیل در سفر لامکان خیال اهتمامش باز مانده تر از جناح جبرئیل **بیت** آنکه

چون سویدا خورشید جهان آرای او انگشت احول در تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد راکه زد نقد فروغ خورشید جهان افروزست باشارت بابشارت انگشت عدالت آمیز چنان ترسانیده که هنوز رنگ صباحتش از جبین مهر پرید و بسمله عرفان یقین ثمرۀ بینش سپاس کُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ بخطاب شورانگیز أَنَا أَصْلُهُ بکیاست مانده امتیاز نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز بعثت محمد صیقل مرآت بینش نظر برای چشم آفرینش صلوات الله وسلامه علیه و سرلوح مجموعۀ ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لا فتی خلوت نشین بیت المعمور أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا گوهر تیغ خصم افگنی و عدو گدازی شمع هنر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بینهای وجود عالم جا یای اسرار شهود آزاده سرو چمن أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ سدرة المنتهای خلد برین اجتباء و اصطفا کریمۀ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ را تفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال وجود و شمیر و شبر بادۀ گم گشتگان سبل مصلحت سنج دقائق صلح کل أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبُ غَالِبُ كُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوبُ كُلِّ طَالِبٍ مَظْهَرُ الْغَرَائِبِ وَمُظْهِرُ الْعَجَائِبِ مثنوی علی آنکه یزدان علیم وی است دو عالم دو کف کریم وی است وَأَوْلَادُهُ الْأَطْهَارُ عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰةُ مِنَ الْمَلِكِ الْغَفَّارِ بفحوای صدق انتمای أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافۀ بنی آدم ازین مای معین سرسبز و ریان باشد امید که این گم گشتۀ تیه بی حاصلی و اسیر سلسلۀ بادرگلی را نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمۀ سار غیضی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر مرآت خاطر مساحان جداول باریک بینی و رصدبندان فلک معنی آفرینی که بتوسط معاقیل انوار تجلیات شایستۀ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردانند که چون بمقتضای انتظام سلسلۀ آفرینش افراد کائنات از ذره تا خورشید در احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشتبک

مستحکم است برهان انجحال ببینت انفعال آنکه چشمهای صغیر رامیس توسل بانهار عظیمه و دریاهای
بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد چمن پیرای این نزهت آباد داعیهٔ
تبیلی خور امواج بحر طوفانی یم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روی آستانش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و
بندگی چاکرانش را سرمایهٔ افتخار دانسته مالک ممالک ابا و امتناع نتواند شد بهانا در هنگام
نگارش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اختر برگذار بود که عمارت اجابت در آغوش نهال طالع
اثمار حصول مطلب پرورش کشید صوا اعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک رواج بدایت
گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند
عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت خطی نهال برومند حدیقهٔ دولت بی همتا
آبروی گوهر مردی و مردمی شمشیر آبدار بردلی و شجاعت نور دیدهٔ بینائی قوت بازوی توانا مسند آرای
خوانان علوم و آداب طرز دانی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرایی دست ظفر و نصرت
روشنائی دیدهٔ فتح و رحمت عشرت خورشید جهان کشائی پیرایهٔ عز السعید و بخشی و ملک آرائی کار
محبوبان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوهٔ خاک راهش نگار رستم زبانی برتری
ترین پایهٔ مرتبه بلندیش بر ورا و لین پله معراج قدر ارجمندیش معلی فطرت و اقف مواد خوان
صحائف غیب شهود [illegible] اندیشه عالم خبایای اسرار وجود عینک دوربینائی ضمیرش
آینده گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهرستان امکان در راه دیدهٔ فطانت [illegible] آواز
صدای طفلان حوادث را از شمه عدم شنیده سکان غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مشایخ هدایت برگزیدهٔ داور
آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ما و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب [illegible] رسا
و عقل مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون [illegible] رحمت خالق بیچون و دم جان بخش
مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج گردون راشاه فرزین بند نوای
عظمت اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادت نادر شاه خرد سال
بزرگ منزلت درویش پرور و الاتیت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب

بادشاهی که اشتراک بلند پایه معارج معارج پایه بلندی متکی و مستند بعنایت لایزالی سایه پرور عنایت
لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندل سحاب گوهر بار بس همت موجه و مایه بی برات عهد
بخش مزاج ایام سامی گردش افلاک تیز گرد خوش خرام حامل گم گشت علم الت طرازی مائل و ادرش مظلوم نوازی
شمشیر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی قوی متین مهیب ملت محمدی
مصقول دین و دولت شیرازه الفت قلوب بیتابان نتاج بیت صحیفه سفینه امکان نظم که نبود شد بگش
در نظر فاخته مرزن کشد از طوق سر دیده خورشید نگهبان است گل گلبن غالیه گرد ان او ست
انکه کند حرف سخاییش رقم ریزد نشر از پنجه چنار حرم گیرد اگر زمیر لوایش قرار سایه ز خورشید نجوید
قرار حفظش اگر عود بر آتش نهد دود چو زنجیر زبیم کسلد بسکه بود عارض او نور زمام پای بهر
جا که نهد نرم از پی نظاره جان در بدن عینک از آن خاک توان ساختن
عدل او از بسکه کند باز خواست نسبت مجلس ظالم خطا ست گر شکند شیشه صحن
چمن رنگ پر از رخ سنگ یمن سنگ که زمی نبود و گلشن شیشه شود بسکه گداز و در
خسرو فیروز فلک دستگاه شاه فلک رتبه عباس شاه که به پیشوائی اندیشه او ستادی
فطرت علم افتخار بر افراشته اند قامت قابلیت و دستور العمل آداب مدار ارکان
قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجمع النفس و آفاق جالس مجالس اجتهاد
ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف فائق ظلمت و نور نور حدیقه
دانش و نور صدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دول فرور و گلشن
شگفته رونق اردی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوئی حامی بدیست و پایان یعقوب پندار
ماحی نقوش بیگانه دین متین بکر لک خداشناسی و پرهیزگاری سر انگشت خامه اش
گره کشای عقده در هم و احیای رسوم و آداب تیری سحر طراز عیسی دم پاسبان حرمش
بعصای خامه سطی میلاد ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عقیدتش سر جاسوس و هم
را تیره و سیه و ساخته خامه را از انامل ش سر افتخار بلند مرغوله ادا از حسن خطش چین پیچ و تاب
زلف خوبان و سپند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در اندازه
شکستن حبل المتین جابران از تیزی تیغ هیبتش خود بخود و چون رشته نفس در گسستن نقد اجل ار

بنیای اعتقادش کامل عیار و تخصیص دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب دل شوق بقرار تابد
فقر بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب برچهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر الهی
کوشیده با آنکه غبار موکبش [illegible] ماه و خورشید دست بر دامان تجردش گرد تعلق شسته
ت و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بحر لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی
[illegible] در عهد [illegible] اصلی در بوته گداز خامه از فیض راستی دست تسلط بر عالم
ست معز [illegible] اعلاحضرت را چون [illegible] خاصیت جانستانی و در [illegible] شگری بود [illegible]
مثنوی قدرت و چون [illegible] قلم [illegible] گار و [illegible] گر [illegible] و تنگ [illegible]
[illegible] کرسی چهارپایه اخشیجان مرو [illegible] گردون گردان
نام قدیم آستان خلافت نشان سلطان [illegible] اعتماد الدوله العلیه العالیه [illegible] خلیفه [illegible]
مجد و [illegible] عظم [illegible] امتیاز معنوی [illegible] تعالی
[illegible]
[illegible] و مانند سنگ بی قیمت [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] خامه
[illegible]
[illegible] دکان [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible]
[illegible] اکنون [illegible] گشت [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
[illegible]

مطلب نگاری گرفته باین طرز بمینهای رسانیدن آن بکه بسیرو تایید الهی عطف عنان بوادی
نخست نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از انجناب ملحوظ میگردید مانند
سایه که عدم انفکاک آن از نور امریست لازم همیشه ملتزم خدمت شما ضروری را بر خود از
واجبات دانسته همه وقت در بندگی می بود از انجاکه حضرت ایران مدار خداوندگاری از کلیات
و جزئیات امور ارتکاب آمر بی معروض اعلیحضرت ظل الهی نمی نمودند پیوسته در درگاه
اقبال که مرجع بادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان تاج و نگین است می بودند و چنانچه
اشباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت آنوالاجناب
صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه
کتب سیر و تصحیح آثار سلف متعلق و مخصوص است که لآلی واقعات زمان ابد توامان بر رشته
اتساق و انتظام در آید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره
بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حرباء مثال دیده بینش را مصطرب کیفیت ارتقاء
این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد از این خبر
اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده را انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب
گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرای گشایش یافت سلطان آرزو در
کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از ریاح
دلکش آغوش باثمار مقصود بار شد از جداول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت
شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بدوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشوده و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا در داده
تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه
تمکین کوه فروغ خورشید بیداری نا هید گویا ذات آب رو کردی خواب بینش عینی خرم
خرم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم و رنگ قوس نشای در عروق رسیدن دعا مستجاب بعیوق
است گوئی میزان استعداد نقاد ودان از مبداء فیاض تشخص فکرت و خیال خیالم انعام شد بیت
در گنج معانی را گشادم زبان تا دل بمعنی غوطه دادم * چون امتثال فرمان لازم

سرشت اخلاص کیشان میباشند با وجود بیگانگی و ذره مایگی پذیرائی این امر شگرف شد
الکنون امریکه جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پرده دار اراده
ازان مانعست که بسر انگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی
فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله هرجا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد لهذا بر ذمت
مطلب نگار واجبست که بعبارتیکه تشنه لبان نیایش خواهش را ازان تشفی حاصل
تواند شد پرده کشای ابهام این معنی گردد **دیباچهٔ شروع القاب آباو**
اجداد شاه عباس زنگزدای آیینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ مآثر
چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ
دارائی کیهی مجاهد معرکهٔ خصم افکنی سرفراز شیوهٔ گردن فرازی تاریخ مدینه جهانگشائی
به نیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صفا ... و قرنت قاطع بنیان ظلم و طغیان
الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه
اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر خوف ناکی
ملک داری که اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شبنم گلهای دولت اقبال نامیه
ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان
را نواب جمجاه جنت مکانی جوهر بلارک اقلیم کشائی فارس مضمار سیرگوی دولت ربائی سپیدهٔ
صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و مظهر اثر شقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوهٔ
سروری و بختیاری صدر نشین صفه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک
دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب عیش و عشرت
سوادخوان رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار
بدائع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم افلاطونی خلف الصدق قایل کلمهٔ معجز
طراز سلونی کلب آستان امیرالمومنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشریه شهریار
دانادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان
شمع ... ازحد حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر قلمرو دایرهٔ مرکز سلطنت

کبری مرکز دائرهٔ اقبال پرگار اقبال‌افزای ادراک لطیفه خوران شعور رقائق مبانی مشیدهٔ قصر فجور محی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم و تفوق موضح وجلی شاه صفی النواب خاقان رضوان مکان اعلی حضرت جهانبانی متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف فضائل و انواع سعادات ثمرهٔ دوحهٔ سلطنت جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشف اسرار غیب و شهود عالم خفایای نشور منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی مطلع کواکب صاحبقرانی مستفیض آینهٔ اعجاز نمای سکندر ثانی یمین نتیجهٔ اشکال اربعه ارکان ثمرهٔ حدیقهٔ غرائب شجر آخشیجان طراز لباس ارائی و ولایت جمشید تیغ جرأت جلادت شهامت شاه عباس ثانی انار الله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیهٔ رسیخ مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهاندار ... گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت آدمی شخص بزرگی و برتری آخرین پایهٔ معراج بالاتری سروری محی مراسم اسکندری و فریدونی خلف صدق سلسلهٔ شریفهٔ قائل کلمهٔ طیبهٔ سلونی حارس گنجینهٔ شریعت غراء از دست انداز تصرف خاصی ملبسین ... ظاهر و باطن ... طنطنه ... پروانهٔ اعدای دین قوت غلبهٔ جنود مومنین شاه ... سپاه نصرت ظفر حکم انداز نخچیرگاه دشمن شکاری اورنگ‌نشین کرسی عرش پایه ... اقتدار ... و مستظهر را اقوال و افعال قاضی و غازی ... های ره‌نوردان حقیقی و مجاز ... گوهر محیط ... مولد عظیم القدر ... والانژادی ... رسان قوت ... و ... بزرگ ... و آفت و فائق سائر ... و معاد و مصرع عبایات بعبایات ... منظر ... گوهر شریعت ... انسان ... بآن دریای ... آن ... آسایش ... شاه سلیمان ... مولوی ... اعلی حضرت ... که مطلب نگار ... و بالله التوفیق وعلیه التوکل

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

الحمد لله الذی بدایع السموات والارض ابدع والبیان و

ستایش مرخدای را که پیدا کننده آسمانها و زمین است ... پیدا کرد بیان را

اضمر المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط لتحقیق

... معانی را در بیان ... و ... گذرگاه ... صراط برای ... ایات

حقيقة أعمال المؤمنين وأهل الخذلان جل عن المشاكلة

والمزاوجة والتشبيه والتمثيل وعلا عن مجانسة من

تصور الذهن العليل العقل في إدراك ذاته بعقال

خیال بستن آن ذهن ناقص فهم در یافت ذات او به رسن

العجز معقول والوهم في تصور صفاته بحبال الحيرة مغلول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او به رسنهای حیرت بسته شده

منشئ أصول الكائنات بصنعة طباق الأضداد وناظم

كتاب وجود الإنسان بجمع الضواد وتفريق الاعتقاد له في

إثبات وجود كل موجود على سمة السابق واللاحق تشابه

الأطراف وإليه رجوع وفود من باب التجريد

بمطايا العجز وأقدام الاعتراف بإبداعه متضمن

إبقاء النوع بالمزاوجة ومراعاة التطهير وإنشائه مشتمل على لف

الأبدان في القبور ونشرها في النشور قد بدا حسن تعليله

نمایان گردیده ... علت ...

في مرايا المعلولات وظهر جمع تفريق الأبدان من مظاهر الآيات

الْبَيِّنَاتِ عُنُقَهُ لُطْفُ كَمَا فِي صُورَةِ تَأْكِيدِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ الذَّمَّ وَنِعْمَهُ

روشن و سنی آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه شابه بهجوست و نعمتهای او

كَتَأْكِيدِ الذَّمِّ فِي صُورَةِ الْمَدْحِ يَكُونُ لِلْمُنَافِقِينَ عِقَابٌ وَنِقَمُهُ خاموشی

چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین عذابست و عتاب

هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش کلامی است خالی از تعقید و ضعف تالیف و

خطوط شعاعی مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضیع و شریف لباس هستی

موجودات از کارخانهٔ جودش استعاره ایست و جستگی کواکب و خورشید از مشعلهٔ طور

ایجادش شراره ایست در کتاب تالیف قدوسش الیام ذکور با اناث سنعت ازدواج و در صحیفهٔ

ابداع غرائب سلوبش اضا خبایا اجنه در رحام امهات نازل بمنزلهٔ ارواح با والائی

و برتری پایهٔ آسمانش علویات را پستی مرتبه سفلیات و با تقدس ذات کاملش ستر بر پاتش در

پله برابر و مساوات فقرات مرصعهٔ افلاک مشرقات کواکب ابجد خوانان و یرش سند بر

بینائی و اسجاع موزونه تماشی و حمائم گوش بر آواز آن نغمات توحیدش سند در شعوا فی

غنچه و کشادگی سینه کتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و جمع و تقسیم و عریانی رشاهدات از هر

اثواب اکلام طالبان شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استحکامش سر بهاله

تاج اعتبار و شرف بندگیش گمنامان را سرمایهٔ اشتهار زبان سخن سرایان ذو لیق البیان

از ادای شکر پیاپی انش با حل و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای انعامش

و امانده تر از باقل ایجاد بندگانی این جهان را باعث اطناب حیات جاودان عقبی ساخته و از

مشتهیات نفس را و سی نعم مخلد جنات در قفا انداخته و دیباچه مختصر اتصال ثبات و توثر را

شرح مطول گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و نارسا و بینایان دقیقه شناس را

در تماشای کند ذاتش عینک بینائی پردهٔ تاریکی چشم اعمی داغ لاله با وجود ستارهٔ شفق چشکی انرو

احسانش باله دارد و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان بحر معرفتش دریای بیکنار لِمَنِ الْمُلْكُ

از آیات باهره سلطانیش آیتی وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ از بازگشت سالکان دیار امکان بدرگاه احسانش کنایه

سُبْحَانَ اللّٰهِ بازمن هیچمدان حیرانم اکر کلاه خامهٔ شکسته سخن دست آویز سودی بخری بکدام بازار آورده

و دل طفل مزاج که کلوخ چین عبارتها از بی تمیزی کاخ زرانده و دستیار و خویشتن میشمارد ...
فریب تمثالی خورده یا از پله صمت و سکوت فراتر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن ...
من نبود یارب مرا چه افتاد و پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب دل ناقابل برداشتن از طریقه
حق شناسی دور میتمود ندانم چون شد و چه رو داد در معرض سکالش حمد حمد آفرین در آمدن چو
ناپیدائی بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را بجنانی نشستن
نخچه سدرة المنتهی از بسیط غبرا برجستن ست و رمیدانیکه معنی عندان قوی بازو و سر عجز
سلیم نهاده انعیشاز زبان ازین بیدست و پا بدنما و در مضمار یکه تازان در خلاب حیرت
مانده اند جولان بیان این زمین گیر ناتوان نازیبا ست احصای نیایش بفحوای لا
اُحصی از قدرت تحریر امکانیان بیرون ست بلی تعالی الله عما یقولون وصلی الله
علی عبده و رسوله خاتم النبیین ... خلا ... الماء ...
و ... ایجاد لا ... الاخرین و ... و ابن عمه و خلیفته من بعده
اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی بن ابیطالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد آینه ضمیر واقفان اسرار بلاغت و مرآت خاطر
دانایان رموز فصاحت و ... مسالک طریق ... و سواد دبستان موزخوانی
محمد طاهر وحید شرف تلبس ... بن حسین خان قزوینی عمریست که در دبستان و دهل و جبال زنده
گذران و تصاریف لیالی و ایام ... حیات فرصت مطایای همت بیتازد با خوف و ... و بد
و نیک نزد صفای باطن یا میدانکه کشادی ... بیازد و در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان
بهارستان نشو و نما که هنوز خط جوهر محاسن رخصت آمیزش انبای نوع نداده بود و برهنه رو
مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و تکاپو
دامن دماغ دلکشای دیده خوانان و نوشتن ... و حسن خط استادان در نظر جلوه ... بدان
ماه سیاه داشت و خار خار طلب تخم گلشنی در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بر و شغاف
شمع سواد و آشنائی دیده بسر مه سلیمانی مداد محرم تماشای پریچهرگان معانی مکتوبه
که در ... نقوش مخفی و محتجب بودند گردید ... ظاهر خط را پوست آن مغز و قشر آن لب

دانسته در قسمتهای النقو بکمال ساعی و از خارج جواهر دانش را مراقب مراعی شد و در جهان
ایام تحصیل مهام رزق مقدر این سیار گلستان بعیلانگی که عبارت از والد ماجد است و اعنی
ارجعی را امتثال نموده دامان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری پیکر هیولانی
افشانده بهمراهی رحمت بلندی مغفرت سفره دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق
معاش را سامان اینکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این دام قناقص
عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این واهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی
عبارتست چون با شعور موی خطکلید طلسم خلوت نشینی نشده بود در عقد عمر جلش علم سود ا
میشود تا با پیسه میله چه ز کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جو کی خلیع العذار گردیده و در زمره
محاسبان دیوان انضباط مرابعت چنانچه شیوهٔ دنیا پرستان و پیشه خود شناسان باشد
سامان خود سری رسا و نفس بهمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس با هدا
سینه آسودگیهان در تیه طلب گرگ گردیده دل خواست مند رخت اقامت از وطن مالوف سفینه
بیرون کشید و چون سبل قفس تنگ شد که بعد از شرق سحن گلزار افقد ستیار صد باغ پدرد اغ
صد چراغ شد فو آسفا علی فوات الفرصة في ايام الغفلة گوهر گران بهای
حیات برایگان مال میراثی که بوارث ناخلف مخلف شده باشد تلف میگردید و
ابر با دیوان مظلوم که در اوقات افاقه در پردهٔ شکایت مینالید میدید در این تنها
باحتیاج اگر متبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت و دود رسیاقت شعر و تلفیق انشا
سگالش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله دریں وشیوهٔ پند طبع پسندیدگان و معقول خاطر پیر و جوان
گشته بدین دو عینک در نمای روشناس هندوستان شد رفته رفته بشرف قرب مندی
صاحب زمان مهد بساط امن و امان عیار نقد سیغیش شهریاری گوهر گران بهای
دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد صحیفه کمال شمیم انشا نسیم
گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت مبین نمای صافی رای روشن ضمیری که ای کند هم بلندی
پسندیده طبع دشوار قبول و شکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره کشای عقد
سر در رقم دشواری و بختی قوت بازوی قوی رائی و نیرومندی آخرین پایهٔ معراج

برتری و ارجمندی عرشاداب نخل ... دانش و شجاعت و رحمت آیات بینات

... و جلالت مالک رقاب سلاطین مستخدم

...ة والخواقين السلطان الاعظم مالك رقاب الامم

...ان و خاقان پادشاه بزرگتر مالک گردنهای گروه‌ها

... سلاطين العرب والعجم ملجأ صناديد ملوك

جای پناه پادشاهان عرب و عجم جای پناه سرداران پادشاهان

العالم حافظ البلاد ناصر العباد ماحي ظلم الظلم والعناد رافع

عالم نگهبان شهرها مددکار بندها نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده

منابر الشريعة النبوية ناصب رايات العلوم الدينية

منبرهای شریعت نبوی ... کننده نشانهای علمهای دینی

خافض جناح الرحمة الذي سدته ملثم بشفاه الاقبال

پست کننده بازوی مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهای اقبال است

معقل رجال الآمال السلطان بن السلطان بن السلطان

جای پناه مردان آرزوها پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن

الخاقان بن الخاقان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

فریدون ... جمشید ... شاه ... فلک مرتبه عباس شاه

... چون ... طبیعت ... دولت

... تحصیل ... **بیت** ...

... کار ... فراغ ... کسب آن

اشتغال داشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت رساله ...

... مختصر و طناب ... عربی باشد ...

... که این علم شریف مفتاح ...

ومرآت جمال شاهدان استتار فرقانیت عموم ناس را احتیاج بدان حاصل وچون اغلب اهل
این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود ولهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاصحاب است
بصقل خامهٔ در سنهٔ یحیی تیل مطابق هزار وشصت وشش هجری صفا وجلا یافت مامول جناب
که چون مراحل این صحائف را جواد قلم در عرض دو هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف
افتد ذیل عفو بران پوشند ودر اصلاح آن کوشند بالله التوفیق **دیباچهٔ رسالهٔ که**
در علم اصول نوشته شد لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان را انجیال نمی آرد که سبب
ابرام لام ملکیت ولام جنسیت از زیر بار دین گران ستائش بلکه تحسین وتزیین عروس
سخن پیرین وگوهر از عهدهٔ اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذ الله ستائش حضرت
واجب بواجبی خیال محال ومراحل شتی ورا از محل نزول فاقد احتمال است چه توفیق ادای حمد
بر بلغای بی منتهای موجب حمد خدای ودعوای ادای آن مستلزم طی سلسلهٔ لا یتناهی آید
هر چند لب ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن ونعت حضرت نبوی بیهوده سفتن ست اما
اگر دیدهٔ بینش بعینک دیده وری نگرد داند که بمجرای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین دریا
خلاصی جستن خود را در عباب نیاز بجانبی انتهای حمد ویکسر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد
خود را باختیار باختن ست درین حال چه بزبان توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار
سکوت غریق این بحرین را تن بمردن سپردن وسخن گفتن ما تند دست وپا زدن
کشتی شکستگان بهنگام مردنست چون شاهد بست وکشاد وقبض وبسط
این سخن را پیرایهٔ یکرنگی در برست پس تسلیم که اسلم متاع فهمیدگان افتاده
در خورست **دیباچهٔ که جهت میرزا محمد طبیب جاحهٔ شریفه**
نوشته اند سپاس داری وشکرگذاری شاعر ضمائر موجودات ومنشی فقرات هستی کائنات
حد بیان کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری مجدد وراه ذهاب سلسلهٔ
لا یتناهی به براهین عقلی منسد است پس مناسب شیمهٔ اندازه دانی وحد خودشناسی آنست که ازان
مقام دانا که پرو [illegible] از حوصلهٔ بال طائران ملاء اعلی افزونست فروتر آمده فراخور طاقت
سخن گوید وراه قریب الفهم عجز وناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم منکه عمرها از طلسم سکته خطرکه

درست بدام نظارهٔ شکار زلف نیکویان بیماند باقدام توصیف بیرون نمی آیم حیران باری
فراتر ازان پر دازم و مطلبی شوار ترو جه بهمت نشانه زم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال
خاموشی سخن سرا و شاهدانش با وجود پوشیده رو دلربایند و رمجمع سخن طرازی این
ریف حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان از ادای مقال خاموش میباشد
خط صیاد و سیت که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد سر مه پنهان و از لباس تمای
محلی فام مداد و شش جمال معانی چون کواکب در شب تار تابانست گلزار بیشه بهارست
که آبش بیا نجی جدول قلم از سر چشمهٔ حیوان جاری و گردش هر دائره و شکنج هر حرفی پریویان
معانی را بمنزلهٔ عماریست سیر این شبستان کسی را میسرست که از سوختن دماغ شمع سواد
روشن کرده بفر صبح آن شمع بینش درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده کلزاریست
نزهت دان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش
بآبیاری آن میکشایند شاید بید عا آنکه بیمان خطی که از رشته بیاض این سفینه و سیه
بخیه دست پادشاه گردون سریر و شبال حروف نقوشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر ست زهی کنجینه و نقش مکان که کرسی خطش به شرف کتابه عرش برین است و بند
مد بسفش طاق فلک را پست میدانند و دیده مدادش ازدود مان تا رنجلی و معانیش
در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانهٔ کعبه بندگانرا از جواد دست ربا
بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان فدویت نشانست خط شعر شه
عطر سدرهٔ طوبی و نشان و در باغ امکان خوشهٔ ایست از شاخ طوبی در روضهٔ جنان الدیان
ثمارش از تماشای اعزه و ... بر تعداد بیرونست تخت از زینت آیتهٔ بتر خامه نا بدیده تحریر
بجال با وجود اشتغال شغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و در کسب هنری
ز سا ترسلاطین پیش تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی هر یک از غلامان را تا چه مایت شناخته
ست اگر بازای این نشوء امتیاز وافتخار که علی اللیل والنهار باعث بخر
این خاکسارست بعد و انفاس نقد حیات نثار سازد بجان ... این شکر
زاری و مشغول الذمه و ام سپاس و اریست اگر نه هنر خود گویا

بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن می نمودم و درین راه دور
دراز با قدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و باطن خاطر
گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی زجویبار خامه سر بر کشیده نقوش پارینه
شب قدر را از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان است نمیدانم از جا کردن یک عالم
مطلب در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود با این عجوزه شدگی بیعت حیرت بر حیرت افزایم و
کمال از زبانش شکر گزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است بیت
بجهان جان خواهم چندان امان از روزگار که تا جهان جان جان آن جان جهان سازم نثار
آرزو حصول بحصول باد

دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده

بگیتی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره
حوران بهشتی بشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه
نقصان ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را با انتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر
چون پیشکاران چابک دست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک بدست فراش قدرت بر فراز
سایگان این محفل والا افراشته از بار همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان
و ماه تابان آب داده و از رزق مقدر خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار
بی خزان نهاده و صدر این مجلس را بوجود ذوالجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل
بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد بهین ثمره دوحه امکان فائده ترکیب
سفرجه اخشیجان منتخب کتاب نبوت بیت القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری
خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلوات الله علیه و آله و شیر اجام قدرت الهی سیف مسلول
ید اللهی تقویت شرع متین خضر راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کتائب ناخدای کشتی
جاء موج و نوب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیرالمومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
علی بن ابی طالب و اولاد اطهار زینت بهار فرموده و بخانه فرمان این بوستان جنت نشان را
تملیک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت
این باغ فسیح الفضا مفوض نموده سرفراز شدگان سلسله جلیله صفویه که نور آن حدیقه و ریاحین

این باب عاید تفویض نموده لله الحمد که امروز نوبت نیابت دوره تولیت پادشاه ملائک سپاه
ظل اللهی منتهی گردیده همواره به بستانی فطانت جنس ساز مکتوم را در سینه ارباب
این بزم علوم دارند و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع هر نخلی می شمارند
و همواره پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس است که ارباب استعداد این بزم که
عینک و رنمای معنی از آینه دل روشن و پیش دیده جمعیت ارند و گروهیکه بشرف هم عصری
مباهی اند صدرنشین صفه امتحان و اعتبار و جمعیکه بسرگشتی تو [illegible] هستی مجال توقف نیافته
و در حلقه بینامی حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان میزان
سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد و همواره خواهش
ان میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهرشناسان را ملاحظه آن اطلاع
بر مکانی آن حاصل شود و بمحوای صدق [illegible] کلام الملوک ملوک الکلام و مسراجه [illegible] انیس
جهان [illegible] عکس [illegible] گردیده که باریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این [illegible] و [illegible] خشان
را در سلک [illegible] ایام [illegible] **دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته**
شده [illegible] شایسته [illegible] آفرین [illegible]
[illegible] بشمار [illegible] انواع [illegible] و اصناف [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] اظهار نمود [illegible] از ترکیب اجزای پریشان حروف [illegible]
[illegible] فصاحت [illegible] که مانند [illegible] و [illegible] قلوب هر یک [illegible] سکان
[illegible] بحیرت [illegible] حکمت کامله [illegible] معنی [illegible]
[illegible] المقدور [illegible] کاری که [illegible]
[illegible] سخن سنجیده [illegible]
[illegible] ارکان سبعه سموات [illegible] و صاف
معانی [illegible] احسان
[illegible] جهالت [illegible]
[illegible] لا [illegible] می [illegible]

فیض ثنا و لطف کامش بهره یابی از جز خوانی میسر و قریب و بعید را از مرایا فی نوال
افضالات راتبه بهره ور مقرر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش
آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در راستهٔ الفاظ تو بر تو عریان و مسیح و گنج
دقائق نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بهره و نقابان زرین سخن مفتح از برج
خنیاگران بزم شکرش جان گوشش بر آواز آن نغمات تحمیده در سماع و آزادستگیری بردار
پاسته قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی بیدرنگی توفیق
باندازه پیشی بر پیش افتادگان درشتاب ورش و برق رفتاران دشت پیما را از دامنگیری
منعش اقدام سبکپوئی در خلاب و وحل شرمندان سرآمده چون ارتکاب مرج سگالش انجم و
مقتضی دیده وران دوربین را در هنگام تماشای بستانسرای رنگینش چشم بیش در نقاب
آئینه تعجب نهالی که آبیاری تربیتش از حدیقه دل بالا نکشد محبت و برکنده دست مهر نه از هوا
و تباج اعتبا مانند حباب ممسوج باشد در بزم اعتبار زیرا فکنده است ارکان کائنات
نظر باصل صلش از حیث ومقالات دست اندیشان حدیدالنظر در اخبار کنه ذات اش از حیف
دار دستی ادراک از قبض اذیال در یا فتش با هر وشعل فروزان دلائل از ذات چون
آوار کان ظلمت آباد گمکرده راهی از تکاپوی ما حصل خائب و خاسر دلهای تهی
از ذوق بغربان نافراموش چون امر اجوف از سینه محذوف و تماش متلاشیان تحصیل
بی اعانت تکمیلش موقوف و مکفوف خرمنهای حارثان از تیغ غبار قضای حشمتش سوداء احرم
و دل و زبان کوته اندیشان وهرزه درایان از نارسائی عداوتش اخرب و اکیم تعالی شانه
وجل برهانه حفظ شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان
جفت نداشت بوجود و افر الجود مقصود معما ی آفرینش قبله بینائی بینش حلاوت
اثمار شاداب ایجاد نغمه صغرا و کبرای مبدا و معاد رسول ثقلین دستگیر بیچارگی
خاتمه ختام الانبیا و سید الاصفیا مستزاد گردانید و نوای ستایش باند واز
به سامع ساکنان ملاء اعلی رسانیده از موجه شعر رسا کمر شش حقیقت
حواس در باب مشاعر عنبر بو و عطر آگین

پرده چشم تماشاییان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه دون
شاعری را شاعری بصوب والای جایش نیست صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در
یوم النشور با من شفاعتش بند ترجیعی مخصوص نبی مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام مژده بندگی منت پذیر بود نه منت گزار و در تحمیل بار تکلیف است مطلبش سبکباری
حمالان اثقال معاصی بود نه گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری
است ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس و نفس مقدس اسدالله الغالب غالب
کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المومنین
علی بن ابی طالب بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهره خود پیرایه اتحاد بوده
لهذا اطاعت گناهگاران را بپذیرفتن … حتم مقتضی و از بهر تحصیل رضای
مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات … الطیبین و الطاهرین و بعد
بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت … سید محمد طاهر وحید تخلص نویسد که از آغاز
ابتسام صبح … شعور بدایت نشو و نمای بهارستان بود … که هنگام گرمی و عیش
انتباه و غفلت و اوان الدنگ بیخبری … فاقت … پیوسته خاطر … مطلب تو ان
سلوک مسلک … بر خاطر گران بود … که جریده
ره بادیه وصول باشد و از … شدن … و … که رنگ
نادانی که چون … لازم و لباس عموم ناکرده … آیینه ضمیر تراشد
نابرافروختن شمع سواد و روشن شدن … و مانع … پرتو شناخت
تا بدین کمال … خود عشقی میباخت و مرکب سعی … دو … شیت
و … مطلبی … بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردیده
حجاب نابینایی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار برگل …
که در … بر … قند … چند اول … دولت … و …
آرام و شکیب … درین چه شبهه که … تشنگان … قحط …
و در … دیگری است … حصول …

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش
تحصیل علوم رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش جهان یافته
نقد اوقات گرامی بدل قیمت آن جنس سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشا بخار دود بالا
رسید هرچند که دل در اشتغال این امر حسن شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم تعلیم بحسن الخط دست از
تمرین شغلی که خامه را انقیاد تعلم کاوبانی تواند داد برنمیداشت و تخم ریاحین از حروف و
نقاط در حدیقهٔ صحیفه می کاشت بالجمله تا دست و دلی داشت راه حیات و کریوهٔ پست و
بلند حادثات باین و تیره طی میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همزاد راه و هم رفیق تواند بود
محزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل راتبهٔ مقرر را که تحت کفالهٔ آن در دست
متکفلان مهام اولادی باشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهار بی علاقگی
نهادند بلکه رزق بسیاری از ملازمان آن مسافران و یارمیتی را نیز باسم این نابلد طریق کسب
معاش برات مستمری دادند تکلیف یعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ
محاسبان دیوان انتظام یافته است و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفته و
نفس بهیمی در مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و ساعی مطلب
روائی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس تمکین و دل خونخوار طپیدن
شد مطالعه بیاض کردن و صفحه بیاض سیما مباحثه اشارات و تفاریح جان پذیرفت و
متاع نسخ اگر کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و
… و بلبلانه گوی سبقی از تمنیات پیشین ربود و آب تازه از تحصیل … چهره
خواهش کشور در رفته رفته گرمی صحبت باده نوشان خیال خار خار ضمیر را شعله ور …
… به آتش زبانی و فصیح بیانی بکره اثر رسانید نشئه که میکشان از بادهٔ صبوح و گم کردگان
کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار بلند می یافت و بغیر از سبا نشینان
معانی از هرچه در نظر می آمد روی دل بر می تافت تا درین امر توغل بجایی رسید که
با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنود دل بر بستر آرام
و راحت دل خواهشمند از احتراز معانی لمی غنود و چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشید بنیان

ستونهای بادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد

السلطنة بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار

بادشاهی بسبب دور کردن ستم و بے راہے آگاه رازہاے

علوم وحکم کاشف استار علم الانسان مالم یعلم

علما و حکمها کشاینده پردہاے آموخت انسان را آنچه ندانست

عیار نقد بخش شهریاری گوهر گران بهای سهم والا بخش جلاری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد مقاولان مصحف کمال شمیم از ابحیر بهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع و شوار قبولی و شکیبندی لال گوهر بنداقبال وجوان بختی گره کشای عقد سرورکم وشواری و تخمی قوت بازوی قوی الی وبیر مندی آختین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل بیوندی دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت درگران بهای صدف عدیم المثالی مصدعه رسائی فطرت بلند و همت عالی نخست و نضارت بهارستان فتوت نامیه سروبستان مروی مروت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان خاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس حسینی بهادر خان دام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان در خلاف نمنه بوستانی سراع نغمه گی سراج حجس ناقابلی کاسدست برادران معنی و تشنایان روحانی تکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته اید که همگنان را عینک در نمای بینائی تماشای پرده نشینان معانی مکتومه بوده باشد حسب التکلیف احباب خوان ارتکاب آنرا از متحتمات دانسته با آنکه نسخه مشتمله بر علم در نظر داشت نموده و جی از منقوشات صفحه خیال بر ورق اظهار نگاشت بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق

دیباچه که جهت دیوان میر نجات نوشته شده

کتابه پیشطاق دولت سرمدی نام نامی مانی سخن نفری تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن در صدد عدد مکنونات بود و تشیع شرفات و شد جملات ....

بسیار کردن در کاری

مهمات با لفتح

واجبات

با وجود یکه

با لضم بمعنی نمونه

موقوفی ...

بمعنی مکتوب ... آمده

گفته که این لغت

در سلک لغات فارسی

ببعنی خطیکه از قلم

دو روی کاغذ با پارچه

آشکارا و نهان و قصیدهٔ مجازات اعمال انس و جان و بحر طویل حرکات ندمان و ترکیب بند
اصناف حیوان و ترجیع بند انفاس موجودات بیش از قیاس را برشتهٔ انتظام و التیام کشید
وصف نعال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که در زین بحر بی پایان و محیط بیکران
از زیر دستان بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی و قعر بی وجودی بر اوج
تاج امتیاز و سرافرازی برکشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل المقصود سالکان
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار عالی و
در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت غالی اند لعل شاداب در آتش هست که از دربند
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت السلام انسانیت گردند و راهروان نبات یعنی لاله و گل را که بعد از آن
اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این نسبت باد گستر
می باشند که بتقریب مقربان غاذیه و نامیه تقلب ارباب عرفان بند بند غزالان از هوس
دریافت این نیل شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر رمد که امتزاج و
[illegible] از روح خود فعل انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب بهم زده اند
چنانچه این گوهر را از زمین کان معادن [illegible] این عمان بروی افتخار بخشیده و همچنین [illegible] زبان را
ز ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعر که دار السلطنت سلطان رواست برگزیده
[illegible] خواه نخواهی رایت منصب تجرد نزادان معانی و دیگر را رتبه محرمی ترجمانی داده
و [illegible] دریچه باب گلستان همیشه بهار سخن را گشاده و صلای عام در خصب دخول
آن بهشت آباد در عهود آورده و از زمان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انتمای انّ لله کنوز تحت العرش مفاتیحها السن الشعراء بگوش هوش [illegible]
رسانیده و [illegible] سخن [illegible] قاصر بیان یعنی [illegible] اموج [illegible] طالب
طریق [illegible] سبحات [illegible] طریق حمد [illegible] عبارت شکر عطایای لا متناهی گوید
چون تبیان [illegible] فوق طاقت انسان و خارج از وسعت با درمیان [illegible] عنان
ارادت [illegible] بیابان [illegible] دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین
گلستان شاخ در شاخ [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] خلد [illegible]

وگاه بیگاه بپرواز جناح خیال سیران بوستان بیخزان شگفته جهت سخن شناسان که چشم براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدستهٔ از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته لآلی در کندن این معدن سح فرهاد را بوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین بسعی نقد فرصت خرج و گوهری چند فرزان در مخزن بیان مندرج نموده این درج را مهری جز بکارت و شیرگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهرهٔ دلربائی بغیر از دیدهٔ دل واکردن نه و چون مخزن را قفل ناچار گنجینه را خارسی در کارست که تا محرمان را از ان دست وصول کشیده و پنجهٔ تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را بقفل ابجد مقفل و کشاد آن را بمفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لالهٔ این بوستان چون عندلیبان نواسنج و خوش الحان و سرمه خوردگانش چون مژگان نیکوان حریف حرف همزبانند سخنان شوخش را در قید آرامیدگی رقعه بازیگوشی طفلان دبستان مژدهٔ آزادی شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی به معشوق رسیده شیرازهٔ کتاب را از شوخی بیان چون رشتهٔ طاقت عشاق از نظارهٔ معشوق خطر گسستن و نقل های نقل شیرین لبان را که ریختهٔ شیرهٔ حیات ست با کام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصاید را دلربائی پس کوچه خم گیسو و نزهت جدائی قطعه‌ها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو و بیداران این شبستان را به دایره دانیست که خفی نشوده و عطر جهانگیری مشکین لباسانش بر جراحت ناسورهای عاشقان غالیه سوده گلستانیست بهار و بهار و شگفته رویانش بی تکلف دزد پیوند سوخته برشتگانش را چشم انتظار براه و وارسیدگان که کی از راه انتظار رسند شیرین کلامانش را گوش بهوش وقف آنکه لذت تماشاسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گزیده کی چشند میزبان آن را تکلیف خوان در کار به رواه بسخن و دیسپان تحفه به کنارست درویشانه بزمی چیده دبیه سه بجام طاقت خوان کشیده بی شرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام را ابهرا نموده غلمان نکات بصدای ناطوقها داریده زیر حمت سیل ام بستانند که معاد انگاه سخن سرو دیم دید دیباش بخیار ساقی به رکزیده دیباچه جهت سخن

باغی نوشته شده عجیب که نقشبند شعر با تماشای صنعت نقش کاری تازه نظر
داده به تخیل وجود خواب فکر و خیال هم صورتی بدیع تأمل می آرد چنانچه بدین بیاض سفید
نسخه‌بانان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمودار نقش از رنگ . و نوشتن ملون که بر
مجلس نشستی هادر در تلطیف گیاهان خوانده اند برای سخن نشینیان بساط سخن طراز و
قلم و نازآهو چشمان تربیت داده شگفته ولی نقش خیال آیدوا عجب کلام متکلمان شیرین سخن
برای نقل مجلس مستان عالی خوانی ترتیب نماید که بهجت طبیب دماغ می و مزهٔ باغ و کنج قوت
مهیا و آماده باشد بیت نامی نهیده ایم که نقلش بود در نحو . چه از شراب نقش اشعار با مزه
سه دیگران استفاده و تتبع از سعدی از اصفهان و قطری از افطار مانند غرب آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد
مقدس جان فشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و جیحون بدخوئی و ترکت قزیل
باشی و دانی و عدم مروت و شیراز مهاجهات مخطوفت نماده و بچاپور عقوق اولاد و رستان
اذیت خیمه والال و کاشان آرزوی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار و ...
ب و قامت و بحرین دیدهٔ تماشا و جیرت و شام شبان بیکسی و غربت و مکه ملیدین
لب شاهدان و مدینة الرسول پیام وصال مشتاقان و کرمان صدای و بی و کرمان مسکن
معشوقی و دیگر بی از هر قسم متاع کار یافته دست خیال استادان دقت پیشه است
بسته بسته آورده نذر انتخاب هم تماشای جمیع باغی دقت و استاد ... نمودار
بر جگر افتد و پوشیده نیست که تماشای شالی که در کارخانهٔ خیال از روی سبزان
و زلف شیان و خط گلچهرگان با تمام رسیده زر بفت شدو نقره با ضمیمه از نیال ...
شیان و زردی رنگ دل باختگان انجام یابد نه بدان قماش ... بود که دست
قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظارهٔ گل و برگ آن بهشت می
دی انجوبه کاری و بدیع نگاری گشته این باغ بهشت ها گلستان است که
انوری نوری از این انوار و اتمه کی بیرگی از این باغ و فردوسی تمثالی از
اشجار و در و کلی تهی از این نمایست چرا صاف باطنان روشن دل کرتو ...

تماشای آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض و جدول آرزوی فراغت بر پشت
نخواهند و باکمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در
بیابان بی تعلقی و سودا اگله گله لیلی در جرگه آهوی خیال دارد و در گلکاری این
بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغ غالی چنین افروخته باشد روایست
که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته ولی پروا ننمایند و از میوه های پیوندی ناز و
نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را از تاراج این
و آن و زدله بستن تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ
نقصانی نیست چندانکه موائد نعم از این خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی برجا
و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در
پرده بیان حسن صورت آن بنفشه طور کشیده سخن ست که از دریای محیط تجرد بقصد
جلوه گری و پای در گل رنگان گلزار تقیید نخست وارد بندر صورت تصوری و تصدیقی گشته
جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از انجا لباس موزون الفاظ در بر
کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوچه هوش و در سایه فت دارایان در می آید
و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ
در تاریکی مشام جان را تازه و روی مجلس اصحاب غازه میگرداند مدتی یاقوت روح یعنی
نفس همدم و دوست هما درار در خلوتکده پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله بعنایت
گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنراکه دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد
بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لایعقل ترک خرد داری
مینماید و آنرا که غبار دیده بینش سد راه گشته طریق تکاهل پوید محرومی او را بس دیگر کسی چه گوید

دیباچه که ملیبا الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

نیایش دوستانیست که چون رامش جامه اعمار انس و جان را از تار زبان و پود انفاس
در هم یافته بر رشته زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت
بافته معمار صورتگاه هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود شجر قابلیت با من شاخ بر شاخ

سفره بهار [illegible] و حلوا نمای مرکبات طرح اختلاط بستانی میان مخالفان اضداد انداخته
آب [illegible] ان خواب بسترهای مخملی نموده و گره بند اتابک گشای خمار مانند قفل غنچه
از [illegible] بستر خاک را بر نگهبرهای شاهوار قدرت آورده و صبح هوا را که انفاس
نبات [illegible] نعیم از انست از کتم عدم هیاکل آب آتش آورده آب را مشعل شتاب
و آتش از انست که نان روزی خواران را در بغل دارد و در گلگل به بهار بستر از این سراپا
زبان است که بقطرات باران نعمتهای الوان بی حد و بی شمار و به جهت رسانیدن رزق بپای پایش
کمر بست قدرت [illegible] اتصال [illegible] سیاهی آسمان در گردد این منعم حقیقی با وجود
پاکی [illegible] آفتاب شجار و دستیاران اوراق را از بار در رسانیدن وظایف مقرره
موظفین خوان نعم فرو دست [illegible] فرمان امر کن در نفس نبات که خدمتگار پیر زاوان
خوانکه شیرین حرکات می باشد از تعب خدمت شستشوی در خواب و شستشوی بیدار
[illegible] حالت بیداری در خواب [illegible] حارس مخازن نقود ارکان [illegible] نان لطف پنهان
کنوز الالوان قاطع آسمان بنیاد [illegible] از سرد [illegible] برف و دم سردی زمستان تنور گلهای
[illegible] استخوان [illegible] در رسانیده [illegible] قدرتش در دریای محیط و عمان چون ماهی
[illegible] شرح قدرتش زبان آتش بیان مشتعل [illegible] خطابه
[illegible] نباتات [illegible] خاک خورده حیوان [illegible] گان مهربان
[illegible] اوراق و اغصان [illegible] ریشهای درختان چون خدمتگاران
[illegible] بجهت برای آسایش [illegible] گان [illegible] گلهای بوستانی را می گسترد
[illegible] طیور [illegible] قدم [illegible]
[illegible] غنچهای گلها [illegible] راه نمایش [illegible]
[illegible] شاخها [illegible] جلوه گری
[illegible] چراغ درخشان برق [illegible] قطرات ریزان [illegible]
[illegible] رشته [illegible] دست قدرت [illegible]

اندامی برای موزونان سرو تمشا دمیدوز دگاهی بصورت آتشی انجو ابی
خیزد بوساطت صورت هوائی سحابه خیالی صورت مائی برمی آید وگاهی نقیبان قهرش
چون ناخن سباع گره از رشته وجودش میگشاید و قوت غاذیه را بی زبانی عن هراز خادمان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را بی میانجی خامه موهر
موکا عدسیت خوش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته
صبح را متوار شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شبها
تار را خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن
بر میان استوار و در بار پرورش فرمان خارجش کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل
برکنارست عقد اخوت سیارگان یادوران [illegible]
محکم و حال طبائع کلیه از تشویش چگونگی مانده و داشته
فرس فراست دریافتگان دقائق از معقولات اوّل در میدان حیرت و دیده بینائی
حکمای حقائق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است دلها را ابد الها
برشته پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن درهم شکسته انسان را
که در صف نعال مرکبات جای داده کمند بلندی وی آسمان از عقل دوراندیش کرامت نموده
و مذاق رعیت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و رهنمای خافقین لذت
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و
آئینه خاطر انورش را از زنگ هواجس تمثال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرّا اش
دود ظلمت ادیان منسوخه چون ثعبان عصای موسی سراپا دهان نموده بهر پرتو این چراغ
خورشید ضیا بنیائی تیره طبعان ظلمت جهل کسب را آزموده این آسمان خورشید نشان را
دوازده برج امامت که هر اثنین آن را باهم اثر قران سعدین است موجب استحکام
شریعت کرده و شنونده فرمان این گوهر والا را دست بدست بجا آوردن اوامر و نواهی
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله و بعد مراتب ادراک ما با یک بنیان معارف منطبع میگرداند
[illegible] پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بعضی

کالبدی که لطیف الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت خود علامه ارزی
منظوم بود از مود همت گلشنی دید شگفته رویانش مانند غنچه تبسم خند جلوه کرد و عطر پاش و شاهدانش
را چهره و لباسی دلربا بخوش قماش ابتلج سیر آن گلستان که بسیارانش را از عطر گلهای
کیفیت بادهٔ ریحان حاصل شود چنان اقتضا نمود که این پوشیده رویان را که در هودج
الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیهٔ آئین ترجمانی عبارات فارسی که حکم آئینهٔ بیان
نما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نا بلدی طریق
بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام دلربایان گلفام بتیزی ذهن بید
بریده شد و بیک هفته بسوزن نوک قلم در رشتهٔ پیچ و تاب رقم با تمام رسید توقع
این بوستان آنکه از خار اغلاق و پردهٔ آن شاهد مدعا ببینند:
سر از کتد و مفهوم اغماض را بطعن و تشریب هرزه نبیند دیباچه
که بر بیاض جبین نوشته شده سخن بیجاده کاری معانی تازه سامری
وانسفید نمای گاو زبان را گویا نمود آثار روح الامین معانی را در البالی دیجو نقوش و رقوم
دام فریب دها خورده گلیمی ست که اسیرای سحر و برو شتابی آشنائی رواند طور و طور
نفوس ایشان و وادی ایمن دل و شجرهٔ زبان که بصفت اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نماست دیدهٔ نفوس بشریه که هر یک در مصر
وجود خود کالبد ایمان قوی و حواس را مخاطب بخطاب أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ
اسکر وانند بقیه تیغ زبان بر دار کشیده بحر نظم العصای قلم چون دم عیسی بیت
نیم شگفته و بنیان نشر نیز جهان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران ربقه دام یافته
بساحل مجمع البحرین لقد رعنی که بربست بجه و تجسم مست نخفه سر پوش تنطا را پیشوا ساخته و با آنکه
سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده می باشد در قار تار صماخ رحل اقامت
انداخته موسی وار سیت کلام آوازهٔ کلیمی ملبه و ادعیه مسیحائی بوسیلهٔ سخن تحفه
اجابت ادلتیه مدست با آنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نسبت ماده
و ... عناصر و افلاک گردیده و جسید از آلایش نسبت علو و سفل مبراست نهال

طولی مثالش از آسمان بزمین رسیده اگر کسی را در صدق آنچه خامه صاد...
اخبار آن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بسو...
أحصى كل شيء عددا بران گواه است سلسله اعداد و معدودات از و بر...
حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیفا و پیدا و هویدا است کاخ مطالب صحیح و شرح
از و صورت کار حصول و بشرائطه عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبولست و احد را
تا از خود شمرده چندان بر خود پیچیده که در خانه حصر نگنجد و مقدار تا وزن قدر از و
یافته چنان بلنگر نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت بطفیل او اطلس
پوش و مسدس جهات تجمل و خوابه روز و شب برای او مفروش است از رساله حسن
معاشرت پروای در جلد هر بیاضی خریده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده
باندازه خواهش هر کس چندانکه از وحشیم سخن گزاری داشته

پرده ادب تا بینی او انموده که شنونده بچشم خود شگفته خطر را از و در...
و بیاض معجزه ید بیضای سوسی عمر انست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس انس اش
چون عین الیقین رشته هستی هم بسته شاه و گدا و غنی و بی نوا چون لستی در بلندی و در آغوش هم نشسته
اندر سنگ لیلی را با هوای مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بد خوی کله گزاری در آغوش دایه
[illegible] مست [illegible] آرمیده [illegible] بهشت [illegible] در زمین
[illegible] و سیر [illegible] سفینه قافله گاهست که مسافران دیار عدم با مشتاقان
[illegible] و جود در انجا هم صحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را
[illegible] جز بانت چون الماس پیوسته خاموش و سیاه تیره است سرا با هوش
[illegible] چون سرمه بچشم کشیده و سواد جهل مرکب [illegible] چون آب حیات در ظلمات
[illegible] در دامن پیچیده حدیقه بیاضی آبیاری سحاب بارش خامه و ریاد لان هر سبزه و ریاحین
و گلبنهای هر گل این گلستان بنسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشد و انان صاحب
چنین بیاکه هم پیراهن گرفتن و این معشوق است از دست نتوان داد و وداع حرمان
هم نابی را با ختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل نباشند که سخن هست بیت [illegible]

روح خود بدنست سخن اینست نغز ازین نخست حسب الامر اعلی بجهت
خامه حقیقت ترجمان نوشته اند از آثار مبارکی که فعال شریعت مقدسه
نبوی و مجلی احوال ملت مطهره مصطفوی یکی آنست که بادشاه زمان مالک رقاب
گردون
دوران بتعدیلین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرمان این
جناب باری نماید و راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری گشاید و این سخن
بر ذمت همت حق شناس و موجب اند و از صحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سوره
شریفه الحمد و اخلاص خوانده اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت
بگواهی شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن و ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی
حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک عراق و ایران صاحبقران مضرت پناه اقلیم
گشای قوی دستگاه گره بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب
کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت لم یزلی شعشعه خورشید
جهان گشائی پیرایه پوشش عرایس داد بخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر
منظور انظار کارگذاران قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن
السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بیت فرخ طلعت گیتی ستان شه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب
جهانتاب فلکت سالت نور زاده تابان آسمان هدایت و ولایت اند در معنی گوی
امتیاز پیشی از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را سمع و رعایت از سخن سرایان
خاموشی مقال مخدرات جمال آیات قرآنی نموده و مبادی عمال فرمان شریعت جان از
حسن فعال و اعمال پیرا و مبرهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان
قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم به شاخسار
الفاظش هم آواز اند مکالک شاهدان دلکش سرشت و امهات و جلوه گاه شاهد عیب گرده
سحر آسای معجز آسای کلماتش ... کلماتها ... انیسه باشار گوناگون عجایز تماشا یان جلا بت
بخش ... بجان جنیده گانرا قوت دل قوت و انست ... لا ... معلی متوجه طراحی ... بها

ارم نگار گشته بزلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خدا شناسی تراوش
بوستان خلد عنوان گردیده و حسب القرار ان تفضه جریان فلان خان عاید
نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر و علم وجهود
الهی است شیرین کام باشند

در تعریف میرزا معزالدین سهرستانی

محمد فقه دان معانی و مخیلان نوافل آسمانی که از اوج اطلاق و ذروه
لاقیدی بساحل دریای قلوب عرفان و غیابه قلیب آز ان اخوان چون ماه کنعان نزول
میفرمایند مانند اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در روش و وزن انظار و عرق پیشگاه جبه
دلگداز شعور و اشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند و چون خضر والناس ... در بحر قلوب
بحر مکنونات بحفظ از تردد و تکاپوی می آسایند پیوسته در ... المعرو
اندامی حرف و لباس تر نمای نفوس و امواج منسک ...
لیهم ایشان را منزل آمال و پرواز و همت ... بیجا به انتشار باده ...
قاطعان طریق ... بیابان است مهیا شده و بین لب قشر نما و این پوشیده پوسیده مانند از غایت
امتزاج مانند شخص مزاج که نتیجه آبا و امهات کثیره است با آن بر نیرادگان پوشیده ... رنگ
گل رعنا با وجه ... اختلاف دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاغ آنها از منهج اعتدال بجهت
صورت آیینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی دگرگون می نمایند و از اینجاست که اقلام سحر
نگاران را در اصلاح این طفل مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار
اند خاصیت چوب ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقابله
نبض مریض انگشت طبیب ست چون زبان روات ثقات بصفت ... داری موصوف
و جوان عقیله بسلاح تحفظ از عیب معروف میباشد و نگارندگان اخبار و اشعار که در
حقیقت منتخب بهترین طایفه از طوایف تجار خریدار متاع غذای روح و روان دیار
دانا اند بلکه لیلی و نشان شیرین حرکات معنی را چون ان طبعان بادیه هوا پرستی که خسران
سر به خود می اندمی رسانند شریک غالب شعر بافان کارخانه خیال می باشند
و نسبت نا فلان بکلام منساج قماشش سخن نسبت کافروش به پیرایند چمن و

نسیم پیرایش این دوستی کشان نه بیت است درین حال گویند که از نگارندهٔ دیوان حساب
کالا از شفتگی ترجمت پذیرد و دو خیال هری وخیر اندیشیش بطالبیت است خصوصا صورتیکه
تا قلم قائل ... اند نفع این معامله باو عاید گردد مصداق این کلام صورت حال احری خیر
الکلام ست که موربانه وطلبیانه ومشفقانه بجال مکتبیان دبستان الفاظ واطفال
طبع محتاج عنایت رب لطیف حبیب محمد طاهر حسب تعریف رسیده
بجامه دقت پرداز چهرهای این دوشیزگان نمود و با وجود نهایت دقت شراکت
وهمراهی این ناظم بادیه پیمای و گم دو قلال آت را بدقت تفتیش و تحقیق ...
این بوستان پیراسته را نشاسته پیر و سرآ ... وی صاحبان دریافت
... منت خود ساخته وقت ... یک از ترتیب زادگان معنی
بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب
... زبان را در دعوت ... سان تهیت حضرت جمیع مسلم

بجهت خاتمهٔ جامع عباسی نوشته شده

که نسبت خرقه اش بسلطنت او می رسد و بر جامع ... یادستانان ... نماید لیکن
جامع عباسی مسائل شرعیه قواعد دینیه که دوستداران آل رسول سید بضیای یکدیگر
اسبوزان اقلام ... را وجهی قوی اساس ... آن بدل جهد تقدیر سانیده
باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت و تخصیص این امر خالص ظاهر ساخته
یقینیکه منبع وتسلی هر یک را جایزه ... جری جدا از خزینه انعام عام الهی کرامت خواهد

شد در خاتمهٔ شرح فارسی که بر رسالهٔ خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و جواهر بدایع علمیه منشوره را که آرایش ... و تحقیق
و دلال زلیخائی باشد آشفتگی دو دو بین و ما تحت کتب رسائل هر یک را
محتاج مشاطهٔ پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان این
گلستان که سراسر روی آن روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح هر یک از طالب

منت مشاطه عرائس آراسته بزیور رهنیت سید ارشد الحق نیازمند درگاه بی نیاز
محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این سلاله فطرت
در ابلاد و اولاد دارد لیکن موقوف بتوفیق حضرت احداعزی
اندیشه و متعاش ذهن دقت پیشه در تحسین اشکال عرائس شکیله این لباب و تصحیح
خرائد مقام که سکان گردک سرای دوائر و صدرنشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی
بهار در آرائش اوراق درخشان و تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده
در ازاله زحمت صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده و در پی
هریک از وحشت زدگان آهو طبیعت این صحاری بیابان ها دویده اکنون از سعی او درین
نسخه اگر جای فرعی بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله میتواند شد
انشاء الله تعالی سعی و هنرمندی این نیازمند

که برنوشته میرزا فصیح

گزارش این نسخه آخر و چه باد که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر آشنای وجود عنصری ...
و ساقی سحاب ملک ساقی معانی را در شیشه دل به چو صله بیهوده دریای معانی آغاز گوهر
افشانی کرده و لسان شعر بحر دگاری سیستوا بیانی تحریب قصه پردازی و داستان سنجی
و شهره لنگری شیرین شده و به مژده این خوش کلام اگر در دیر و مان گوی علم از صلیب فرهاد و تاج
شاهی از سر پرویز گیرد روا باشد و اگر بحر دکان سینه و کیسه جوزنشا باشد آن پردازند
بجا قصه المحمد که بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبرین ختامه من اگر بسته جال دوات کذب
پیرای برا اسیر شود در آرزوی مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورده لفظیکه غیر واقع باشد
بر زبان نمی آرد درین صورت گفته و نوشته اهل صدق و محض صواب باید انست چندین
هرزه سرایم که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم مصرعه تا آن چه باشد وسعت
جای سخن با ازدحام اشخاص معانی تنگی نپذیرد و لقمه های معانی را از مائده خواری
مفرد من کلامان و هرزگی پدید نیاید و دیگری را هم اگر سمند فکرت درزین باشد گو جولان
دارد اگر دست طلب باشد تر بستان شاخسار سخن در ازکن انصاف بالای

طاعت است چه خوش آینده مینماید اثر دانش طرازیکه او فهمی و نکته یابی بما چون دل
در میگر ... شد من کرها یافته ادا های نازکم چندین ازین اشعار طرفگی می ... دم با جنا
از که ... از ... ل ته بندد اکنون جبینی خواهم که جلوهٔ این سیاه پوشان را اثر کمال
معنی پروری ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید الفکری که پهلوی ادا های نازک را غار و بایه
سخن ... ... اند دیگر احتیاج گفتن حق تعالی انجار اشعار آن یگانهٔ آفاق
را جوان ... ... ارتقا و ابقا عدید دارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در جواب مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان جا
تنها نوشته شده

از زلال عذب الفت و اتحاد ... ... نامه محبت ... که ... یکجهانی و شیوهٔ دوستی و یگانگی تراوش نموده ما نند
سحاب بهار ... ... بیاض وا ... باکشاید فیض ... ...
وابسته ... دوستان طریق بیگانگی و کلفت و هم تحمل ... از ریاض التیام و الفت گردید و
... ابدا مراعات قرب وجوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا مکنون بود
... اندیشه دقت پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید ... قفا ... ...
عالم ... پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد لین عقل و نقل بر ذمت همت کافهٔ امم
و اصناف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان ثغور که این معنی ازین گروه بیشتر ...
تعدی بکافهٔ رعایا و برایا می نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته یا دریافتگان
این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام می باشد لهذا بالتی ... فلان
که فاتح ابواب آن شده بود سالک طریق آشنائی گردیده چون شمیم این معنی از بوستان
ظهور آن والا ... بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر در ان شیوه ... داری ...
الحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بادی این امر شریعت
شده اند بر ین خیر خواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این امر و قیع که متقاضاه جبلت
شریف و وضیع و رفع قطع ... ست نماید در باب ... که فلانی بانتمام آن ماموریت تعارفی
فرموده بود ... تفصیل آن ... فلان ... تعجب فرمودند که با وجود ... روابط سلاطین ... و درا

معنون ... ۵۷ ... ۵۶ ...

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس مطور بنحو دیگر و در نظر آشنایان دیار بیگانگی پرده بیگانگی
ست شناسند کریمه تحقیقی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن ... نحو متاع دقیقه شناسی ...
نحو بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه ...
شایسته و آیت حسن سعی ... و قدرت آن جماعت ست بعضی تفصیلی از منسوبان درگاه والا
بار یافته می نمایند ... بقریب خدمت سگالی خود در ایستادگان پایه سریر
خلافت مصیر ظاهر ... تحقیق ... است که بعد از اطلاع آن ذری ... طرز دانی
تفصیل ... سوانح سلاطین جنت ... منظور داشته بفرستادن اجناس
مقصایا فاتح ابواب ... بگردیده اند یقین حاصل ست که وقوع فلان مقدمه که در نظر
... سلطنت ... وقعی ندارد محرب ... که العماری چندین با دستاه دفتر
حقیقت گاه تشید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان ...
از رفع ... اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود مظنون چنان ...
زمان نواب فلان این خرابه بقید باعث گردآلودگی منهل عذب دوستی طرفین شده
بود نخواهد شد العبد از مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل استقرار دوستی
قدیم ارسال داشته چون دنیا و مافیها در نظر همت ایشان وقعی ... اعلام فرموده بودند که
... و آن ملک بغیر از این مطلبی نموده و خیال نیست که این حرکت موجب تزلزل
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک نفائس ... رقم اختصاص بران کشیده
شود ... عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان واده خواهد شد و از ان طرف
بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب طلب داشتن
اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دور می نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح
... بایستی ... مصلحت ... بخاطر دوستی اندیش
... چون چشمه ... حرکت آن ... کلفت گشته
... دوستی ... جواب نامه که
قبل از این فرستاده شده بود ... مصادقت و موالات گردند

سواد مکتوبیکه از جانب بیلی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولاء و داد بوستان صدق و صفا باده بی غش خمکده

صفا و وداد [illegible] بنیاد دل و وداد اعنی بانی مبانی اقبت خیت مودت

عنوان مکتوب دوستی آثار خاطر [illegible] فرخنده ورود مسرت افزود

[illegible] افروز محفل مسرت شامل [illegible] طلعت [illegible] دوستی و خجسته

[illegible] التیام [illegible] یگانگی مشام است [illegible] عنبر [illegible]

[illegible] مسرت [illegible] کشت اکنون که [illegible] امکان [illegible] نتیجات

[illegible] گذشتگان زبان زدایندگان توانند بود [illegible] شیوه ستوده موافقت و اتباع

است [illegible] مکتوب خوشدلی [illegible] مکتوبیکه

[illegible] موافقت [illegible] شهادات [illegible] این معنی را [illegible] حضور [illegible]

[illegible] حصول این کام اتمام [illegible] حاصل است که آن [illegible] دریافت

که [illegible] شیوه [illegible] یگانگان [illegible] مراسم [illegible] ارسال این طریق [illegible] اند

[illegible] و تشیید بنای [illegible] خواهند گوشید چون دوستان

رسائل تحف و هدایا [illegible] دوستان [illegible] ایشان [illegible] حقیقت [illegible] بوده

[illegible] لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی [illegible] زیبا و این پیرایه خوشنماست لهذا [illegible]

احتباس این [illegible] بیار [illegible] مخصوص گشت **مکتوبیکه از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم خواندکار نوشته شده** [illegible] ریاض دولت

و اقبال و گلشن حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر معظم [illegible] عنایت حضرت یزدان

رحمن و مهبوب نسائم عاطفت خالق انس و جان [illegible] اتمام مرام شیرین کام

باشند بعد از اهدای تحف ادعیه وافیه و ارسال هدایای اثنیه [illegible] لوح الجلیه

می نگارد که بمفحوای آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

بر هر فردی از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین و اجتناب از نوا

پادشاهان سعادت قرین واجب ولازم وفرض ومتحتم است که در ضمن رعایت ...
خالق انس وجان وفرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد ... بن
بنا بر مراعات رفاه حال عباد وامنیت وآسایش بلاد وبساط دوستی ... مصالحه
فیمابین پادشاهان طرفین وسلاطین جانبین گسترده وافراشته وسرچشمه تناقض وخلاف
بگل حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از سیم
نقض آیین ولا وباز خواست بندگان اشرف واقدس واعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد
نگردیده اگر خلاف آدابی از اکراد بد نهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار واضرار خلائق
اند بظهور رسیده تا ویده نا شنیده انگاشته اند واین معنی موجب زیادتی جرات آن ناعاقبت
اندیش گشته بیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسد وشرور شده اند وخود را بمضمون الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست نشاء اولی واخری در آورده اند با آنکه
درین اوقات نقی سلطان که یکی از زمیداران اکراد وسر رشته فتنه وفساد است مکرر
بسر راه تجار ومترددین وآن آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب ویغما در آورده
وچندی را تیر وتیغ بی پروائی مقتول گردانیده وبا آنکه گوشمال واسترداد مال از ایادی
تصرف آن کوته اندیشان بدمآل بنیروی اقبال یزدال مقرون از اختلال یا سهل وجوه
مقدور ومیسور است بتصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد وپیمان گردد و
بندگان این دولت محکم در صدد قلع وقمع او در نیامده مکررا دران باب بحکام جلیل القدر
سابق ولاحق وان اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام وآن بیشتر باز خواست
آن خار راه از راه مسلمانان قلع وقمع نمایند تا امروز بعد از ینکه بدربار اقبال عرض
نموده تنبیه خواهش نمود تمسک جسته در مقام تادیب او در نیامده اند واهمال ایشان
درین امر باعث زیادتی جرات او شده در بنولا دیگر ارتکاب این قسم امری شنیع
نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات التجار متعلقه
این حدود را در معرض تقنیع در آورده اسباب واحوال جمعی بیغما نموده روز
بروز بیشتر از پیشتر مواد خود سری وگمراهی وطغیان گردیده هیچ مواد فساد میگردد وشاید که

بحکام جلیل القدر و آن چون در هر سال تجدید مییابند بعلت بعضی مطالب که ایشان در نظر باشند باید بهمه فرصت تنبیه و تادیب آن ناحق‌شناس قیام مینمایند و چون امر خیریه رفته رفته منتج مقاصد کلیه میگردد و این معنی بسائر محال سرایت نموده موجب مناقشات خطیره میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه عروف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب تحت آنجناب دفع و رفع او خواهند شد دانسته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده ... نگذارند که در کار همیشه بها صلح ... محاکم گرد اندو اگر چنانچه بعلت اشتغال و موانع ... خیرخواه آن طرف او فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین واصل است که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه بمهل وجود آن بدختر را بانجه و لحقه آواره دیار غرض کرده بعد دیگر آن فتنه‌انگیز و واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله آتش از بنیان قلع و قمع خواهد کرد

کتابتی که از جانب میرزا تقی اعتمادالدوله بصفدرخان نوشته شده

مرآت چهره تمامی مشتی لعبتان دوستی و محبت و گلگونه همیشه بهار از نظر اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدرخان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والاتبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار قیصر خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف و اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی بادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت است نهضت می‌نمود رسید و از شمیم نسیم یکتادلی دهان غنچهای گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید انچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای این سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین بوده و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگارنده بود الحق در عالم ابتهاج که اجزای آن رشته دوستی دست در گردن آمیزش هم و از هیچ چیز شبیه و نظیر صداقت و الفت

تواند بود که بنای ارتفاع بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر رفاهیت اساس از
تزلزل حوادث دوران و لطمه تیرگی اوضاع انتشار امکان ایمن است و از اینجاست که
خواهان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و بر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین
که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر ضیا تطهیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته
باشند لازم است که بجلی مرغبات آیینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفی سازند و شرحیکه
در باب جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه دارا جاه بتسخیر ماوراء النهر پای در دامن احتیاط
کشیده ترک تاخت خراسان نمی نمودند صدور یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش
و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه ... عالی نفرسته در باب تفصیل نداده آل
واسیده آگاهی ما اولی میداند بجائیکه رباب معتمد دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش
و بینش ظاهرست که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق در میدان ربوده
اند چون پادشاهان والاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند **بیت** در آن مقام که خورشید
چهره افروزد ÷ بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست ÷ شرحیکه در باب فرستادن ولد علیمردان
خان نگارش یافته بود بر آن حق نعمت شناس ظاهرست که مشعل عذب دوستی قدیم بسبب
شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت ست و باوجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان مسند نشین اورنگ خانی خاقان رضوان مکان علیین آشیان که تا سور دلها هنوز تسکین نیافته جلوس نواب
همایون شرف واقعه اعلی اورنگ پادشاهی گیتی و کشورستانی که وقوع هر یک یگانه از وسیله آشنائی
دوستداران محکمات بنیاد محبت از ماست گره لوازم تهنیت و تعزیت تقدیم نرسیده باشند بندگان اخلاص
آیین را بجا حاجات اظهار معنی مینمودند و پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بانجاح
مهمات مسرور سازند **نامه که بیکی از سلاطین کامگار نوشته**
شده مرآت صفای دوستی و محبت و عینک دور نمای التیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و دو بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

اعنی نامهٔ موالات رقم فلان که در تیولا چراغ افروز محفل ائتلاف والتیام و بزم آرای
مجالس نشاط و انتظام شده بود از نسایم آن نوبهار گشادی از غنچهٔ گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق
بمکالمهٔ غائبانه در پرواز آمد الحق در عالم عنصری و منشأ هیولانی باریک بینان دقیقه شناس بهتر از دوستی
و محبت امری نشان نداده اند و چه چیز شریف تر ازین معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر خزان
محنت و اندوه دیدنا و بنیاد فیض منکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه بمددگاری تایید
الهی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید قلم حلاوت رقم که رنگ طراز نهار گلستان
مصادقت و موالات است درین همیشه بهار نامهٔ محبت ختامه نگاشته بود که [illegible] قبل ازین مطلب
خریده که [illegible] بر فرستاده بود بنابر منصوص از جمعیت بوده آمد و رفت مشار الیه [illegible] نوشته بودند
دقیقه شناسان که واقف مصالح دو جمهور اند مخفی نخواهد بود که درین سال [illegible]
[illegible] مخفی که فیما بین پادشاهان حشمت نشان روی نموده بود و خریده که حاصل [illegible] آن
[illegible] و ناگوار بود و بدون [illegible] قدام این [illegible] توصل جرأت این بندگان و مقدم [illegible]
دایرهٔ قابلیت [illegible] بیرون بود [illegible] تحفه که تراخی و تعویق مانده و الاظهار است که این مقدمه
قابل آن نبود که بتلخی مضایقه ذایقه [illegible] مرارت آلوده گردانند و در باب آمد و رفت توقف کرده
حقیقت مناهج روی رست شیئان اوصاف جمیلهٔ پادشاهان ذوی الاقتدار است [illegible]
عذب و دوستی قدیمه [illegible] شجرهٔ [illegible] صاف و غبار آلوده شده بود و بهترین ایام هیچ وجه من
الوجوه سبب صدور [illegible] این جماعت شده و خواهد شد و [illegible] در باب صداقت و محبت التیام
و ائتلاف این طبقهٔ علیه و آن دودمان ولایت نشان [illegible] و آمال جهانیان است [illegible] بحر
بی نقصان مرتبه کاهی مخفی نیست که بمقتضای بِالْوُدِّ یَتِمُّ الْاِجْتِمَاعَاتُ نتایج [illegible] سلسله
فیض آن مانند سحاب نیسان بیاپاست گلشن اقبال آن دولت قوی القواعد [illegible]
آثار صورت این دو دودمان والا [illegible] اقبال نشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته
درین صورت تجربه این قسم بنای متین الارکان که حوادث روزگار [illegible] تزلزل
آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دندان مانده بود و با فساد نازل آسمان [illegible] تمنای
که والد [illegible] النوع [illegible] نامه مرسوم و اشتیاق بدان [illegible]

و افتخار می نمود از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی

سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور

انظار جهانیانست رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیاً و منسیاً انگاشته

از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می شود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش

کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم شخصی چگونه

محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش

نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی بخاطر مبارک

می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هریک از آن به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه

بود آن عمده و اقفان اسرار ملک پیرائی را عنوانیکه میدانند رخصت انصراف ارزانی

نمی فرمودند درین صورت با وجود وقوع این قسم قضایا بتقدیم مراسم تهنیت و تعزیت که از

لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای آن نزرگ کرده آموزگار باعث آرایش و

آرامش روزگار و بازگشتن شاهزاده والا تبار جنود جغتائی در معرض ابلاغ در آمده بود بر خرد

و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج

شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است

تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی

ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی

پنجهٔ استیلا و اقتدار رقبهٔ فرمان روایان اطراف و اکناف را در ربقهٔ اطاعت و بندگی

کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عزو علی بصدف عالم بقا فرا زندهٔ

سریر دو گاه مظهر الطاف بی پایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی

در ده سالگی بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی

شد و بعد از دامن افشانی آن جناب طهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب فسرده

صاحبکلاهی زلال چشمهٔ حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت

خاقان رضوان بارگاه خیر در سن نه بود روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص و یکجهتی

و سپاهگری و جان‌نثاری لشکر قزلباش نصرت‌تلاش که در شیوهٔ شجاعت و دیانت
از شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله‌بار روشنائی‌بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقهٔ علیهٔ اثنی‌عشری
آقائی و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از حیثیت خدمت اخلاص پدری و مریدی نقد حیات
نثار مینمایند و حقیقت جرأت و جانفشانی و اخلاص … ساکر طرفین معلوم همگنانست بهتر آنست که … باب …
گفتگوها نموده از آن مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد والمنة که اعلی‌حضرت ظل‌اللهی مردمک دیدهٔ آگاهی …
ستان شاهان ذوی الاقتدار کام‌بخش فدویان جانسپار پایهٔ حضرت ملک‌ستان آقا و فتح و تند و عظمت
و شأن خلف صدق … اظهار منظور الطاف بی‌پایان حضرت که همگی در سن … ازده اند …
که لازم ذات این سلسلهٔ علیه است گوی دانش از پیر تیز و خردان بوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
برای رزین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق است از بدو جلوس اورنگ … پایه هما بنای ارکان این دولت
و اعلا حضرت … طوائف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
… آمده … آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از … عظیم جانسپاری …
خاقان صوان مکان خلدبرین فردوس … محروم مانده اند تلافی و تدارک آن … در راه برگزیدهٔ یزدان
صرف نمایند که از عهدهٔ … ازبسیار اخلاص و اعتقاد فی … بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه
پادشاه … الاجاه روم … قرار گرفته خواهد بود که … فوز عظیم … با وجود کثرت جیوش نهایت قدرت و
کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا
چنان نمایند که امری منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و … ساخته بود که ایلچی نکته‌گذار سخن
شناس و حقیقه‌یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد …
باید ایلچی ها … پادشاه … بر رخصت … اطراف … ایلچی … تعیین نموده باتفاق فرستاده …
رضای فدویان این دولت عظمی باشد واقع نیست … آمال جهانیان از فروغ خورشید … اقبال …
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات … مفتوح داشته ارجاع مهمات مسنون سازند که …
اقبال بی‌زوال صورت انجام یابد

کتابتیکه بیگلی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تأثیر دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانه
را در احیای رسوم عافیت دیرینه اعجاز مسیحائی باشد لهذا ابواب … صحبت

ذات شریف یعنی نامه مودت ختامه که ابطال رشک قمیص یوسف فی الجمال یعقوب مطر رسید دل
مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد لله الحمد و المنة که بنور حسن دیده
دار الاسلام آشنائی بمعماری صحت ستوده آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دیده
اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سردمهری ایام مستور است امید که همواره
آن اصفای عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمانی
بروجه خیر گذران است در پیر روی ترددات خاطر السنه و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی می باشد
و از برای دل بهانه جوا هیچ دستاویز تسلی می تراشد بخاطر خیابان میرسد که نقد فکری که در این
ایام از معدن طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام
آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور ساخته بود اصلاح محلی ساخته پیوسته با علام صحت مزاج
و ارسال نتیجه گان طبع وقاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت لتابی که

بجای علیخان سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلصان صادق الولا آنکه گنجیدن لا انتها در مضیق عدد احصا چون برهان سلم مسلم دانشمند است و از بداهت
که خامه قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان
رفیع الارکان که از مقوله گنجیدن دریا در جو و پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی
در مقام بیان امری که از وسع نطاق نطق خارج باشد نائب مناب طی اللسان میباشد
چه آنچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بیزبانی ادای آن می نماید لهذا عطف عنان
از آن وادی بی پایان نمود بمرآت ضمیر خورشید ضیا که از صیقل عنایات خالق ارض و سما مجلی
ست منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر بیان بعد از بارش هطلان باران
بی پایان زبان شکر احسان و ادای شکر و امتنان از زبان کشودن است و در این
صورت پوشیده نخواهد بود و مستنبط خواهد آن حاوی لطف عمیم راهر گاه بهره مندی از دریافت
حاصل نموده باشد چه پایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای عرق خجلت
را اگر فراغی از دست و پا زدن حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات بدوام
دولت قاهره الجهات از این سخن چی بر نمی آید امید که پیوسته مسند وساده بزرگی و مسند برتری

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی بعز بن و آراسته بوده همواره مسوحامل و احباب
باشند و رطبی نوازشنامه سامی اظهاری بانحراف طلاج و طلاج از منهج اعتدال مرقع غبار آن کلال رشحات
سحاب لطف لایزال شده بود تبرب بین ستم رعاف را اگر آن تریاق قرین نمیبود حال برگزیدگان آفاقی
نوامب دشوار می بود گواهی دل حقیقت منزل آنعالیجاه که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت
عدلین ست در ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی نموده بود چه خریدار متاع خلوص
عقیدت اند کان به وقتی که در کرد و کسادی کم شده باشد تا این شیمه خارق عادات است مورد
این احسان چسان قدر آن نداند صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه
زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کامله اسجیات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بحرمان سرادق
عصمت طاهرت که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان والامکان
ملاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن
عادات شکسته را مژده سلامتی و دوستکامی آن مرکز دایره نکونی و ملکی صفاتی بجا
نونهیانی انسانی ست توقع دارند که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر
ست بعفو مقرون و پیوسته از رسیدن مژده چه این گرامی نمود باشند آفتاب پایه بالنشان از آفتاب
و سایه تواند بود و ابدی التطلیس باد **مکتوبیکه بوزیر خراسان نوشته**
اند ما بعین کار بر منظمس و ذکر تنقیه منقی باد و بود آمد شد روان و زلال ممنوع بلاغت که از
عین خامه و دوات آن منتخب دوستان بر فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب
البیان و رطب اللسان گردانید چون شمیم پیرهن که بعد از شنیدن یوسفی بوی نسیب از اعمی ابتهاج
یعقوبی گردونهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سال دماغ دوران بپایه است که بریشش
رگ ابر خامه باران طراوت شگفتگی تواند یافت لیکن بان العیر از رویش تفیشه قیمه ممکنه القوایح دوستان
روحی المنیو ند داشت قوافل روایح آن گلدسته والا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد
مکتوبیکه بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان
نوشته شده پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب این
مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه عنبر شمامه از همنشینان

سوم لطف و احسان که در دیده بینش نگار عرائس معانی است خانه چشم خلوتکده دل را چون لعبت

جمال آراسته دلیران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و جواهر سرمه اش بر قوت بینائی

افزود کما قال فیعقوب اني لأجد ريح يوسف چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس باشد بیک لقاء

کردم ترا تلوب جوشش تقارن و خلل میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر

تنگ عنایت بغایت تواند نمود دریافت امید که پیوسته منزویان کنج احزان را نسیم نسیم التفات

چشم روشن نمایند ایام عظمت و حشمت و جلالت و ابهت و شوکت مدام باد **کتابتیکه**

بوزیر رشت نوشته شده فرزندا اعز اعنی الفابا حامل صحیفة الاخلاص را

خبر زر ازان فرزند دلبند دامن زر آتش شوق ملاقات کشته احرام طوف حریم عزت بسته

عنقریب بنیل متمنی فایز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات نسبیه صفات حمیده که دارند

علت تامه رعایتی که شیمه بود عالی مقدار دانی عدام عالی باشد می تواند بود و چون سطری از مکتوب کلید الفتاح

مکالمه غائبانه می تواند شد بدین دو کلمه اکتفا نمود سلامت بوده کامیاب باشند **کتابتیکه**

بشاه وردی خان بگلربیگی کردستان نوشته پیوسته

نیطاق آفتاب اشراق و کرایات خورشید ائتلاق مانند نجوم نجمی و ستاره سحری هادی گم گشتگان

بوادی ظلمات حیرت باد برای آفتاب ضیا که کاشف غمائم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن

لولو و تلالو لمعان انوار ست پوشیده نماند که تشمی خلیل الرحمان یعنی منهل ایقان و زمزم عرفان آفات

و فضیلت بناه ملا ... طلبه دار الشعور کیلا است بقصد طواف رکن ایمان

و کعبه ... شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن شریفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت بسته

بفحوای وأتوا البيوت من أبوابها ... متعلقه آن عالیجاه بقتضای حسن اخلاص که با آنجناب مقدس القاب

دارند ... بسبب حسن ... آن عالیجاه ... جال ... و نقصان ...

... سگده و ... دارد

بفحوای ... علی ابراهیم ... این کلها ...

... اظهار اخلاص ... ملازمان

...

با بیا مکان عقیدت با ضمیر منیر مهر تنویر مسالک داشته یقین کرد که زمان را با امداد حاکم لازم باشد امور خواهند نمود سیادت آقا
باینده دوام باد

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

تا نساج دارائی وجود در کارگاه امکان بتار زرین فروغ مهر تابان جامه زربفت گمباف طلال
وانوار و قماش شب نمد رشته لیل و نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان ربع خشتی با تمام
میرساند دست دولت باد و تیغ کشیده از مدکار دولت شمول تحصیل ملل عدیم عنایت ایران جانب بیان
حال آمال خدام والامقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جانب بهادری غالب افسر دارای کمال
نصایب بخشش خدمگان تخت سال افضل فضال طراز در بدره ارتقا نام محمد احتلا در کلاه معدلت
گستری رتبه التاج مشیری و برتری سرلوح دیوان و در سر فال مراد گرفتاران عدان عکسی ده ازد
طوارق حدثان حوادث دوران را باب باد برلوح عرض میگذارد که در حینیکه این محوص بحجب
ماه بیابان تنگ تنگنا و در سیداب بلی انتهای ماضی و منابر سار بود که آیا بچه جهت غرایب اطوار
بطریق خرق عادت سوال فرمان محمدیان سجوش دریای عجوکاری بجای کل عم موهبات
در حرش و الکون خشک بند و غزالان وحشی نشر بیت پای سبک جولانی در کمند سست در سجری جهره
منه و بیان استا چون نابینایان میکشاید و شمیم بهشتی از مصر مسعودی حسن عنایت تشنگان تحسیم روشنی
ساکنان اوربت الاحزان مینماید که در این اثنا صریر خامه اعجاز نگار چون آواز خنده بهار که از شمیم
گل و سنبل میباشد بر دماغ آگاهی رسید صبح صادق بکذب خیال این غلط اندیش از افق ظهور رسید و صدای
صدای پای قاصد حلقه اذعان قبول گوش افتاده شد و دماغ را از رسانیدن نوازش نامچه کیفیت باده
انقاص عسعوشی رو تازه گردانید کاسه چشم را انوار و از بار آن جون صحن چمن گلشن و ساحت دل چون مطلع خورشید
روشن شد تحصیل انتعاش از سواد این سرو مشق سینه چون عطا و نغمات قبوز نغمه صور رخت حیات
بپوشید و مرده داران کار روعده منتجم بدید از هلال عید چشم روشن گردید و فغان کشید بسر الحمد
معلوم شد که بنوی نهال عجائب بار و وجه حلال مثمر سببت لیک لذت شهد مذاق این خوشدل
در کام باده هوش پیدا شاد کامی رجا تمام بود که مرتفت حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای تشکران احسان
برآید و بچه تعبیر که داد عبارت و سرکرده شتر الفاظ و معانی آراید ولی الفرارت عجز و بیچارگی جسته
و در خلوت چاره گری انجمن جواب و لا با استگسته رد مدح شکایت نشاند و سعه گا ...

کرسافران بحر و بر خشک [illegible] معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل [illegible] باشد [illegible]
جمال و دوار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی که در مخزن دلها و رسته بازار زبان ونفس
کوچه گیسو و چار بازار خط ثبت لب ابرو و بساط خط بناگوش و در بر و دوش دست فروشان ساعد
گلبوش بهم رسد بنقد رایج وقت خریده و ترازوی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید تار و پود قماش
تحیت تحت توانند نمود و بعد از تک و دو و گفت و شنود چهره شاهد مقصود در الگ رنگ [illegible]
دیده وار سنجیدن این حرف با [illegible] آن گوهرهای گران بها خجالت کشید اکنون چه گوید که با آنکه از
گفتنها سطری نخوانده نا گفته بر جای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته
گردد

کتابتیکه بوزیر خراسان نوشته شده

عمر بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان و روشنی
دیده انسان جز در پرده سواد نشیمن [illegible] بعیادت گم کرده راهی [illegible] وقت مجنون طبعان
گوشه بادیه اعتزال و کناره گیران [illegible] انزوا می بردند تا آنکه درین ایام سعادت انجام حسن
ایفای عهد [illegible] شیرین حرکاتی نشسته روی برگ گل سوری از افق احسان دقیقه یاب
و رضا جوئی چشمک زنان دلبری رسیدند تحفه فتوح و روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را
گرد [illegible] مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند بیمایه
خریدند و بیاد داشتن آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن فقره صحت متواتره متوالی دستمایه دوام
زندگی و رونق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار ترقی سلم تعالی باد

کتابتیکه بعالیجاه سردار آذربایجان نوشته شده

کمالات [illegible] درین [illegible] نوشته
دانش و [illegible] بهشت [illegible] مهر عجز و سکوت بر لب [illegible] سگالی زده [illegible]
اظهار شوق [illegible] خود [illegible] داشت که درین [illegible] نسیم التفات تحریر پاره [illegible] افکار را
مجدد اغریق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را حواله بعجز ادای آن کرد تا [illegible]
[illegible] عادات مرضیه [illegible] امید که [illegible]